



قیام و جمهوریت ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی
تحت قیادت سردار شهید داود خان

در مجموع نوشته ها

نویسنده و گرد آورنده
دیپلوم انجینیر کریم عطائی
چاپ دوم سال ۲۰۰۴
سوینزلند
سنت گلن

February 1976



**President Mohammad Daoud signing the Constitution
of the Republic of Afghanistan**

مقدمه

بگفتار یکی از دانشمندان، هر باسواد نمی تواند نویسنده و هنرنویسنده نمی تواند تاریخ نگار باشد. روی این ملحوظ با وجود اصرار بسیاری از دوستان جرئت نمی کردم تا چشمدید خودرا در دوره جمهوریت که دوام آن متاسفانه بیش از پنجسال نبود، درج کاغذ کنم. کودتای ۷ ثور مرا باندازه دچار فشار روانی ساخته بود که برای نوشتن و فکر کردن هرگونه قدرت از من سلب بود. بمرور زمان یکی اینکه وقت درمان کننده مشکلات زندگی است و دیگر اینکه در ظرف مدتی از روز سیاه ۷ ثور تا کنون هرکس، بله هرکس، خواه صلاحیت نوشتن را داشت و یاهم نداشت، بزعم خود در نوشتن داستان های خود اقدام نمود. اگر داستان سرایان از منسویین خلق و پرچم هستند، خواسته اند خود را بیک قسمی برائت بدهند و تکرار بالتکرار می گویند که ما اینطور نمی خواستیم. پس سوال این جاست که آنها چه می خواستند؟ برای این سوال جوابی ندارند و اگر جوابی دارند آن هم سفسطه سرائی کمونستها بوده می گویند که ما افغانستان شگوفان می خواستیم. شگوفانی این ها البته نمونه اش اتحاد شوروی بود که در ظرف بیش از ۷۰ سال نظام مطلقه نتوانست اقلاً شکم مردم خود را با نان خشک سیر کند، و آیا می شود که با گفته ساده، ما اینطور نمی خواستیم، برائت حاصل نمود، در حالیکه مردم افغانستان بیش از دو میلیون کشته دادند و ملک بویرا نه مبدل گردید؟

گفتار کمونستها و خوشبینان شان کما فی السابق فاقد اعتبار است چه آنها آنچه می گفتند، خود بآن باور ندارند و امروز می بینیم که اکثر آنها، بشمول سرگله های شان، در دامان بگفته خود آنها، امپریالیزم و استثمارگران غرب، پناه برده اند و باز هم بگفته خودشان از کاسه لیبسی امرار حیات می کنند.

افغانستان در سیر تاریخ خود پستی ها و بلندی های زیاد روزگارا گذشتانده و من یقین کامل دارم که ملت با همت ما این تاریکترین روزهای تاریخ را نیز سپری می کند و آنگاه این دشمنان ملک و مردم، چه در غیاب و چه در حضور، بیک محکمه ملی جوابگوی اعمال خود خواهند بود.

بعضاً هستند هم کسانی که در قیام ۲۶ سرطان اشتراک داشتند و خواسته اند در نوشته های خود، خودرا طراح و اجرا کننده آن قیام جلوه دهند و اگر بزعم هر یک از آنها امور کشور بدید ایشان رانده می شد و مرحوم محمد داود مشوره های، بعقیده ایشان، درست آنها را گوش می داد، از سقوط جمهوریت جلوگیری بعمل می آمد. پس مسؤل داودخان است و خودشان که تا آخرین روزهای قدرت خود می تاختند و می تازیدند مبرا از هر مسؤلیت.

این دلا یل مرا بر آن داشت تا از یکطرف آنچه از جانب بعضی از دانشمندان راجع بجمهوریت و یا شخص مرحوم محمد داود روی واقعیت در قید قلم آورده شده است، با نوشته های متعدد خودم، گرد آوری نموده و در پهلوی آن حقایق و برخوردهای راکه خود با آن روبرو بوده ام بنویسم و در نظر ندارم این اثر بنشر برسد و خارج از یک حلقه محدود دوستان با

اختیار کسی قرار گیرد.

من از روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا آخرین لحظات سقوط دولت جمهوری همکار دولت بودم و آنچه در طی این نوشته هادرج است، باید شاهد آن باشد که دولت جمهوری و اساس گذار آن یعنی مرحوم محمداود صرف یک نشانه نظر داشتند و آن اعتلا و سرفرازی افغانستان بود و بس .

چون نوشته های من در اوقات مختلف برای مقاصد مختلف تحریر یافته بعضاً مطالب در یکی دو نوشته تکراراً عرض وجود می کند . آرزو دارم مطالعه کننده این رابحیث تکرار احسن نگریده و خرده نگیرد .

طوری که در بالا ذکر رفته است در نظر بود تا این اثر صرف در حلقه دوستان مورد مطالعه قرار گیرد . اکثر این دوستان با حسن نظری که دارند از مجموعه نوشته ها استقبال گرم نموده و پیهم توصیه داشته اند تا این کتاب به اختیار همه علاقه مندان مطالعه قرار گیرد . ازین لحاظ اینک در چاپ دوم آن اقدام بعمل آمد . از حسن نظر و تشویق دوستان گرامی یک جهان ممنون .

درباره شخصیت مرحوم محمد داود

بنیان گذار جمهوریت در افغانستان

در هر کشوری بدون استثناً ، زعمای آن ، تاریخ ساز همان کشور است . اگر بتاریخ کشورمانگاه کنیم میبینیم که شخصیت های در عرصه زمان تبارز کرده اند و میهن ما را از بدبختی ها بسوی روشنی رهنمون شده اند . ولی متاسفانه تبارز شخصیت های ملی ما بسیار انگشت شمار بوده و درد امروز وطن ما هم همین فقدان زعیم است که بآن روبرو هستیم . عوامل گوناگون سیاسی ، بین المللی و منطقوی ، دامنگیر مابوده و همسایه گان ما که منفعت خود را در بدبختی ما سراغ دارند خود ما را در برابر خود ما مانند بازیچه استعمال می کنند و ما هم می گذاریم استعمال شویم . شکی نیست که سرنوشت کشورهای مانند افغانستان تا بع عوامل پیچیده می باشد ولی یک زعیم می تواند این عوامل را بنحوی از انحا بنفع منافع ملی خویش سوق دهد . مثال های ازین نوع اشخاص در روزگار نه چندان دور گذشته مانند جمال ناصر، و نهرو قابل سراغ است . محمد داودخان مرحوم نیز یکی از زعمای بود که در عصر کشورهای غیر متعهد در صفت این چنین اشخاص قرار داشت . او توانست افغانستان را، با استفاده از رقابت در سیاست های شرق و غرب ، از انزوا در راه انکشاف سوق دهد و جای افغانستان را در قطار کشورهای جهانی و کشورهای غیر منسلک تثبیت نماید . او رجهان دهنده منافع ملی بود و برای اعتلای کشورش می زیست . او بمیهن خود عشق داشت و مردی بود با عقیده راسخ بخداوند .

آن مرحوم شهید بعد از تصویب قانون اساسی دولت جمهوری در لویه جرگه سال ۱۳۵۵ بجواب نامه یکی از فرزندان خویش و شوهرش چنین می نگارد :

« . . . از تبریک شما نسبت به تصویب قانون اساسی اولین جمهوریت افغانستان عزیز و انتخاب پدردوعا گوی تان بحیث خدمتگار و ظنم از ته قلب و صمیمانه اظهار تشکر می نمایم و از خداوند بزرگ این قانون اساسی را برای سعادت و سرفرازی وطن نیک و میمون می خواهم و برای خود بحیث یک بنده بسیار عاجز توفیق خدمت با صداقت در راه خدمت و اعتلای افغانستان عزیز تمنا دارم . و باز هم از درگاه آن خالق بی نیاز از صدق دل تمنا دارم که مرا هدایت و رهنمائی کند تا این مسؤ لیت بسیار سنگین و بزرگی را که ملت نجیب افغانستان اعتماد نموده و بمن سپرده اند با شرافت و ایمان داری کامل

تاجیکه در قدرت و توان بشری من است ایفا و در پایان این دوره این امانت بزرگ را بامؤ فقیهت و شرافت به اراده ملت افغانستان به خلف خود صحیح و سالم تسلیم نمایم . . . « .

مرحوم داود خان از یک سفر در خارج کشور در یک نامه دیگر عنوانی یکی از فرزندان این جملات را تحریر می نمایند :
« . . . بخواست خدا پس فردا عازم هند بعداً پاکستان و دوباره بوطن غریب اما نهایت عزیزم برخواهم گشت . در تمام طول این مسافرت دعا و تمنایم از خالق بی نیاز و توانا این بود و همیشه خواهد بود که روزی من با فرزندان آینده افغانستان و طن خود را پیشرفته ، مرقی و سرفراز ببینم . . . « .

نظر دیگران درباره شخصیت مرحوم داودخان :

● نباغلی دکتور سیدمخدوم رهین بمناسبت سالگرد ۲۶ سرطان در سال ۱۳۷۷ شمسی در قسمت شخصیت مرحوم محمد داود چنین ابراز نظر می کند :

« تحلیل و تشریح کار نامه رجال و شخصیت های طراز اول هر کشوری اگر از روی بیطرفی و بدور از اغراض و میرا از حب و بغض های شخصی و کین توزی حقیر صورت گیرد ، مایه روشنگری حقایق تاریخی و افزایش آگاهی نسل های میشود که بحکم تقدیر در زمانه های بعد زیسته اند . انتشارات برو نمرزی ما گاهی در حب و بغض اشخاص چنان تند میروند که نه تنها سیمای حقایق را زیر غبار اغراض میپوشانند ، بلکه نوشته های شان در جرائد و مجلات و یا برنامه های شان در رادیو و تلویزیون ها اغلب تأثیر بر عکس برجا میگذارد. تأ ثیری که مطلوب گردانندگان این وسایل ارتباط همگانی نیست .

درین سال های سیاه که عوامل تفرقه و جدائی افگنی میان مردم افغانستان به وسیله دشمنان ملت ما با امکانات فراخ دست اندر کاراست ، هرگونه شخصیت پرستی افراطی و یا شخصیت کُشی ظالمانه ، اثرات خود را محدود به چند ستون یک نشریه و یا چند دقیقه وقت برنامه رادیو و تلویزیون ها نمیکند و نقش ویرانگر آن در میان گروهها و حلقه ها درین برخورد خونین نفرت خیز تاریخ ما باقی میماند .

سالگرد ۲۶ سرطان مارا بیاد کودتای مرحوم داودخان با اثرات آن در جامعه و حوادث بعدی می اندازد. باید گفت راه انداختن کودتا وسیله مشروع بقدرت رسیدن نیست ، ولی در سالهای اخیر دهه دمو کراسی آیا هرج و مرج و آشفتگی اوضاع و درهم ریختگی امور تاحدی نبود که وقوع کودتارا قابل پیشبینی میساخت ؟ آیا اگر این کودتا بدست شخصی دیگری غیر از داود خان که حایز و جاهت ملی بود ، صورت میگرفت ، باز هم همینطور « سفید » بدون خونریزی میبود ؟

باید نگاه مختصری به قانون اساسی دهه دیمو کراسی بیندازیم . این قانون اساسی که از لحاظ تامین دیمو کراسی و حق مشارکت مردم در همه امور در تاریخ افغانستان و حتی منطقه ممتاز است ، یکی دوماه را در خود گنجانیده که حاصل آن جز ایجاد سؤ تفاهم و عقده چیزی نیست . ماده ۲۳ این قانون اساسی مرحوم داودخان را از همه حقوق که سزاوارش بود و سزاوارش نبود محروم میکند . آیا این مقابله قانونی با داودخان که در میان آوردن نظم نو باشاه موافقت کرده بود ، نمیتواند بالاترین عصبانیت این مرد غیور در برابر دستگامی باشد که بتدریج حتی ناتوان تر ازان شده بود که از راهبندان ناشی از مظاهرات بیجای و بجای شاگردان مکتب و پوهنتون در جاده های کابل جلو گیری کند ؟

مرحوم داودخان مردی بود که فضایل چشمگیر داشت و هم خطاهای از او سرزد ، که هنگام صحبت درباره او باید به هر دو نظر داشت . او در دوران صدارتش ، افغانستان به انزوا رفته و در تحریک از جهان غنوده رادسطح منطقه و جهان دوباره مطرح کرد. او با سختکوشی و علاقه شدید به عمران کشور و پیاده کردن پلان های پنجساله دست یازید .

مرحوم داود خان دردوره ریاست جمهوری اش بمراتب نسبت به دوره قبل ، واقع بین تر شده بود. پیرمرد بیش از حد توان کار میکرد. همه لذت او، تفریح او ، خوشی و شادی او در کار بمردمش خلاصه شده بود. اهل هیچگونه تفریح نبود ، حتی علاقه خاص به نان خوب و لباس خوب نداشت . وقتیکه مجلس وزرا تصویب کرد که دردفاتر دولتی فقط هفته سه روز گوشت پخته شود ، مرحوم داودخان خودرا مثل همه مامورین دولت حساب می کرد و پس از آن تصویب درقصر ریاست جمهوری فقط هفته سه روز گوشت پخته میشد. با جرئت میتوان گفت که درهیچگونه فسادی درهیچ زمانی سهم نداشت . مردی بود سخت بادست و دامان پاک .

داودخان ب مردم و میهن خود عشق میورزید و دوست دار عظمت ملی و فرهنگی میهن خویش بود . اوتجسمی بود ازغرور ملی و افتخار میهنی ، صحنه ملاقات او با برژنف که اعتراض آن کفتار پیرا دایر براینکه چرا افغانستان پای ملل متحد را به شمال کشور باز کرده و چرا نفوذ غرب درپوهنتون کابل زیاد شده ، به آن تلخی و تندى و پرغرور و سرفرازانه جواب داد. وپاسخ ، چنانکه سالها پیش ازین هم دریکی از نشریه ها یاد کرده ام ، مرا بیاد پاسخ پیران و یسه صدراعظم افراسیاب در شاهنامه میاندازد که در جواب به خواهش کیخسرو شاهنشاه آریانا گفته بود . پس از غلبه سپاه آریانا برسر زمین توران و سقوط کامل دستگاه افراسیاب ، کیخسرو که پیران و یسه درحق پدر او سیاوش هنگام پناهنده شدنش به توران نیکی فراوان کرده بود، از وی خواست که ازسپاه توران جدا شود و به لشکر آریانا بیبوندد تا از مرگ نجات یابد و باعزت و حرمت دردستگاه کیخسرو زندگی کند. پیران و یسه پاسخ داد که :

مرا مرگ بهتر ازین زندگی که سالاریاشم کنم بندگان

وقار ملی داودی مرابید سپهسالاران و پیشوایان تاریخ پر عظمت ما در آن روزگار که سرزمین ما آریانا نام داشت و دران ایام که خراسان نامیده میشد، می اندازد . . . در سیه دمی که دیگر در پیکر پیر و ناتوانش تاب و توانی نمانده بود، در برابر شاگردان ابلیس مردانه ایستاد و تسلیم نشد . او حماسه مقاومت ملتی رادرین ایستادن و تسلیم نشدن باخون خود رقم زد. اوسرخیل شهیدان ملت افغانستان درین ربع قرن است . روان اودر بهشت برین شادباد . «

● فاضل دانشمند بناغلی عزیز نعیم سابق استاد پوهنتون کابل و برادرزاده مرحوم محمد داود در روزهای نه چندان دور از روز شوم ۷ ثور بارئیس جمهور فقید مکالمه داشت که مطالعه آن بیانگر گوشه از افکار و شخصیت داودخان می باشد. بناغلی عزیز نعیم در یک مصاحبه با جریده شماره ۲۴۱ سال ۱۳۷۶ شمسی مجاهد ولس چنین می نگارد :

« مرحوم محمد داودخان یک مسلمان راسخ و پاک عقیده بود. در سالهای (۱۹۷۳-۱۹۶۳ میلادی) هم ببرک کارمل و نیز نورمحمد تره کی از راه های مختلف آرزوی دیدار بامحمد داودخان راداشتند . بعد از چندین درخواست بالاخره به تره کی موقع دیدار داده شد . آنچنانکه آن مرحوم به این نگارنده حکایت نمود، تره کی راجع به دین اعتراضاتی داشت و آنرا عامل پس ماندگی جوامع می خواند . باشنیدن این گفتار آن شهید سعید بلا وقفه تره کی را مرخص نموده و گفت : اگر در جهان هیچ مسلمانی نماند ، من آخرین مسلمان خواهم بود.

یک ماه قبل از شهادت آن مرحوم ، که اینجانب بحیث سکرتر اول سفارت افغانی در لندن ایفای وظیفه می کردم و برای گرفتن یک سلسله هدایات بکابل رفته بودم ، ضمن دیگر صحبتها برئیس جمهور مرحوم به عرض رساندم ، اکنون وقت آن است که یک روز در هفته یایک روز در دو هفته را برای دیدار با طبقات مختلف مردم ، بشمول مخالفین تخصیص دهند . آن شهید جواب داد که این آرزو برآورده خواهد شد و یکی از آرزوهای قلبی و دیرینش می باشد که فشار کار تا آن وقت مانع آن می گردید . اما رئیس جمهور مرحوم افزود که به هیچ صورت نمی خواهد باشخصی چون ببرک کارمل و امثال وی که مهر

سرخ بریشانی دارند و نوکری آنها به روسیه ثابت گردیده و اسناد باین ارتباط بدست آمده ، دیدار نماید . مرحوم محمد داودخان اضافه نمود که در ظرف يك ماه دیگر بعد از تکمیل بررسی ها ، این اسناد به اطلاع ملت افغانستان رسانیده خواهد شد . اما قبل ازان

آن قدح بشکست و آن ساقی نماند !

در برابر يك پرسش این نگارنده در ۱۹۷۶ میلادی از رئیس جمهور مرحوم مینی براینکه آیا در قیام ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ کدام تفاهمی باشوری و کمونستها بود یا خیر ؟ آن مرحوم خدارا شاهد آورد که هرگز پوشیده و آشکار همچو تفاهمی صورت نگرفته بود . ماهیت کمونستی تعدادی از افسران که در قیام ۲۶ سرطان سهم داشتند از مرحوم داودخان مخفی نگاه داشته شده بود . اشتباه جبران ناپذیر مرحوم محمد داودخان که در نهایت موجب ناکامی اش گردید عبارت بود از انتخاب نادرست همکاران !

اومی پنداشت که هرافغان صاحب تحصیل و صاحب نظر حتماً وطن پرست، با درد، با درك و متعهد به اعتلا و پیشرفت افغانستان می باشد و آنچه را بزیان می گوید به دل نیز باور دارد .»

بناغلی عزیز نعیم در يك قسمت دیگر مصاحبه با مجاهد ولس می نویسد :

« گفته می شود که مرحوم محمد داودخان نظر مخالف را تحمل نمی کرد . درست است که آن مرحوم دارای صراحت لحن بود و آنچه و آنکس را که نمی پسندید ، علناً آشکار می ساخت و عادت به تظاهر نداشت . این صراحت بعضاً موجب رنجش طرف مقابل می گردید . همچنان درست است که رئیس جمهور مرحوم باصراحت همیشگی در مباحثات نظر خود را ابراز می نمود و قاطعانه ازان دفاع می کرد ، اما هرگاه منطق جانب مقابل را قویتر می یافت ، این شهامت را داشت که به آن اعتراف کند . آن مرحوم کمتر حرف می زد و بیشتر می شنید . همچنان در برداشت خویش نسبت به اشخاص و حتی همکاران نزدیک ، اگر متوجه سهو و اشتباه می شد ، بزودی آنرا اصلاح می نمود . آنهائیکه مرحوم داودخان را به عدم تحمل نظر مخالف متهم میسازند ، خودشان در حقیقت جرئت اخلاقی به ابراز نظر نداشتند .»

● یکی از ارادتمندان شهید محمد داود يك فیتة ویدیویی ترتیب نموده که ضمن فوتوهای متعدد ، منجمله کابل ویران شده ، گفتار آتی را احتوا می کند :

« اکنون درست ۲۲ سال می شود که از کودتای مارکسیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ و شهادت مرحوم محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان ، برادرش شهید محمد نعیم خان و ۳۴ تن از اعضای خانواده شان می گذرد . آری درین روز شوم و سیاه بود که مرحوم محمد داود ، همسر با وفا ، فرزندان ، برادرزاده ها ، خواهرزاده ها ، عروسان و حتی نواده های خوردسال ، معصوم و بی گناهش با کمال قساوت و بیرحمی بدست افسران کمونست خریداری شده افغان تحت نظارت مستقیم کی ، جی ، بی و دستور صریح برژنف و سائرسیاست مداران روس به اتهام مقاومت در برابر خواسته های ناجایز و استعماری دولت وقت شوروی به شهادت رسیدند و خون نا حق از پیکر مردم محترم ، مؤمن و وطنپرست و اعضای بی گناه خانواده اش بروی فرشها و سنگ فرشهای ارگ جمهوری افغانستان جاری شد . ازان روز به بعد بود که تاکنون هر روز و هر شب این خون ناحق از پیکر ملت مظلوم افغانستان جاری است و این زخم عمیق و سرباز را التیامی نیست . بله اکنون ۲۲ سال تمام است که احزاب چپ و راست زمانی تحت شعار فلسفه کارگری مارکسیزم لینینیزم و گاهی زیر عنوان شعارهای مذهبی و عقاید بنیاد گرایانه القاف شده از خارج ، ملت بی گناه افغانستان را بخاک و خون می کشند . آه ، گویا که این آتش خانمان سوز جنگ ، خاموشی ندارد و این سرزمین زیبا و تاریخی مگر نفرین شده است ؟

صرف نظر از اینکه چه دسایس بین المللی برای ادامه جنگ در کشور ما در کار است و چگونه کشورهای صاحب نفت برای آتش هیزم می‌افکنند، سالها است از خود سوال می‌کردم که چرا مردم خوب، باصفا و با دیانت افغانستان باین سرنوشت شوم مبتلا شده اند؟ و چرا در میان ملل عالم بایست تنها این درد جانکاه راما متحمل شویم؟ جوابی نیافتم تا اینکه چند شب پیش خوابی دیدم که گویا در عالم رویا جوابم را دریافتم. آری بیننده با احساس، چند شب پیش در خواب تابوت سرگشاده را دیدم که در بین آن محمد داود شهید با عظمت و شکوه خاصی خوابیده بود. ناگاه متوجه شدم که در کنار تابوت نشسته ام. لرزه بر اندامم مستولی شد. مرحوم داودخان شهید بالحن آزرده و گله آمیزی بامن صحبت می‌کند و با صدای گرفته می‌گوید: من تاهنگامیکه زنده بودم یعنی تا آخرین رمق حیاتم افغانستان و فرد فرد ملت افغانستان رابیشتر از جان خودم و فرزندانم دوست داشتم. با وجب و جب خاک وطنم بحدپرستش عشق می‌ورزیدم، آزادی، استقلال، سربلندی و رفاه و ترقی افغانستان آرزوی نهائی ام بود. من بخاطر خودخواهی بشری نه، بلکه بخاطر حفظ حیثیت و وقار ملت غیور و شجاع افغانستان هیچگاه سرتعظیم در برابر بیگانه گان چه روس، چه پاکستان، چه ایران و هیچ قدرتی اجنبی دیگری فرو نیاوردم. همان طوریکه به هموطنان وعده داده بودم که در راه حفظ استقلال و آزادی، منافع ملی و رفاه ملت افغانستان از سر، جان و مال و اولادم می‌گذرم بقول خویش وفانمودم وهست و بود و حیات خود و فرزندانم را فدای افغانستان نمودم. ورنه برایم مقدور بود تا با کنار آمدن باروسها و یاسازش با قدرت های غربی یا اقمارشان برای سالهایی متمادی در افغانستان حکومت نمایم. اما هدف من خدمت ب مردم افغانستان بود نه غصب قدرت و حکومت ب مردم بی بضاعت افغانستان و معامله گری ب منافع ملی برای پیشبرد امیال شخصی. من شبها و روزها را ب فکر عمران کشور، احداث شاهراها و شهرها، طرح پلان های پنجساله و هفتساله اقتصادی، بهبود صحت عامه، اعتلای معارف، سروسامان بخشیدن به اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور و رشد اقتصادی افغانستان، سپری کردم. آرزویم آن بود تا با بکار انداختن منابع سرشار طبیعی افغانستان، عواید ملی و سطح زندگی مردم افغانستان را ارتقا بخشم و منابع نفت و گاز افغانستان را از تحت تأثیر و سیطره اقتصادی و سیاسی شوروی که افغانستان جبراً مدیون آنکشور شده بود، برهانم. من به انکشاف معارف و نیروی جوانان ایمان داشتم. بزنان باشهامت افغانستان ارج می‌گذاشتم و در مقابل عناصر متعصب که بر پوشش شعارهای مذهبی مانع پیشرفت و احقاق حقوق زنان افغانستان بودند و مخصوصاً از جانب پاکستانی ها تحریک می شدند، مقاومت نمودم و قاطعاً از حقوق زنان، این نیمی از بیکر افغانستان، حمایت کردم، تا بالاخره زنان افغان در سال ۱۹۵۹ میلادی بآرزوی دیرینه و کامل خود دست یافتند. درست است که اعلیحضرت امان الله خان درین راه پیش قدم بود اما شرایط طوری پیش آمد که مؤفق نگردید. اما تدابیری را که در هنگام ایفای وظیفه ام بحیث صدراعظم افغانستان اتخاذ نمودم، دسایس اجنبی را خنثی ساخت و زنان افغان در پهلوی مردان این کشور در ساحات مختلف علمی، فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی بکار آغاز کردند. سالها مرام من این بود تا خاک های از دست رفته افغانستان را از سلطه سیاسی دولت پاکستان خارج نمایم. حقوق تاریخی، فرهنگی و اقتصادی افغانستان را در برابر دولت ایران حفظ کنم. ملت را از زیر بار تنگ روسها برهانم. وطن عقب مانده افغانستان را به کشور آباد افغانستان و افغانستان قرضگیرنده رابه افغانستان قرض دهنده مبدل گردانم. من همواره بحیث یک سرباز و یک عسکر، نه بحیث یک عالم و دانشمند در راه خدمت بکشور و مردم آماده بودم. اما افسوس و صد افسوس که بدست فرزندان ناخلف و فریب خورده افغان بجرم وطنپرستی و ایستاده گی در برابر امیال آزمندانة روسیه شوروی بقتل رسیدم. حتماً اشتباهات و خطاهای از من سرزده است اما در روز کودتای ۷ ثور قوه کافی در اختیارم بود تا در مقابل نوکران بیگانه جنگ تمام اعیاری را در کابل براه باندازم اما آیا زنده ماندن من و اعضای خانوادہ ام ارزش آن را داشت تا کابل زیبا ویران و هزاران بی گناه بقتل برسد؟

من از کاریکه کرده ام نادم و پشیمان نیستم ولی ایکاش آنایکه عوام فریبانه سنگ مردم دوستی و خدایپرستی را به سینه می زند ، در جهت منافع اجنبیها وطن را چنین ویران و ملت را چنین آواره و بی چاره نمی ساختند و منافع شخصی را بر منافع ملی ترجیح نمی دادند . اکنون درست ۲۲ سال است که از قلبم خون می چکد ، خونی که با دردمراه است اما تا آن دم که این قطره های خون از قلبم فرومی افتد متاسفانه خونریزی در افغانستان متوقف نخواهد شد، زیرا خون من با خون ملت که بحد پرستش دوستش داشتم عجین شده است . من از خواهران و برادران هموطنم توقع داشتم که حد اقل پس از مرگ منیحت یک هموطن برایم دست دعا بلند نمایند. گله مندی من از هموطنانم گله مندی یک دوست از دوست و یک هموطن از هموطن است .

خاکم را بجوئید ، تربتم را دریابید!

و در حق من و تمام آنها ی که در راه وطن صادقانه شهید شده اند دعا کنید تا باشد که دامنه این خونریزی بی هدف و این جنگ تباه کن از افغانستان برچیده شده و این طلسم نامیمون بشکند .

بکشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

که از آتش درونم دود از کفن برآید

این بود خواب و رویائیکه که باشما درمیانم گذاشتم . صحبت را به التحاف دعا بروی پاک شهید محمد داود خان ، اعضای خانواده اش و جمیع شهدای راستین افغانستان بپایان برده منیحت یک فرد افغان از تمام نویسندگان ، شاعران و دست اندرکاران مطبوعات تقاضا می کنم تا دیگر از استعمال کلمات ناروا در حق رادمردان و قهرمانان چون شهید محمد داود خان خودداری نموده برای یک بار هم که شده ، دست از سر کسانی که ازین جهان رفته اند، بردارید .»

مرحوم داودخان اعمارکننده زیربنای کشور در چوکات پلان های انکشافی و بانی نهضت نسوان در کشور است . او معتقد بود که همگام با تحولات اقتصادی و اجتماعی، تحول سیاسی در کشور اجتناب ناپذیر است . از همین لحاظ در اوایل سال ۱۹۶۳ میلادی مبنی بران پیشنهادی به پادشاه تقدیم نمود و برای اینکه راه برای همجو یک تحول هموار باشد، خود از وظیفه صدارت کنار رفت . متاسفانه دسته از ناخوشبینان دولت شاهی، با سوءاستفاده از اعتماد شاه، مسوده قانون اساسی ۱۹۶۳ راطوری اعیار نمودند که آن نیت نیک داودخان با فلج نمودن خودش توسط ماده ۲۳ زیر پا گذاشته شد . درلویه جرگه سال ۱۹۶۳ که نسبت تصویب قانون اساسی دائر شده بود حین بحث روی ماده ۲۳ که در تسوید کمیسیون حکم آن محدود بفامیل شاه یعنی اولادهای شاه و دامادش ذکر گردیده بود، از طرف سیدقاسم رشتیا که خودش هم عضو کمیسیون تسوید بود، اعتراضاً آورده شده که مفهوم فامیل در محیط ما وسیعتر می باشد و لهذا باید حکم ماده ۲۳ پسران کاکا و شوهران خواهران پادشاه را نیز احتوا کند . باین ترتیب این حکم قانون از هدف اصلی منحرف و باعث سلب حقوق حقه داودخان مرحوم و برادر ایشان مرحوم محمد نعیم خان گردید . بعقیده من پادشاه و دو برادران در امور اداره دولت یک تیم را تشکیل داده بودند که اعضای آن مکمل یک دیگر پنداشته می شدند . در اداره دولت آنگاه بی موازنگی رخداد که این تیم دیگر از هم پاشید و تحقق دیموکراسی در کشور نیز به بیراهه سوق گردیده . ”خاطرات سیاسی“ سیدقاسم رشتیا واضحاً زهرپاشی بین شاه و سرداران مرحوم را ترسیم می نماید .

شهید مرحوم داودخان شخص ذکی و بادرك بود. او در مسایل سیاسی بین المللی وارد و بسیار توجیه می کرد . انکشاف و تحولات روز را با دلچسپی تعقیب و عمیقاً تحلیل می نمود و به تکنالوژی جدید زیاد علاقه می گرفت . داودخان در امور سرك سازی ، شهرسازی و خانه سازی دارای مهارت فوق العاده و ذوق عالی بود . در امور مسلکی و فنی بر نظر اهل امور ارزش زیاد قایل بود. او آزادی رای اشخاص را مراعات می کرد ، چنانچه در سال ۱۳۵۳ باید یک هیئت هنری از

رادیو افغانستان به پشاور می‌رفت . ناشناس که رئیس جمهور از وی بحدیث سراینده شوقی ویک جوان تحصیل کرده شنیده بودند ، خواستند او را ببینند تا تشویق شده باشد و در جمله هیئت به پشاور برود . هنگام دیدار بوی گفتند ، خوب است برادران شما در پشاور از شنیدن آواز شما خوش شوند . ناشناس ، نظربگفته خودش ، که فکرمی کرد درین دیدار اقلایک پست ریاست از طرف رئیس جمهور بوی عرضه می‌شود ، مایوس شده (باینکه در زیر کاسه نیم کاسه وجود داشت) و از رفتن در جمله هیئت هنری خود داری نمود . روز بعد، ضمن هدایات کار ، رئیس جمهور به دکتور نوین و من همین قدر تذکر دادند که ناشناس نمی‌رود ، شما شخصی دیگری را تعیین کنید .

داودخان شهید از ملك و مردم افغانستان که آنرا از جان خود بهتر دوست می‌داشت ، شناخت قابل وصفی داشت . او بازرگان و ریش سفیدان کشور در هر کجاکه بودند از نزدیک آشنائی داشت و هر گوشه و کنار کشور را با خصوصیات آن می‌شناخت . او نزد مردم عام زیاد محبوب بود . در روزها ، هفته ها و حتی ماه ها بعد از قیام ۲۶ سرطان از تمام اطراف و اکناف کشور تومارهای طویل با هزارها هزار امضا های مردم که علائق خود را با جمهوریت اظهار می‌کردند ، توصل می‌ورزید .

مردان بزرگ مافوق بشر نیستند و چون بشرازهو و خطا عاری بوده نمی‌تواند لذا توقع بی جااست اگر بگویم داودخان باید سهو نمی‌کرد .

مرحوم داودخان ، وقتی کسی مورد اعتماد وی قرار می‌گرفت ، از او دیگر سلب اعتماد نمی‌کرد . او آنقدر به افغانستان و افغانیت عقیده داشت که تصور نمی‌کرد یک افغان منافع ملی خود را زیر پا گذاشته ، در خدمت بی گانه قرار گیرد و وطن فروش از آب برآید . شاید همین حسن نیت او بود که بقیمت جان خودش و اولادش تمام شد .

اگر خواسته شود زندگی شخصی مرحوم داودخان نظر اندازی شود، دیده می‌شود که او اصلاً بسیار کم وقت می‌یافت تا آنرا وقف مسایل شخصی کند . او هیچگاه بتفریح نمی‌پرداخت ، بوسایل لوکس زندگی از قبیل خانه ، لباس، خوراک ، موتر و غیره علاقه نداشت .

از خان ، ملك ، ملاك ، اشخاص صاحب نفوذ که از موقف خودش استفاده می‌کردند و همچنان از کسانی که زیر پوشش دین و مذهب ، مردم را مورد بهره برداری قرار می‌دادند ، سخت بد می‌برد .

داود خان شهید با میرمن زینب ، همشیره اعلیحضرت محمد ظاهر شاه ، سابق پادشاه افغانستان ، ازدواج کرده و دارای هفت فرزند ، چهار دختر و سه پسر ، بود . او شوهر و پدر مهربان بود . فرزندانش مانند پدرشان باعظم راسخ و اخلاق نیکو آراسته بودند و پدر خود را بحد پرستش دوست می‌داشتند . داودخان شهید در تربیه فرزندانش سختگیر و به آنها آموخته بود که اعتلای میهن شان را بالاترین هدف حیات خویش قرار دهند و به بی چاره گان و افتاده گان دست یاری دراز کنند .

پنج نفر از فرزندانش در روز سیاه ۸ ثور ۱۳۵۷ که بدبختی افغانستان آغاز گردید، بشهادت رسیدند . دختر بزرگ شان ، میرمن توریکی نظام الدین محمودغازی ، که بآن صدمه بزرگ زندگی الی اخیر حیات کنار آمده نتوانست و تحت فشار روحی قرار داشت بعد از مریمی دامنه دار در سپتمبر سال ۲۰۰۰ میلادی در لوزان ، سویس، وفات نمود . از فرزندان مرحوم محمد داودخان صرف یکی آن ، میرمن درخانی نور ، در قید حیات است که باشوهرش ، دکتورتوریالی نور، در لوزان بسر می‌برد .

جریان وقایع

۲۶ سرطان ۱۳۵۲ الی ۷ ثور ۱۳۵۷

ساعت ۳۰ / ۷ صبح روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ باپخش بیانیه رهبر قیام این روز، نظام جمهوریت درکشوراعلام وبه رژیم شاهی خاتمه بخشیده شد. قانون اساسی، ولسی جرگه و مشرانو جرگه ملغی قرار گرفتند.

درین روز درنقاط مهم شهرکابل پست های نظامی جایجا شده و مردم، بعد از شنیدن اعلام جمهوریت از طریق رادیو، دسته دسته، بآنکه اجتماعات منع قراردادده شده بود، درجاده ها پایان و بالامیرفتند وکنج کاوانه یکی ازدیگری می پرسیدند و بگفتاریکدیگر گوش میدادند تااگر احوالی تازه بدست آورده باشند. شخصی را شنیدم که ازیک پسته نظامی در چهار راهی شیرپور میپرسید، بیادرچه گپ است؟ او برایش بخونسردی میگفت، هیچ گپ نیست، رژیم تغیر کرده.

درجاده مقابل منزل مرحوم محمدداود که معمولاً بسیارازدحام نمیبود، درین روز باصطلاح جای پایماندن نبود. وکلای ولسی جرگه که اکنون خودرا بی سرنوشت میدیدند، محصلین پوهنتون و غیره اشخاص دررفت و آمدبودند وهمه با چهره های بشاش با آشنایان خود صحبت میکردند ولحظه هم می ایستیدند وتوقف می کردند. اشخاصیکه بمنزل رهبر قیام این روز رفت و آمدمیکردند بدقت ازطرف مردم نگریسته شده ودرقسمت اشخاص نا شناس سوالها وجوابها ازیک دیگر شنیده میشد. خلاصه اینکه دربین مردم، نظر با اعتماد واطمینان که به شخصیت اعلام کننده فصل جدید درتاریخ کشور یعنی جمهوریت داشتند، کوچکترین تشویشی راه نداشت.

درحوالی ساعت ۹ صبح مرحوم داودخان با بناغلی حسن شرق از اطاق برآمدند وبمن که دردهلیزیاباعمرداود ودیگراعضای فامیل صحبت داشتیم گفتند برادیوباید چیزی گفته شود. این راگفته وبمن اشاره کردند تا همرایشان بداخل اطاق بروم. (دکتورحسن شرق شب گذشته نیز بارهبر درمنزل شان حاضربود). من قلم وکاغذ را برداشته و یک مسوده مبنی براعلام جمهوریت، استقبال آن ازطرف مردم درسراسر کشور و گرفتن امنیت توسط اردو ترتیب نموده برای شان خواندم که مورد پسند قرارگرفته و هدایت دادند تا ازرادیو تکراراً نشرگردد. در راه رفتن برادیو درحوالی مهمان خانه با جنرال خان محمد مرستیال برخوردیم. اوباخود مانی زیاد مرادرآغوش کشیده و مؤفقیات اعلام جمهوریت را بمن تبریک گفت. بعد از نشرآن یادداشت در رادیو و بازگشت بمنزل با مرحوم محمدنعیم روبرو شدم. ایشان ازمن پرسیدند که عکس العمل منابع خبررسانی بین المللی چه است؟ چون شبکه تیلیفون غیرفعال بود لذا ارتباط تیلی پرینتر های شعبات مطبوعات با آژانس باخترا نیز فعال نبودند و من این موضوع را برایشان توضیح کردم. بالطفی که بمن داشتند گفتند بین که از آژانس بیک طوری خبرهارا بدست بیارید. من فوراً یک نفر بایسکل سوار را به آژانس فرستادم تا اطلاعات مطلوب را بدست آورد. حین که این اطلاعاترا ازنظرمرحوم محمدداودگذارش میدادم جنرال عبدالکریم مستغنی بعجله داخل اطاق شده و به مرحوم گفت که خان محمد خان بوزارت دفاع رفته و اسرار دارد تااطاق وزیر برایش باز گردد(مستغنی بعداز بازگشت رهبر از رادیو آنجا حاضربود و آوامرشانرا اجرامی کرد). مرحوم گفتند او را بگوید فوراً این جایباید. چند دقیقه بعد مستغنی ومرستیال هردو آمدند. مرحوم بخان محمدخان گفتند شما درمنزل تان باشید من حین ضرورت بشما اطلاع میدهم. باهمین گفتار خلص مرستیال ازاطاق برآمد والی نشر خبر کودتای وی دیگردریده نشد. صبح این روز واقعه دیگری این بودکه یک نفرافسر گزیده

از گردنه باغ بالا دونفر ازوزرا را ، نصرت ملکيار و محمودحبيبي ، باخود بدروازه منزل مرحوم آورده و طالب هدايت گرديد که بايشان چه معامله شود . اين موضوع مرحومی را بی اندازه برافروخت چنانچه خودشان بدروازه رفته و آن دونفرا رخصت کردند . واقعه ديگری قابل تذکر اين است که شب گذشته حينکه قيام ۲۶ سرطان درجريان بود آله مخابره عسکری که باختيار رهبرگذشته شده بود تادرجريان اوضاع و فعاليت ها قرار داشته باشند، ازفعاليت مانده بود والی ختم گرفتاریها که تفنگچه سردارعبدالولی برايشان آورده شد ازجريان بی اطلاع مانده بودند .

قابل تذکراست که بعضی ازاشتراک کننده گان درقيام ۲۶ سرطان ادعا دارند که مرحوم محمد داود بايشان توصيه کرده بود تا درصورت عدم موفقيت قيام ، بزندگی وی ازطرف او خاتمه داده شود . مرحوم محمد داود شخص صاحب عزم راسخ ، فوق العاده شجاع و مرددلير بود . من اينقدرمی دانم، هرواقعه که درصورت عدم موفقيت قيام رخ می داد خارج ازحلقه محدود فاميل وی يعنی همسر و فرزنداناش که شب ۲۶ سرطان درمنزل حاضربودند، بيرون نمی بود و شخصی ديگری دران دخل نمی داشت . اشخاصی که اين ادعا رادارند معلوم است بشخصيت آن مرحوم آشنائی کامل نداشتند .

روز های اول قيام ۲۶ سرطان تا وقتیکه رهبر درمنزل خود از اموررسیده گی میکردند ، رفت و آمد درمنزل شان زياد بود وهم چنان مجالس دوامداری باشخصيکه درقيام اشتراک داشتند صورت میگرفت . کسانیکه اکثراً دررفت و آمد بودند و درمجالس دیده ميشدند عبارت بودند از :

دکتورحسن شرق طيب ، سيد عبدالاله مامور پشتنی تجارتي بانک ، ضیاءمجيد افسراردو، عبدالقدیرافسرپوليس، غلام حيدر رسولی افسرمتقاعد، فيض محمد افسر اردو(کوماندو)، خليل افسراردو ، محمد يو سف افسراردو ، محمد سرور افسراردو ، پاچاگل افسراردو ، غوث الدين فائيق افسراستحکام دراردو، مولاداد افسراردو ، عبدالحميدمحتاط افسراردو .

اولين اعلاميه يکی ازین مجالس تعين رئيس دولت بود . تسويد متن اعلاميه بعد ازمجلس ، برای نشر ازطرف دکتور حسن شرق ، واحدکریم مدیرعمومی سياسی وزارت خارجه و کریم عطائي ترتيب گردید . دراعلاميه آمده بود که کمیته مرکزی بناعلي محمدداود رهبرقيام ۲۶ سرطان را بحیث رئيس دولت وصدراعظم افغانستان تعين نمود . بنا علي محمدداود وظائف وزارت دفاع ووزارت خارجه را نیز بعهده دارند .

اسمای اعضای کمیته مرکزی هيچگاه بنشرنرسید گرچه دکتورحسن شرق خواست به نحوی ازانحاخود وآن هارا بشناساند . چنانچه عکسهای که ازطرف آژانس باختر درعمارت وزارت دفاع ازاشخاص متذکره گرفته شده بود دربعد ازظهریکی از روزهای هفته اول قيام ، دررياست راديوافغانستان ازنظر حسن شرق گذارش یافت . درین فرصت عبدالاله ، عبدالقدیر، خالد روښان وکریم عطائي نیز حاضربودند . یکی از فوتوها که دران دکتورحسن شرق درصدرمجلس دیده می شد مورد پسند وی قرارگرفت و به خالد روښان سپرده شد . فردای آن عکس متذکره در روزنامه اصلاح بچاپ رسید . رهبر قيام از نشر این فوتو خوششان نیامد و حسن شرق از اجازه دادن نشرعکس منکرشد. ولی من جریان قضيه را طوریکه بود بسمع شان رسانیدم چه من هدايات رهبر را در روزهای اول(الی اعلان کابینه)درمطبوعات میرسانیدم . ضمن يك صحبت با عمرداود درهمین روز ازهمین جریان یاد آورشدم . آن مرحوم گفت این ها می خواهند بهرشکلی که باشد خودرا بدیده مردم بزنند . بعداز تعين رئيس دولت مردم با تلاش منتظراعلان اعضای حکومت بودند . دیری نگذشت که اعضای حکومت بترتيب آتی بسمع مردم رسانیده شد :

رئيس دولت وصدراعظم

محمد داود

معاون صدارت

دكتور محمد حسن شرق

| | |
|--|--------------------------------|
| وزیر دفاع : - - | وزیر خارجه : - - |
| وزیر مالیہ : سید عبدالالہ | وزیر عدلیہ : دكتور عبدالمجید |
| وزیر داخلہ : فیض محمد | وزیر معارف : نعمت الہ پڑواک |
| وزیر صحت : دكتور نظر محمد رسکندر | وزیر معادن و صنایع : عبدالقیوم |
| وزیر فوائد عامہ : غوث الدین فائیک | وزیر پلان : - - |
| وزیر تجارت : - - | وزیر اطلاعات : دكتور رحیم نوین |
| وزیر زراعت : جیلانی باختری | وزیر مخابرات : عبدالحمید محتاط |
| وزیر سرحدات : پاچا گل وفادار | |
| مقرری های دیگر اشتراک کنندگان قیام ۲۶ سرطان : | |
| غلام حیدر رسولی : با رفع تقاعد بحیث قوماندان قوای مرکز | مولا داد : بحیث رئیس اداری |
| ضیا مجید : بحیث قوماندان گارد جمهوری | محمد سرور : در اردو . . . |
| خلیل : بحیث قوماندان توپچی غند مهتاب قلعه | محمد یوسف : در اردو |
| عبدالقدیر : بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس | |

در جمله اعضای حکومت با تعیین دو نفر یعنی جیلانی باختری و نعمت الہ پڑواک ، شناخته شده محیط ، از همان مرحله اول لکه نا پسند پرچمی بریکر جمهوریت تاپه شد . این هردو که از دوستان نزدیک حسن شرق بودند، بدون هیچگونه تردیدی از طرف وی غلط معرفی و توصیه شده بودند . دو روز پس از برخورد با عکس العمل های مردم موضوع را برتیس دولت عرض کردم ایشان گفتند عجب است باختری یک گلیم زیر پای خود ندارد و بفکر فرورفتند. من فهمیدم که حسن شرق در قسمت منسوب بودن باختری به پرچم سکوت اختیار کرده بود. در همین ضمن از دكتور نورعلی یاد آور شدم چه وزیر تجارت هنوز تعیین نشده بود . ایشان گفتند دكتور نورعلی آدم خوب ولی بسیار محافظه کار است . همچنان از جلالربنیکوئی یاد شد .

بعد از اعلان کابینه رئیس دولت عجالتاً عمارت وزارت دفاع را مقرر کار خود قراردادند و جریان کارهای دولت داشت ، صرف نظر از اینکه نوکران نو آهوان را میخواستند بدو بگیرند ، آهسته آهسته در مسیر اجراء درست سوق یابند. آنچه نزد کارکنان دولت تازه گئی داشت یکی هم این بود که رئیس دولت شخصاً ذریعه تلیفون بادواثر تماس گرفته از جریان کارها معلومات میخواستند و هدایت میدادند . ایشان آنقدر در درد افغانستان غرق بودند که با وجود کبر سن احساس خستگی نمی کردند ولو که شب تا نا وقت مصروف کار میبودند و آرزو داشتند که اگر آبادی کشور در دو روز میسر باشد آنرا بیک روز کوتاه بسازند . ولی افسوس درین است که کمتر اشخاص در دور و پیش وی قرارداداشتند که شمه ازین احساس در آنها زنده میبود .

چهره های جدید و ناوارد در کارازیک طرف و اشخاص صاحب غرض از طرف دیگر ، رکود اقتصادی و درهم و برهمی در دستگاه دولت که حاصل دوره دیموکراسی بنام ، به جمهوریت جوان به ارث رسیده بود، مشکل اجراءات را کمتر نمیساخت و خاصاً این که رئیس دولت شخصاً باید به همه امور رسیده گی مینمود. بطورمثال جریان آتی :

بعد از اعلان کابینه ، وزارت مخابرات تمام وسایل مخابراتی بی سیم را از نماینده گی های خارجی در کابل جمع نمود . درین جمله وسیله مخابراتی بی سیم از نماینده گی دفتر پروژه کجکی در کابل نیز قید گردید . باید علاوه گردد که پروژه کجکی توسط یک کمپنی امریکائی اعمار می گردید . تماس های مکرر توسط نمایندگی با وزارت مخابرات با اشاره بقرارداد و مکلفیت های طرف افغانی سودی نبخشید . بالاخره مکتوبی از طرف امریکائی های طرف قرارداد پروژه بمؤسسه برق واصل و بیان داشتند که مطابق بماده چند قرارداد پروژه کجکی فسخ شناخته میشود اگر در ظرف مدت . . . روز وسیله مخابراتی با اختیار پروژه قرار نگیرد . بادرک حساسیت موضوع ، خاصاً رویه حکومت جدید در برابر امریکا ، من باید موضوع را بر رئیس دولت بعرض میرسانیدم و همان بود که بعد از هدایت شان بمعاون صدارت ، وزارت مخابرات وسیله مخابراتی را بمرجعش سپرد و جنجال کار قطع گردید .

متأسفانه در جمله چهره های جدید در کابینه، از اشتراك كنده گان قیام ۲۶ سرطان ، هم اشخاصی وجود داشتند که هویت حقیقی شان بر رئیس دولت بدرستی معرفی نشده بود. اینها ، قراریکه بعداً اجراءات شان برملا ساخت ، به نحوی یا با پرچمی ها همکیش بودند و یا با آن گروه همکاری داشتند . حسن شرق که خود سرگله همجو اشخاص بود، تا توانست عناصر پرچمی را در دستگاه دولت جابجا نمود، چه مطابق بقانون ، مقرری ها از رتبه ۳ الی ۵ بصلاحت معاون صدارت واز رتبه ۵ به بعد درصلاحت وزیر بود. لذا در کار این دسته هیچ مانع وجود نداشت و تا توانستند در تهاداب جمهوریت آب جاری نمودند و وزارت های داخله، معارف و زراعت بیشتر از دیگر دوائر محل تجمع عناصر چپی قرار گرفت .

جریان وقایع بعدی برملا ساخت که حسن شرق یکی از گماشته گان عمده کی، جی، بی بود. مقامات شوروی با اعتمادیکه بوی داشتند او را اول بحیث سفیر در دهلی جدید و بعداً بحیث صدراعظم بکار گماشتند . او شخص زیرک ، هوشیار، محیل و پرعقده است . او تا توانست از اعتماد مرحوم محمد داود سؤ استفاده کرد. او مخرب و عامل عمده سقوط نظام جمهوریت شمرده میشود .

دکتور حسن شرق و تفتیش صدارت :

حسن شرق از همان مرحله اول در پروگرام داشت تا اشخاص نزدیک بر رئیس دولت را ختنی و تعلیم دیده گان غرب را از دستگاه دولت دور کند . برای برآورده شدن این مطلب تفتیش صدارت (دیوان محاسبات) بحیث مهم ترین وسیله در اختیار وی قرار داشت . او هیئت های تفتیش را با هدایات خاص خودش ، به اورگان های دولت ارسال میکرد و همین بود که در ظرف کمترین مدت، به اصطلاح غرب زده ها ، از وظایف کلان در دولت به بیکاری ، محاکم و یا هم حبس سوق داده شدند. در عوض آن هایکه شوروی دیده بودند یا پرچمی و یا هر دو، مقرر می گردیدند . در صورت وجود پرچمی هادریهت ، هدایات حسن شرق در اجرامشکلی نداشت .

بعد از تقرر دکتور حسن شرق بوظیفه معاونی صدارت ، موصوف از من پرسید که میخواهد بمؤسسه برق یک هیئت تفتیش را ارسال کند ، آیا کدام موضوع بیشتر مورد بررسی قرار گرفته میتواند ؟ من برایش گفتم ، اجراءات شبکه دوم برق شهری قابل بررسی است چه درین پروژه مبلغ چهار صد میلیون افغانی در شهر کابل غرق گردیده و هیچ گونه اسنادی قابل قناعت سراغ شده نمی تواند. من هنوز بمؤسسه برق وظیفه داشتم که هیئت دیوان محاسبات برای تفتیش به آن مؤسسه آمد و بدون

کوچکترین دلیل دست رئیس عمومی بناغلی حمیداله حمید را از کار گرفته و شروع بررسی پروژه شبکه دوم و امور ریاست عمومی نمود. بعد از مدت چند هفته یکی از اعضای هیئت تفتیش از وظیفه منفصل شد و غرض خداحافظی از من دیدن نمود. اوضماً معذرت خواست که با سوال های زیاد بمورد وبی مورد باعث تکلیف شده است ولی چه می کرد، هیئت تفتیش رهبری شده است. او مجبور بود آنچه هدایت میشد همان طور میکرد.

تقرر من در ریاست رادیو افغانستان :

در پهلوی این جریان در مؤسسه برق وقایع دیگری رونما گردید که مرا هوشدار میداد. ریاست عمومی برق روی دو ارگان مهم تولید برق و توزیع برق استوار بود. در هر دو شعبات بدون اینکه بامن بحیث شخص مسؤل مذاکره شود آمرین جدید برتبه ۲ ورتبه ۳ مقرر گردیدند و رئیس جدید ریاست برق کابل بدون تماس باریاست عمومی وظیفه را اشغال نمود. بر علاوه يك نفر مینترخوان کم سواد برق کابل بحیث آمر تولید و توزیع برق ننگرهار مقرر شد. من عنوانی عبدالقیوم و زیرمعدان و صنایع مکتوبی صادر و دران از مسؤلیت شخص مسؤل ریاست عمومی و حساسیت امور برق درین آوانیکه جمهوریت تازه شروع بکار کرده متذکر شده و هرگونه مسؤلیت رامتوجه شخص خودش پنداشتم. الهام دهنده برای عبدالقیوم در چنین اجرات تخریبی کی بود؟

در حالیکه من با هیئت تفتیش و اجرات نامعقول عبدالقیوم وزیر در مؤسسه برق دست و پنجه نرم میکردم وزیر اطلاعات و کلتور، دکتور رحیم نوین، از رهبر اجازه گرفته بود تا من بحیث رئیس رادیو افغانستان باوی همکار شوم. رهبر موافقت شان را در صورت سراغ يك شخص قابل اعتماد برای مؤسسه برق ابراز کرده بودند. دکتور نوین موضوع را بامن در میان گذاشت و طالب نظر من گردید. من چون از يك طرف براديو علاقه داشتم و از طرفی هم از جنجال مؤسسه برق که حسن شرق مرا با ارتباط به آن تاپای محاکمه کشانید، خسته شده بودم به دکتور نوین گفتم در زمینه فکر میکنم. هفته بعد بوی از بناغلی عظیم گران که و قتی وزیر مخابرات بود یاد آور شده و گفتم بعقیده من برای ریاست عمومی دافغانستان در برننا مؤسسه شخص مطلوب است. همان بود که دکتور نوین موضوع را بر رهبر عرض رسانید. بعد از اینکه رهبر عظیم گران را پذیرفتند و موافقه وی را شخصاً شنیدند، مقرری من باریاست رادیو افغانستان و از عظیم گران باریاست "دافغانستان در برننا مؤسسه" از طرف مجلس وزراء منظور گردید.

انتخاب من در رادیو افغانستان برای دکتور شرق و پرچمی ها که در رادیو زیاد دست داشتند غیر مترقبه بود. او در نظر داشت شخص مورد پسند خود را دران جا بکرسی بنشانند. سلیمان لایق دريك دیدار بامن در رادیو تعجب خود را از مقرری من پنهان کرده نتوانست و گفت رهبر بیقین می خواستند شخص معتمد خود را درین کرسی داشته باشند.

هنوز چند روزی از آمدن من براديو نگذشته بود که فیه تحقیقات کودتای جنرال خان محمد (مشهور به مرستیال) از رادیو بنشر رسید. این فیه راقبل از آمدن من براديو، دکتور حسن شرق با آمر نشرات رادیو ترتیب و وقت نشر آن رانیز تعیین کرده بود. آمر نشرات موضوع را بمن اطلاعاً گفت و فیه در وقتش بنشر رسید. بعد از آن پروگرام عادی رادیو که دران شب موسیقی غربی بود دوام داشت. در همین دقایق که موسیقی غربی پخش می شد حسن شرق بامن تماس تلفونی گرفته و با آواز بسیار خشن نشر موسیقی غربی را بعد از چنین يك موضوع ملی، بعقیده وی، مورد تنقید شدید قرار داده و اولین برخورد من باوی باشدیدترین مشاجر لفظی انجام پذیرفت.

چند روز بعد آن او باز بامن تماس تلفونی گرفته این مرتبه با لهجه بسیار شدید از من تنقید نموده و گفت شما مرا براه غلط رهنمونی کردید و برای تفتیش در ریاست عمومی برق رسیده گی بیروژه شبکه دوم را توصیه کردید در حالیکه پای حمیداله

حمید رئیس عمومی درین پروژه شامل نبوده و باید در پروژه شبکه سوم بررسی صورت بگیرد که در وقت او تحت کار گرفته شده است. ضمناً تذکر داد که چون پای غلام محمد فرهاد در شبکه دوم در میان است هم‌راهی همه افغان ملتی‌ها با جنجال می‌افیم. گفت و شنود سودی نمی‌بخشید و این دومین مشاجره شدیدی بود که با وی انجام شد. دیری با خود فکر کردم و کوشش من این بود که حتی الامکان باعث تکلیف رهبر نشوم چه ایشان کافی در دست داشتند. چون حسن شرق می‌خواست بهر شکلی باشد مرا از قطار دوستان مرحوم محمد داود دور کند لذا فیصله کردم تاجریان را از گوش‌شان بگذرانم. فردای آن در گلخانه بحضور رهبر رفتم. در اطاق انتظار در پهلوی چند نفر دیگر بناغلی شرق نیز حاضر بود. حین انتظار او بمن نزدیک شده و بسیار محیانه گفت که او از گفت و شنود با من برهبر چیزی نگفته است. او را درک کردم که می‌خواهد من در باره سکوت اختیار کنم. برایش گفتم ما و شما از خود هستیم این مسایل بسیار مهم نیستند. من جریان قضایا را بتفصیل برهبر بیان نمودم و ایشان بحوصله گوش دادند. در اخیر گفتند پروانکن بکار خود ادامه بده.

دکتور حسن شرق و بیمه صحتی شرکت برق کابل:

با کنار رفتن مرحوم محمد داود از وظیفه صدارت، دکتور حسن شرق از وظیفه مدیریت قلم مخصوص صدارت سبک‌دوش گردید. وی با وجود تجربه کم در طب معالجوی نظر به ارتباط که با افغان ملتی‌ها داشت از طرف غلام محمد فرهاد بحیث طبیب بیمه شرکت برق کابل بمعاش در حدود ۷ هزار افغانی استخدام گردید. در زمان حکومت میوند وال در چوکات وزارت معادن و صنایع ریاست عمومی "دافغانستان دبر بننا مؤسسه" در تشکیل منظور گردید و بناغلی حمیداله حمید بحیث رئیس آن اداره مقرر شد. با این تشکیل تمام مامورین و مستخدمین امور برق در افغانستان باید مطابق بقانون مامورین و اجیران دولت استخدام میشدند. قانون برای اجیر درجه یک معاش ماهانه در حدود ۵ هزار افغانی تعیین کرده بود. باین اساس دکتور شرق دیگر معاش ۷ هزار افغانی را در ماه اخذ کرده نمیتوانست و باید با معاش ۵ هزار افغانی در ماه اکتفا میکرد. این معاش مورد پسند وی قرار نگرفت و با این عقده که بناغلی حمید قصداً معاش وی را تنقیص نموده کار بیمه را ترک گفت و چنان وانمود میکرد که چون او به مرحوم محمد داود نزدیکی دارد، بناغلی حمید وی را مجبور بترک بیمه نموده است. روی همین عقده بود که بعد از بقدرت رسیدن، گماشتن تفتیش به مؤسسه برق، گرفتن دست بناغلی حمید از کار و حتی کشانیدن وی بحبس، روی آجندة اولین اجرات وی قرار گرفت.

در ظرف مدت اضافه از دو سال تفتیش، ده هادوسیه جعلی ترتیب یافت و در همه این دوسیه‌ها صرف بناغلی حمیداله حمید مسؤل همه جانبه قرارداد داشت که گوئی او یگانه مامور مؤسسه بود و بس. این همه دوسیه‌ها از دیوان محاسبات صدارت بمحاکم عدلی ارسال گردید. با وجود آنکه محاکم به کنجکاوای زیاد دوسیه‌ها را برسی نمود، از جمله اقلای یکی آن هم قابلیت آنرا نداشت تا روی آن محاکمه دائر گردد. در مجلس وزراء عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع، روی اجرات وزارت عدلیه تنقید نموده در حالیکه وزیر عدلیه مخاطب وی قرارداد داشت گفت عجب است که در هیچ کدام از دوسیه‌های مؤسسه برق شخص مسؤل بجز محکوم نگرید. وزیر عدلیه که از تنقید وزیر معادن و صنایع بخشم آمده بود گفت، برادر شما دوسیه‌های جعلی را ترتیب نموده وقت را تلف و مصارف بیجا را بدولت تحمیل می‌نمائید و انتظار هم دارید که محاکم مطابق دوسیه‌های جعلی شما مردم را بجزا نیز محکوم کند. من گفتم اگر عوض شبکه سوم شبکه دوم، همانطوریکه شروع شده بود و در چوکات آن چهار صد میلیون افغانی در شهر کابل غرق شده و سندی وجود ندارد، تا اخیر از طرف تفتیش بررسی میشد ممکن امروز نتایج دیگری در اختیار می‌داشتیم. بهر صورت مسؤل کسی است که مانع آن شده است. بعد ازین دکتور شرق تا امروز دیگر با من روبرو نگرید.

خصوصیتی که دراجرات دکتور شرق دیده می شود این است که هر شخصیکه از طرف وی از کار برطرف گردیده بود بلادرنگ بعد از بقدرت رسیدن کمونست ها بقتل رسیده است . شرف الدین شرفی رئیس تفحصات نفت در شمال کشور، که شخص دانسته و یک جوان بسیار با درد بود از قربانی های تفتیش حسن شرق است که از نفوذ چپی ها در تفحصات جلوگیری می کرد، بقتل رسانیده شد . اگر بناغلی حمید فرصت را درک نمی کرد و بزودی از وطن خارج نمیشد امروز در جمله زنده گان وجود نمی داشت چنانچه پدر ریش سفید و برادر جوانش بکشتارگاه کمونست ها فرستاده شدند .

کمیته مرکزی و جمهوریت :

اشخاصیکه در قیام ۲۶ سرطان برهبری زعیم ملی مرحوم محمد داود اقدام نمودند و از طرف آن مرحوم اکثر اوقات بنام رفقای من یاد میشدند ، متاسفانه در معرفی هویت حقیقی آنها به ایشان سکوت اختیار شده بود . منافع ملی افغانستان ، طوریکه در نزد رهبر قیام ، هدف حیاتی شان بود، از طرف به اصطلاح کودتاچیان اصلاً درک نگردید . اکثر آن ها در میان آمدن جمهوریت و مورد اعتماد رهبر قرار گرفتن ، صرف منافع شخصی و منافع یک گروه بهره بردار سیاسی گماشته شده بیگانه را میدیدند و بس . اینها هر کدام بنوبه خود در چوکات صلاحیت خود عناصر منافع غیر ملی را در دوائر دولت جابجا کردند . در وزارت داخله ، در ولسوالی ها بصورت عموم و در قوای پولیس بصورت خاص گماشته گان پرچم تعبیه گردیدند . همچنان در وزارت مالیه عناصر چپی در بعضی کرسی های مهم جای گرفتند . این عناصر که در چند وقت اول متفق و متحد معلوم می شدند ، هنوز سال پوره نشده بود که باهم برخوردهای داشتند و از اتحاد و اتفاق دیگر خبری در میان نبود . اولین کسیکه قربانی این برخوردها گردید ، محتاط وزیر مخابرات بود که از کابینه و عضویت کمیته مرکزی اخراج شد . بعد از آن نوبت به اجل گرفته دیگری یعنی پاچاگل رسید . او در مسکو خانمی روسی داشت که از موجودیت وی در برابر رهبر سکوت اختیار کرده بود . وحید عبد الله جریان اخراج وی را از کابینه بمن چنین بیان کرد : از داشتن خانم روسی گل پاچا وفادار در مسکو، صرف چند نفر از رفقایش بشمول فیض محمد وزیر داخله کسی دیگر اطلاع نداشت . فیض محمد و دکتور شرق دست اتفاق باهم داده و تلگرامی از طرف پاچاگل بخانمش صادر و او را دعوت کردند تا بزود ترین فرصت بکابل بیاید . وقتیکه خانم بکابل رسید و پاچا گل وفادار در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفت، جبراً از وظیفه در کابینه کنار رفت .

روش اعضای چپرو کمیته مرکزی و دونفر چپرو دیگر در کابینه (باختری و پژواک) در محیط منعکس کننده آن قرار گرفت که گوئی جمهوریت افغانستان منسوب به چپی ها ، خاصتاً گروه پرچمی ها میباشد . از طرف دیگر پرچمی ها از هیچگونه حرکات مغرضانه دریغ نمی کردند تا در محیط این ذهنیت تقویه گردد که آنها در پیا ایستاد نمودن جمهوریت سهم بار زدارند . همچنان سفارت شوری در کابل بیشتر از پیش تماسهای خود را با سرگله های چپی ها از دیاد بخشیده و باعث مغشوش شدن افکار مردم میگردد . لذا وقت آن رسیده بود تا رهبر در روشن نمودن ذهنیت عام اقدام جدی نمایند . ایشان در مصاحبه های بی شمار ارتباط جمهوریت را با هر گروه و دسته های سیاسی تردید نموده و تکراراً اعلام جمهوریت را یک هدف ملی می خواندند . در یکی از مصاحبه های خود ایدیو لوجی قیام ۲۶ سرطان را عاری از هرگونه ایدیولوجی بیگانه دانسته آنرا ایدیو لوجی افغانستان خواندند باین معنی که اعتلا و انکشاف افغانستان، منافع ملی افغانستان، تمامیت ارضی افغانستان و بالاخره استقلال مادی و معنوی افغانستان هدف نهائی جمهوریت را تشکیل می دهد . رهبر در بیانیه شان نسبت برافراشته شدن بیرق جمهوریت برفراز ارگ (قصر جمهوری) یک مرتبه دیگر اهداف قیام ۲۶ سرطان و اعلام جمهوریت افغانستان را که روی منافع ملی استوار بوده ، تأکید نمودند . ایشان بوضاحت کامل گفتار مغشوش کننده دشمنان مردم و ملک را که

جمهوریت را باین گروه و یا آن دسته ارتباط میدادند مورد نکوهش قرار دادند .

درپهلوی روشن ساختن افکارعامه رهبر عملاً اقدام به ترمیم کابینه نمودند . درین اقدام اعضای کابینه که اجراءات شان در دوره کار اضافه از يك سال به اهداف منافع ملی مغایرت داشت ازوظایف شان دور وبعوض آن ها اشخاصیکه هویت اکثر شان بیشتر به رهبر معلوم بود مقرر گردیدند . در کابینه جدید سید عبدالاله بحیث معاون اول وحسن شرق بحیث معاون دوم صدارت عز تقرر حاصل نمودند.

کابینه جمهوریت بعد از ترمیم

رئیس دولت و صدراعظم

محمد داود

معاون اول صدارت

دکتور محمد حسن شرق

معاون اول صدارت

سید عبدالاله

وزیر خارجه : - -

وزیر عدلیه : دکتور عبدالمجید

وزیر معارف : عبدالقیوم

وزیر معادن و صنایع : تواب آصفی

وزیر پلان : علی احمد خورم

وزیر اطلاعات : دکتور رحیم نوین

وزیر مخابرات : دیپلوم ا. کریم عطائی

وزیر دفاع : - -

وزیر مالیه : سید عبدالاله

وزیر داخله : عبدالقدیر

وزیر صحتیه : دکتور عبدالله عمر

وزیر فوئد عامه : غوث الدین فائیق

وزیر تجارت : محمد خان جلالر

وزیر زراعت : عزیزاله واصفی

وزیر سرحدات : فیض محمد

بناغلی حسن شرق دیگر کل اختیار نبود و خاصتاً اینکه مجالس کمیته مرکزی دیگر صورت نمی گرفت و اعضای آن نسبت عدم اتفاق از هم پاشیده بودند، او بانزوا کشانیده شده بود . عبدالقدیر که بحیث وزیر جدید داخله مقرر گردید با سید عبدالاله که نهایت مورد اعتماد رئیس دولت قرار داشت، بسیار نزدیک بود و احتمالاً در اثر مشوره وی بوظیفه جدید گماشته شده بود .

سید عبدالاله پسر سید عبدالله خان بود که در وقت صدارت رهبر عهده دار وزارت داخله بود . موصوف آدم پاك و مورد اعتماد مرحوم محمد داود قرار داشت . سید عبدالله خان در زمان حکومت دکتور محمد یوسف نسبت عدم موافقت با

پالیسی حکومت وقت در برابر مرحوم محمدداود ، از کار کناررفت و بعد از چندی وفات نمود . مرحوم محمدداود در هنگام دفن وی از خدمتاش به نیکوئی یاد آوری کردند . بهر صورت عبدالقدیر وسید عبدالاله دراویل مرحله روش چپی داشتند ولی چون به سمت افکار رهبر آشنائی کافی پیدا کردند لذا تغییرمسیر فکری دادند . در وزارت مالیه مقررری چپی ها از همان تعداد محدود تجاوز نکرد . ولی در وزارت داخله تعداد زیادی از پرچمی ها ذریعه فیض محمد درولسوالی ها ودر پولیس جابجا شده بودند که پاکسازی از وجود آنها کاری بود بس مشکل وعبدالقدیر متاسفانه کفایت آن رانداشت . بناغلی حسن شرق بعد از تغییر کابینه بکلی در جریان اموری غرض بود و محیلانه انتظار حاصل کشتی را میکشید که خود وی زرع کرده بود . قانون اساسی سال ۱۹۷۷ میلادی دولت جمهوری منحل شدن کمیته مرکزی را حکم میکرد . اکثر اعضای کمیته مرکزی عقیده داشتند تا آن کمیته بحیث کمیته مرکزی حزب انقلاب ملی که در قانون اساسی پیش بینی شده بود، قبول گردد . بحث دامنه داری بحضور رئیس جمهور بشمول دکتور عبدالمجید و سید عبدالاله (اعضای کمیسیون تسوید قانون اساسی) وعزیزاله واصفی (رئیس لویه جرگه) در زمینه صورت گرفت . در نتیجه با در نظر داشت حکم صریح قانون ، کمیته مرکزی لغو گردید که اعضای آن ازین حکم آزرده خاطر بودند .

کابینه جمهوریت بعد از انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۷۶ میلادی

رئیس جمهور: محمد داود

معاون رئیس جمهور: سید عبدالاله

| | |
|-----------------------------------|--|
| وزیر دفاع : غلام حیدر رسولی | وزیر خارجه : - - |
| وزیر مالیه : سید عبدالاله | وزیر عدلیه : وفی اله سمیعی |
| وزیر داخله : عبدالقدیر | وزیر تعلیم و تربیه : دکتور ابراهیم مجید سراج |
| وزیر صحتیه : دکتور عبدالله عمر | وزیر معادن و صنایع : تواب آصفی |
| وزیر فوآئد عامه : غوث الدین فائیک | وزیر پلان : علی احمد خرم |
| وزیر تجارت : محمدخان جلالر | وزیر اطلاعات : دکتور رحیم نوین |
| وزیر زراعت : عزیزاله واصفی | وزیر مخابرات : دیپلوم انجینیر کریم عطائی |
| وزیر سرحدات : عبدالقیوم | وزیر آب و برق : انجینیر جمعه محمد محمدی |
| وزیر تعلیمات عالی : صدیق محیبی | وزیر مشاور : دکتور عبدالمجید |

نوت : وزارت های تعلیمات عالی وآب و برق و وزیر مشاور در تشکیلات اداری افغانستان ضمیمه گردید .

تحولات در دوره جمهوریت در کشور

در دهه دیموکراسی متاسفانه رکود اقتصادی دامنگیر کشور گردید بنحویکه تطبیق پلان های انکشافی بسقوط مواجهه و سطح بیکاری بالا گرفته بود. کارگران ماهر و نیمه ماهر برای کاریابی راه کشورهای خلیج رادرپیش گرفته و نرخهای موادخوراکی و استهلاکی رو بصعود بود. لذا آنچه نزد جمهوریت رجحان داشت همین بود که در طرح و تطبیق يك پلان انکشافی هرچه بیشتر اقدام بعمل آید. وزارت پلان بادر نظر داشت احتیاج کشور در طرح يك پلان هفت ساله انکشافی اقدام نمود. پروژه های شامل این پلان بصورت عموم عبارت بودند از:

پروژه های آبیاری مانند هریرود، نیمروز، دریای کنر، تولید سمنت و تولید شکر در شمال کشور، استخراج معدن ذغال سنگ در هرات و تولید برق حرارتی، پروژه مس عینک در لوگر، توسعه تفحصات نفت و گاز در شمال، تفحصات نفت در جنوب افغانستان، پروژه های مخابراتی برای ارتباط کابل با اروپای مرکزی و جنوب شرق آسیا، پروژه های دستگاه های تلفون در مرکز و ولایات واحداث يك مرکز ارتباط با ا قمار مصنوعی برای پروگرام های رادیویی، تلویزیونی و مخابرات تلفونی، پروژه های تولید و توزیع برق در مرکز و ولایات، پروژه نساجی در مزار شریف، وصل شاهراه حلقوی از طریق شیرغان، میمنه، بادغیس با هرات، پروژه خط آهن از هرات الی کابل از طریق قندهار و همچنان از قندهار الی چمن و از هرات الی اسلام قلعه برای ارتباط با پاکستان و ایران، ارتباط سرك از قندز الی فیض آباد از طریق تالقان، پروژه میدان هوایی لوگر، توسعه مکاتب ابتدائی و ثانوی نظربا احتیاج، توسعه پوهنتون ننگرهار و ایجاد يك پوهنتون در هرات با افتتاح فاکولته انجینیری، پروژه مسلخ هرات و تعدادی از پروژه های دیگر.

پلان هفت ساله که يك حجم معادل ۳ میلیارد دالر را در بر می گرفت، تمویل آن از طرف کشورهای دوست و مؤسسات پولی بین المللی بقرضه های طویل المدت و نرخ نازل تکت پولی موافقه شده بود. در دو سال اول پلان (۱۳۵۵ و ۱۳۵۶) بمبلغ معادل بیش از پنجصد میلیون دالر از طرف دولت سرمایه گذاری ها صورت گرفت. در پهلوی سرمایه گذاری های دولتی در قانون سرمایه گذاری های خصوصی تجدید نظر بعمل آمد تا این سرمایه گذاری ها بیشتر تشویق شوند، چنانچه در پروژه های صنایع کوچک در کابل و ولایات توسعه قابل ملاحظه بعمل آمد. با آغاز تطبیق پروژه های شامل پلان بیکاری روبکا هاش گذاشت. ثبات پول افغانی در برابر دالر (فی دالر ۳۵ افغانی)، عرضه مواد خوراکی و مواد استهلاکی، استقرار نرخها، همه عوامل بودند برای رونق بهتر زندگی مردم.

در جمله قوانین یکی هم قانون بیرق ملی بود که تسوید و تصویب گردید. مطابق باین قانون بیرق جمهوریت افغانستان بادر نظر داشت عنعنات ملی و تاریخی تکمیل و مزین با نشان جمهوریت طی مراسم خاصی افزاشته شد. همچنان سرود ملی دولت جمهوری که شعر آنرا شاعر شهیر کشور عبدالروف بینوا سروده است، توسط آرکستر رادیو افغانستان ترتیب، تنظیم و نواخته شد. بر علاوه برای انکشاف امور اجتماعی و رفاه مردم يك سلسله قوانین تسوید، تصویب و در معرض تطبیق قرار داده شد تفصیل در (صفحات ۸۸ و ۸۹) مطالعه شود.

متاسفانه عمر جمهوریت در اثر توطئه دشمنان ملك و مردم بیش از پنج سال دوام کرده نتوانست. اگر تطبیق پلان هفت ساله بپایه اكمال میرسید بیقین کامل افغانستان امروز در جمله ممالک روبانکشاف نه بلکه در جمله ممالک در آستانه انکشاف جای می داشت.

بروز مشکلات در دستگاه دولت :

بیانات رهبرقیام ۲۶ سرطان در قسمت صبغة ملی اعلام جمهوری و کنار گذاشتن عناصر چپی از وظایف شان تأ کیدی بود بر اینکه دولت جمهوری با هیچ گروه و دسته مرتبط نیست . بناً دشمنان مردم که خود را در تنگاه دیدند ، دست بکار شدند و از هرگونه تخریبی که در برابر دولت عامل آن شده میتوانستند دریغ نمیکردند.

● کنار رفتن جنرال عبدالکریم مستغنی از کار :

بنا بر کارشکنی های از طرف بعضی از اعضای کمیته مرکزی ، جنرال مستغنی که بحیث لوی درستیز اجرای وظیفه میکرد، از کار کنار رفت و دولت يك نفر معتمد صادق خود را در اردو از دست داد .

● وزیر پلان علی احمد خرم بقتل رسید :

تحقیقات نشان داد که قاتل بگروه چپی ها تعلق داشته و ظاهراً به اخوانی ها پیوسته بود. رئیس دولت هنگام دفن جنازه اخطار داده گفتند که دولت به هیچ وجه نه به چپی و نه به راستی اجازه خواهد داد تا با سرنوشت افغانستان بازی کنند . سفیر شوروی هنگام دفن حاضر بود.

● اتحاد پرچم و خلق و سفیر شوروی :

گروه های خلق و پرچم که از بوجود آمدن شان تا این دم دشمن سرسخت يك دیگر بودند باهم پیوست گردیده و در برابر دولت جبهه گیری را درخفا آغاز نمودند . گماشته گان این دو گروه در ادارات دولتی که بیمانه کافی جای گرفته بودند باعث کارشکنی ها می شدند و مقابلتاً از هم دیگر حمایه می گردیدند . در وزارت مخابرات نسبت بدیگر دواير تعدادشان محدود بود ولی با آن هم خلق کردن درد سر و جنجال از حد زیاد بود . در يك قضیه که دونفر پرچمی در آن متهم بودند رسماً بوزارت داخله نگاشته شد . جواب آن مکتوب بصورت ازسرتیر به امضای يك نفر افسر پولیس مواصلت کرد . این جوابیه مسترد گردید و تقاضا بعمل آمد تا از ملاحظه وزیر داخله گذشتانده شود، ولی هیچگونه جواب دیگری بدست نیامد . این جریان نشان دهنده آن است که اینگروه مخرب مانند عنکیوت جال خود را دوانده بودند . از طرف دیگر سفیر شوروی « پوزانوف » بی شرمانه از اینها حمایه می کرد . همچنان سفارت شوروی بافهم اینکه ورود مواد تبلیغاتی قانوناً منع بود بی دریغ در ورود آن میپرداخت . و تقریباً همه روزه باعث جنجال در وزارت های خارجه و اطلاعات و کلتور می گردید .

● تشکیل حزب انقلاب ملی :

قانون اساسی دولت جمهوری تشکیل يك حزب را بنام حزب انقلاب ملی مجاز میدانست . قبل از اینکه از طرف دولت در میان آوردن حزب اقدام شود متاسفانه در وزارت های دفاع و داخله خود سرانه در تشکیل و نام نویسی در حزب اقدام می گردید که در محیط سر و صدای زیاد بالا کرده بود . مردمان فرصت طلب همه روزه بمراجع مختلف اظهار خوش خدمتی نموده و طالب ثبت نام در حزب می گردیدند. از همه مهمتر اینکه عناصر چپی ازین فرصت سؤ استفاده نموده در اردو و در وزارت داخله ثبت نام می کردند . وزیر داخله بامن تماس گرفته و اظهار نمود که هر قدر پیشتر در تشکیل حزب اقدام شود بهمان اندازه بهتراست و فرصت ازدست نمیروود . این موضوع و مراجعات اشخاص مرا مجبور کرد تا در زمینه از رئیس جمهور طالب هدایت شوم . ایشان تشکیل حزب را از بالا بپایان یعنی اول تشکیل کمیته مرکزی و بعداً ارگان های حزب را در نظر داشتند و در اخیر اعضای حزب ، بعد از غور رسی کمیته مرکزی در قسمت اشخاص، تعیین می گردید . لذا رئیس جمهور برای جلوگیری از اقدامات خود سرانه در يك مصاحبه مطبوعاتی بیان نمودند که دولت هنوز در قسمت تشکیل

حزب اقدامی نکرده و هر وقت که آماده گی های مربوط تکمیل گردید موضوع به اطلاع هموطنان رسانیده میشود . با این بیان ظاهراً اقدامات خود سرانه قطع گردید ولی درخفا چه در اردو و چه در دواثرملکی جلسه های حزبی دوام داشت و چپی ها ازین جریان سؤ استفاده اعظمی را میبردند . سید عبدالاله ، غلام حیدررسولی و عبدالقدیر بهم نهایت نزدیک بودند . سید عبدالاله که زیاد مورد اعتماد رئیس جمهور بود، قابل غوراست که او چرا از چنین جریان جلوگیری نمیکرد و چرا رئیس جمهور را درجریان نمیگذاشت ؟

● برژنف و رئیس جمهور:

در کتاب ، تالیف عبدالصمد غوث، بنام « سقوط افغانستان » که تفصیل آخرین دیدار مرحوم محمد داود بابرژنف از طرف رحیم الهام ترجمه شده ، چنین آمده است :

« . . . همچنانکه زمان سپری میشد داود خان بطور روز افزون از عملیات پنهانی روسها درافغانستان آزوده و ناراحت میشد . دو روز بعد ازانتخاب شد نش بحیث رئیس جمهوردرلویه جرگه فبروری ۱۹۷۷ داودخان بمن و وحید عبدالله گفت که وقت آن رسیده تا وی شخصاً از بالاترین مقام اتحاد شوروی یعنی لیوند برژنف بپرسد که آیا اعمال تخریبی شوروی درافغانستان به تائید و موافقت برژنف صورت میگیرد و یا بدون اطلاع وی . وی گفت به برژنف خواهم گفت که کارهایکه صورت میگیرد بهیچ وجه موافق به اظهاراتی نیست که رهبری اتحادشوروی درباب دوستی و همکاری بادولت افغانستان ابراز کرده است . برژنف باید بصراحت بمن بگوید که مقصود روسها از دنبال کردن این راه چیست ؟ بر همین اساس وقتی که درماه مارچ روسها از داودخان دعوت کردند تا برای دومین بار در دوره جمهوری بمسکومسافرت رسمی کند ، وی باخوشحالی این دعوت را پذیرفت . طی مشاوره باروسها موافقت بعمل آمد که این مسافرت بتاریخ ۱۵ اپریل ۱۹۷۷ صورت بگیرد .

درطیاره ایکه مارا بمسکومیبرد رئیس جمهوربه وحید عبدا لله هدایت داد که درجریان بازدید از مسکو يك ملاقات خصوصی بابرژنف ترتیب دهد . وی گفت که قصد دارد در آن ملاقات خصوصی فقط موضوعی رامطرح کند که قبلاً برایش درکابل درباره آن صحبت کرده بود . وی اضافه کرد که درباره موضوع ملاقات هیچ چیزی قبلاً به روسها گفته نشود . پس از رسیدن بمسکو وحید عبدا لله به صورت فوری به مقامات رسمی شوروی اطلاع داد که رئیس جمهورمایل است تا بامنشی عمومی در فرصتی که برای وی مناسب باشد واحتمالاً دراواخر مذاکرات رسمی دريك جلسه خصوصی دیدار کند .

روز اول مذاکرات بعد از ظهر ۱۳ اپریل میان لیونید برژنف ، نیکولای پادگورنی ، الکسی کاسیگین و هیئت اتحاد شوروی از يك طرف و رئیس جمهورداود و هیئت همراه او از جانب افغانی در کرملین برگزار شد . گوریلو کارمند وزارت خارجه شوروی که سالها درکابل در سفارت شوروی کار کرده بود وزبان دری را به بسیار خوبی میدانست بین دو جانب ترجمانی میکرد .

همین که پشت میز مذاکره قرار گرفتیم اولین چیزی که مرا تکان داد وضع صحی بسیار خراب برژنف بود . وی بطور آشکار بسیار ناجور بود . بیمار تر ازان بود که ما درکابل از منابع مختلف شنیده بودیم . رنگ از صورتش پریده و رویش پر از لکه بود . به سختی گپ میزد و بیشتر در وسط جمله دفعتاً صحبتش قطع میشد ، طوریکه گوئی آنچه را بگفتنش آغاز کرده فراموش نموده است . بدون تردید او بمدد دواهای بسیار قوی توانسته بود در وظیفه اش استوار باشد . یکی از همکاران که پهلوی من نشسته بود به گوشم گفت که چه میداند اگر برژنف تا جلسه آینده زنده بماند ؟ برخلاف برژنف نه تنها تاجلسه بعدی زنده ماند ، بلکه سال بعد نیز که افغانستان را بخون کشید ، زنده بود . پس از چند کلمه که برژنف طی آن بهافغان ها خیر مقدم گفت ، داودخان رشته سخن را بدست گرفت و از کمک های اتحاد شوروی به افغانستان ، بخصوص

از امداد آن کشور در پیاده کردن نخستین پلان هفت ساله افغانستان قدردانی کرده و برهبر شوروی گفت که اگرچه موضوع کمک اقتصادی و تکنیکی شوروی به افغانستان و مسایل تجارت بین دو کشور بین وزرای افغانستان و هم‌تایان شوروی شان مورد بحث قرار خواهد گرفت ، او شخصاً می خواهد یکباردیگر ضرورت رسیدن به موافقت بر نرخ بالاتر گاز طبیعی افغانستان را که به اتحاد شوروی صادر می‌شود تذکار دهد . (عطائی: گاز طبیعی افغانستان که متأسفانه منحصراً امکان صدور آن به اتحاد شوروی میسر بود، نرخ آن از طرف روسها بسیار پایان تر از نرخ بین المللی تعیین گردیده بود . قبل از تجدید قرارداد تجارتي با اتحاد شوروی این موضوع در مجلس وزرا مورد بحث مفصل قرار گرفت. اتفاق نظر برین شد تا بجانب شوروی تفهیم گردد که اگر در نرخ گاز تجدید نظر بعمل نیاید ، افغانستان بصدور آن علاقه مند نخواهد بود).

« تذکر رئیس جمهور: بهتر است گاز در زیر زمین بماند نسبت باینکه نرخ گاه ماش بروسها بفروش برسد.»

سپس انکشاف روابط افغانستان را با پاکستان و انکشاف نزدیکتر با ایران و ممالک عربی را بطور خلاصه بیان کرد. رئیس جمهور گفت که افغانستان بساختن يك جامعه نو پرداخته است ، جامعه که رفاه بوجود آورد . برای رسیدن باین آرمان ، افغانستان ضرورت به کمک بدون شائبه همه کشورهای دوست دارد و در جستجوی این گونه کمک هاست . او اظهار امیدواری کرد که روابط دوستانه بین افغانستان و اتحاد شوروی که بر اساس حسن همسایگی، احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی همد یگر استوار است ، گسترش بیشتر یابد .

داودخان بر موقف عدم تعهد افغانستان و اهمیت آن برای کشور تاکید کرد که پیوند استوار کشورهای غیر متعهد به اصول و موازین عدم تعهد ، نهضت عدم تعهد را به عنوان يك نیروی اصیل صلح و ثبات تقویت خواهد کرد . اگرچه جلسه غیر متعهدها در کولمبو فی الجمله رضایت بخش بود ، اما نشان داد که جنبه های نهضت عدم تعهد نیاز بمطابقت بیشتر با حکام این نهضت دارد ورنه نهضت مذکور از وظیفه اصلی اش انحراف نموده به عرصه دیگر مشاجرات تبدیل خواهد شد . بدون شك روسها متوجه شدند که اشاره داودخان به کشورهای مانند کیوبا ست که نهضت عدم تعهد را به جانب حمایت از سیاست شوروی می کشاند .

پادگورنی اظهار نظر کرد که اتحاد شوروی بهبود روابط افغانستان و پاکستان را که به عادی شدن روابط میان کشورهای جنوب شرق آسیا کمک می کند استقبال می نماید . کاسیگین گفت اتحاد شوروی از اهمیتی که تجدید نظر بر نرخ گاز طبیعی برای افغانستان دارد آگاه است و امید وار است که جانب اتحاد شوروی در آینده نزدیک بتواند پیشنهاد تازه ای احتمالاً از طریق کمیسیون اقتصادی شوروی و افغانستان به افغانها بد هد .

برژنف که گویا ناگهان از حالت بیهوشی برآمده از رئیس جمهور محمداود پرسید که نظرش درباره این موضوع که شاه ایران مقادیر بزرگ سلاح را گرد می آورد، چیست ؟ او گفت که شاه ایران نباید از اتحاد شوروی بترسد، در حالیکه اتحاد شوروی مرتباً از نیات صلحجویانه و دوستانه خود به او اطمینان داده است. آیا ایران به عنوان متحد ایالات متحده امریکا قصد دارد از منافع امریکا در خلیج حفاظت کند ؟ اگر مسئله این است این سیاست غیر عاقلانه است . برژنف پرسید که آیا همسایگان کوچکتر ایران تهدیدی از طرف زرادخانه عظیم سلاح آن کشور احساس نمی کند ؟

داودخان پاسخ داد که بنظر من ایران روش تجاوز کارانه را در منطقه دنبال نمی کند و افغانستان یقین دارد از ناحیه قوت تسلیحاتی ایران ترسی وجود ندارد . داودخان افزود که اگرچه من چنین مصارف گراف را برای جمع کردن اسلحه تائید نمی کنم چرا که این کار ایران را از سرمایه مورد احتیاج آن کشور برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی محروم می سازد، اما در مسافرت بهار ۱۹۷۵ که به ایران رفتم درین موضوع باشاه و دیگر مقامات ایرانی مذاکره نکردم . ادامه مذاکرات برای صبح بعد ماندمهمانی آن شب کرملین يك گرد هم آبی مجلل بود . برژنف حضور داشت اما زیاد صحبت نمی کرد. پادگورنی درباره

طرح امنیت دسته جمعی آسیایی سخنانی گفت و در اخیر با لحن نسبتاً خاصی تأیید کرد که: نقش جمهوری افغانستان که در قلب آسیا قرار دارد و سهمگیری مساعد آن بسیار مهم است. اتحادشوروی و افغانستان در قبال بسیاری از مسایل عاجل در ارتباط با وضع کنونی در آسیا و سائیر نقاط جهان دیدگاه مشترك دارند.

بعضی از افغان های حاضر در محفل فکر کردند که اظهارات پادگورنی درباره اهمیت سهمگیری افغانستان در حل مشکلات آسیایی در واقع يك یادآوری به افغان ها بود که نزدیکی جغرافیایی کشورشان به اتحادشوروی به آن کشور اجازه انحراف از روش مشترك دو کشور در قبال بسیاری از مسایل عمده نمی دهد و ازین جهت باید سهمگیری فعال افغانستان در امور آسیایی همگون با مقاصد شوروی ها باشد.

درین دعوت شام داودخان در سخنرانی اش به امنیت دسته جمعی آسیا اشاره نکرد و بر بیطرفی افغانستان که بقول او بر "اساسات استوار همزیستی مسالمت آمیز، احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و عدم اشتراك در دسته بندی های سیاسی و بلاک های نظامی" استوار بوده، تکیه نمود. رئیس جمهور افغانستان تأکید کرد که روابط دوستانه و نیک همسایگی میان افغانستان و شوروی بر مبنای مستحکم همسایگی نیک، صراحت و صداقت بیغرضی و همکاری ارزشمند استوار است. داودخان افزود که افغانستان در راه حل همه بقایای عقب ماندگی ناشی از ارتجاع داخلی یا خارجی در زمینه های مختلف حیات ملی در تلاش است جامعه نو و پیشرو افغانی را به نفع همه مردم آبادان سازد.

روز دیگر نوبت کشور میزبان بود که بیانیه ها و نظریات خود را ارائه کند. برژنف بحیث رئیس هیئت جانب شوروی رشته سخن را بدست گرفت. اگرچه از روز پیشتر کمتر مانده وزله بنظر می رسید، باز هم بسختی صحبت می کرد و بسیار عرق کرده بود. برژنف چند کلمه برسم خیر مقدم خطاب به رئیس جمهور افغانستان گفت. او اظهار مسرت کرد که موافقتنامه هلسنکی در باب همکاری در اروپا امضاء شده است. این گام بزرگی در راه تشنج زدایی است که با وجود دشواری ها در حال پیشرفت است. برژنف گفت که "حلقه های نظامی" در ایالات متحده و اروپا و "عظمت طلبان" در جمهوریت مردم چین موانع اصلی بر سر راه رفع تشنج های بین المللی و تحکیم صلح اند. او گفت که شوروی مایل است که روابط خود را با چین انکشاف دهد. اما این تقصیر چین است اگر این تمایل نیک را در نیافته است. او آرزومندی کشورش را برای سعادت افغانستان اظهار داشت و کمک های مزید اقتصادی و تخنیکی را وعده کرد. برژنف گفت که بیطرفی و عدم تعهد افغانستان برای اتحاد شوروی مهم و برای پیشرفت صلح در آسیا اساسی است و اظهار امید کرد که جنبش عدم تعهد قربانی توطئه ها و دسایس امپریا لیزم نشود. درین لحظه برژنف بطرف داودخان نگاه کرد و چیزی گفت که ظاهراً گوریلو ترجمان را بسیار نارام ساخت، اما پس از مکث مختصر با درنگ و تأمل کلمات برژنف را ترجمه کرد و آنچه ما شنیدیم خشن و غیر منتظره بود. برژنف شکایت کرد که شمار کارشناسان عضو ناتو که در افغانستان کار می کنند و هم چنان در پروژه های سازمان ملل و دیگر پروژه های کمکی چند جانبه در افغانستان، به طور قابل تأملی افزایش یافته است. در گذشته حکومت های افغانستان دست کم اجازه نمی دادند که کارشناسان کشورهای عضو ناتو در قسمت های شمال کشور مستقر شوند، اما این روش دنبال نشده است. اتحاد شوروی این انکشاف را خطرناک و وخیم می داند و از حکومت افغانستان می خواهد که این کارشناسان را که جز جاسوسان گماشته شده برای پیشبرد مقاصد امپریا لیزم هستند، بیرون کند.

سکوت سردی بر فضا مستولی شد. بعضی از روسها بطور آشکار شرم منده به نظر می رسیدند و افغانها بسیار ناخوشنود. به داودخان نگاه کردم صورتش گرفته و تاریک شده بود. برژنف صحبتش را قطع کرد. انگار منتظر جواب از طرف رئیس جمهور افغانستان بود. داودخان با صدای سرد و خشک بجواب برژنف پرداخت و ظاهراً پاسخ او برای روسها غیر منتظره بود که کلمات برژنف برای ما. داود خان به برژنف جواب داد که آنچه حالا به وسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد

هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت . از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است . داودخان افزود که به علائق خود به اتحاد شوروی ارج می‌گذارد، اما این علائق باید بصورت روابط میان دو جوانی که باهم مساوی اند باقی بماند . ومن (نگارنده) دقیقاً کلمات داودخانرا بیاد دارم که خطاب به برژنف گفت :

« ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که بمادیکته کنید که چگونه مملکت خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمایم . اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند . افغانستان اگر لازم باشد فقیر خواهد ماند ، اما در عمل و تصمیم گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد » .

داودخان پس از گفتن این جملات بطور ناگهانی از جابربخاست . افغانها همه از جابربخاستند . داودخان (به علامت خداحافظی) بطرف روسها سرتکان داد و بطرف دروازه خروجی اطاق بزرگ کنفرانس راهی شد . درین لحظه بود که برژنف مانند کسی که از یک حالت تکان بخود آید ، بامقداری سختی از چوکی خود برخاست و در حالیکه پادگورنی و کاسیگین همراهی اش می‌کردند و ترجمان روسی پشت سر او روان بود ، بعجله بطرف داودخان قدم برمی‌داشت . آشکار بود که برژنف می‌خواهد آنچه رارخ داده ترمیم کند . وحید عبدالله آهسته به داود خان گفت که بخاطر نزاکت دیپلوماتیک بهتر است باروسها بطور صحیح وداع کنیم و گرنه مسافرت مسکو کاملاً نافرجام خواهد بود . او بازم التماس کرد . داود خان مکث کرد و بازگشت . عصبانیت از چهره اش ذایل شده بود . بطرف روسها پیش آمد و با برژنف که دستش را بطرف او دراز کرده بود دست داد . برژنف باتبسم گشاده گفت : بمن گفتند که جلالتماب شما مایل اند یک صحبت خصوصی بامن داشته باشید . من در اختیار شما هستم . هر وقت که برای شما مساعد باشد باهم می‌بینیم . داود خان باصدای صاف و بلند که همه بشنوند جواب داد : ” می‌خواهم به جلالتماب تان اطلاع دهم که دیگر احتیاجی بچنین صحبتی نیست “ . پس از گفتن این جمله با پادگورنی و کاسیگین دست داد و بسرعت از اطاق بیرون رفت . این آخرین باری بود که داودخان بابرژنف دیدار کرد . مذاکرات قطع شده میان دوهیئت دیگر هیچوقت از سر گرفته نشد و مجلس ارائه نظریات روسها همچنان ناتمام ماند .»

مرا مرگ بهتر از ان زندگی
که سالار باشم کنم بندگی

● دسیسه قتل میراکبر خیبر:

قتل میراکبر خیبر آخرین خیانت بود که گروه خلق و پرچم در برابر جمهوریت افغانستان آنرا مرتکب شد ند . قرارشایعات بعدی خیبر زیادتیر از ان ، طرفدار اعمال تخریبی در برابر دولت نبود . لذا او باید از سر راه برداشته میشد . باقتل خیبر سرگله های گماشته شده خلق و پرچم که از سرچشمه کی ، جی ، بی هدایت حاصل می‌داشتند از یک طرف مانعی را (ببرک کارمل و میراکبر خیبر روی رهبری دسته پرچم بین خود بر خورد های داشتند) از سر راه خود برداشتند و از طرف دیگر می‌خواستند ذهنیت محیط را در برابر دولت مغشوش نمایند .

روزسیاه ۷ ثور ۱۳۵۷

روزسه شنبه ۲۲ برج حمل ۱۳۵۷ قبل از شروع مجلس وزرا در اطاق رئیس دفتر با چندی از رفقای کابینه نشستند بودیم که فائق وزیر فواید عامه آمد . او بدون تأمل گفت خبردارید که یکی از این لعنتی‌ها مردار شده است و قصه را سرداد که جسد میراکبر خیبر در نزدیکی مطبوعه در جویچه پهلوی سرک یافت شده است . کمی بعدتر مجلس شروع شد و اگر فراموش نکرده باشیم وزیر داخله نیز از قضیه در مجلس تذکر داد .

پرچمی‌ها بابت برداری از قتل خیبر سروصدای زیاد بلند کرده و حکومت را عامل این عمل میخواندند . روز دفن و مجلس فاتحه گیری خیبر در پهلوی دیگر مربوطینش از طرف ببرک و اناهی‌تانی در اعلان های فوتی رادیو، بسمع عموم رسانیده شد. اساساً اعلان فوتی در مطبوعات و رادیو صرف با ذکر نام نزدیکترین اقارب مرده قابل قبول بود . درین مورد ممکن پرچمی‌ها که در رادیو دست داشتند ، با کدام دست بازی اعلانرا بدون آنکه وزیر اطلاعات ملتفت شود، گذشتانده بودند . جنازه بامظاهره عجیبی از میکرویان برداشته شده ، از مقابل سفارت امریکا بانعره های « مرگ بر امریکا» گذشته ، از طریق سرک مقابل ارگ ، میدان پشتونستان ، پل خشتی و جاده میوند به شهدای صالحین ، در حالیکه از طرف جمعیت انبوه بدرقه می‌شد، انتقال داده شد . در بالای قبر نصب لودسپیکرها پیشینی شده بود و هر یک از سرگله های پرچم و خلق بیاناتی بر طمطراقی ایراد نموده با تاخت و تازهای زیاد، حکومت را به قتل خیبر متهم می نمودند . فردای آن روز در صدارت مجلسی تحت ریاست معاون رئیس جمهور، سید عبدالاله ، دائر گردیده بود که روی این موضوع نیز بحث بعمل آمد . وزیر تجارت محمدخان جلالر که از اطاق دفتر وزیر پلان واقع در میدان پنبتونستان مظاهره را تماشا کرده بود ، از تعداد زیادی مظاهره چپان تذکر داده و آن را قابل اندیشه خواند . وزیر داخله اسرار میکرد و میگفت هیچ قابل اندیشه نیست ، زیرا اکثر مظاهره چپان گماشتگان خود ما بودند . در مجلس فاتحه گیری نیز ازدحام زیاد بود، چنانچه مردم از پل اندرابی (پل لرزانک) الی مسجد شاه دوشمشیره دنبال بسته بودند .

در مجلس همه باین نظر بودند که در برابر مظاهره چپان مطابق بقانون اقدام بعمل آید . موضوع را بعداً معاون رئیس جمهور و زیرمالیه ، سید عبدالاله و عبدالقدیر وزیر داخله با رئیس جمهور مذاکره کردند . در مجلس وزرا بتاريخ ۲۹ حمل ۱۳۵۷ بحث دامنه دارد زمینیه صورت گرفت و چنین نظرتبیت گردید که دستگاه دولت از وجود عناصر پرچمی و خلقی پاک سازی شده و در برابر مظاهره چپان مطابق بقانون عمل شود . صدیق محیبی وزیر تعلیمات عالی مشکل تراشی کرده و میگفت تعویض بعضی از استادان کار ساده نیست . در مجلس وزرا بتاريخ ۵ ثور ۱۳۵۷ وزیر عدلیه ولوی خارنوال و فیه اله سمیعی درباره مظاهرات کمونست ها و تجاوزات بی شرمانه شان بردولت در روز دفن میراکبر خیبر ، نظر بقانون جزا توضیحات داد و گفت که مطابق بحکم ماده . . قانون محکمه می تواند مرتکبین را بحبس الی هفت سال محکوم کند .

ظهور وقتی که بطرف اطاق نان روان بودیم وزیرمالیه در راه زینه بمن گفت بعقیده من هیچ اقدامی ضرور نیست . من گفتم چه باید کرد او گفت هیچ چیزی نه . در مجلس بعد از ظهر روی گرفتاری سرگله های پرچمی و خلقی صحبت بعمل آمد و وزیر داخله هدایت خود را اخذ کرد.

چون آجندای مجلس پایان نیافته بود در اخیر روز قرار برین شد که ، مجلس آینده بروز پنجشنبه ۷ ثور ۱۳۵۷ دائر گردد .

بعد از مجلس همینکه بخانه رسیدم از صدارت تیلیفون آمد که بیائید مجلس است . در صدارت وزیر مالیه بمن گفت خوب است همه این جا بمانیم تا موضوع گرفتاریها محفوظ بماند . شب تا دیروقتی در صدارت ماندیم . وزیر داخله وقتاً فوقتاً از اجرات پولیس بمجلس اطلاع میداد . تا جائیکه بخاطر دارم همه گرفتاریها انجام یافته بود بجز حفیظ اله امین که گرفتاری وی هنوز روشن نبود . ناوقت شب مجلس تمام شد و همه بخانه های خود برگشتیم . شام چارشنبه نسبت گرفتاریهای متذکره اعلامیه از رادیو نشر گردید . در تسوید اعلامیه بقلم رئیس جمهور کلمات « نور محمد تره کی » به « نور محمد مشهور به تره کی » تصحیح شده بود .

روز پنجشنبه ۷ ثور قبل از مجلس بوزارت رفتیم . ضمن امضای مکاتیب رئیس اداری، محمد رحیم رفیق، برایم گفت که یکی از همسایه گان وی که عضو پرچم است ، برایش صبح امروز گفته است که ما بکوه میرویم و مقاومت مسلحانه را در برابر دولت آغاز میکنیم . در عمارت گلخانه قبل از شروع مجلس با وزیر داخله حین مصافحه از گفتار رئیس اداری یاد آور شدم . او گفت برادر چشم و گوش خود در ا باید باز داشته باشیم . با این گفته هردوی ما داخل اطاق مجلس شدیم . طبق معمول مرحوم محمد داود لحظه بعد باطاق مجلس آمده و بعد از احوال پرسی باهریک از وزرا در صدر مجلس قرار گرفتند . در شروع وزیر داخله راپور امنیتی را ارا نه نموده و اینکه سرگله های خلق و پرچم در کجا در توقیف می باشند بمجلس معلومات داد . وزیر عدلیه که عهده لوی خرنوال رانیز داشت در قسمت اقامه دعوا مطابق بقانون توضیحات داد . بعداً مجلس بحث و مذاکره را روی مسایل پیش بینی شده شروع نمود . یکی از آجندهای مجلس قانون کار و کارگر بود که باید روی فصل اعتصاب آن بحث بعمل می آمد .

دیری نگذشته بود که یکی از یاوران ریاست جمهوری داخل اطاق شده و راساً بطرف رئیس جمهور رفته و کاغذی را بوی تقدیم نمود . مرحومی به یاور چیزی گفته و به اشاره سراورا مرخص نمودند . هنوز لحظه چند نگذشته بود که صاحبجان، قوماندان گارد ، با شخصی دیگری (فراموش کرده ام که او کی بود) باز داخل اطاق شدند و مستقیماً نزد رئیس جمهور رفته کاغذی را بوی سپردند . ایشان بعد از مطالعه فوراً از جا بلند شده و باگام های سریع از اطاق مجلس بطرف اطاق کار خود روانه گردیدند . چند دقیقه گذشته بود که صدای مهیب یک فیر توپ عمارت را تکان داد . وحید عبد الله بمن گفت که قوای زره دار از پلچرخه بطرف کابل حرکت کرده و همین موضوع گوش بگوش همه رسید و مجلس قطع گردید . اعضای مجلس همه در بین اطاق ، دهلیز و اطاق رئیس دفتر در رفت و آمد بودیم . وزیر مالیه عبدالاله و وزیر داخله عبدالقدیر در اطاق رئیس جمهور بودند . وزیر دفاع غلام حیدر رسولی و وزیر فوائد عامه غوث الدین فایق اصلاً نیامده بودند .

من اکثر وقت رادراطاق رئیس دفتر بودم و گاه گاه بدلهلیز و چمن مقابل عمارت گلخانه میرآمدم تا ببینم اوضاع از چه قرار است . درین فرصت چند مرتبه قوماندان گارد جمهوری، مرحوم صاحبجان رادیدم که غرض اخذ هدایت بحضور رئیس جمهور رفت و آمد میکرد . دروازه های ارگ همه مسدود گردیده بودند . عساکر اضافی در اطراف عمارت پهره داری میکردند . آواز غرش تانکها و آواز فیرهای مسلسل از خارج ارگ بگوش میرسید .

من به اطاق یاور که در در آمد اطاق رئیس جمهور قرار داشت رفتیم تا ببینم احوال چه است ؟ از آنجا بوزارت مخابرات تیلیفون کردم تا احوال بگیرم . از آن طرف لاین رئیس تیلیفون، سید فقیر علوی ، بسیار بعصبانیت گفت از برای خدا این چه حال است ؟ ادامه مکالمه باوی سودی نداشت زیرا او بکلی قرار خود را از دست داده بود . بامرکز تیلیفون ارتباط گرفتم نفر موئطف که تقریباً همه مامورین بلند رتبه را از آوازشان میشناخت بمن گفت ” وزیر صاحب احوال بسیار خراب است و همین اکنون اشخاص مسلح داخل عمارت گردیدند . ” من آواز فیرهای مسلسل را از طریق تیلیفون شنیدم و مایوسانه گوشه را بجایش گذاشتم .

وزیر داخله از اطاق رئیس جمهور برآمد برایش از وضع مخابرات گفتم . او که بسیار وارخطا و سراسیمه معلوم میشد گفت بله مرکز رادیو را نیز اشغال کرده اند . در اطاق یاور اشخاصی دیگری نیز دیده میشدند که اکنون چهره های شان بیادم نیست . از زینه که پایان میشدم رئیس دفتر، مرحوم اکبر جان ، بامن روبرو شده و گفت که اعضای فامیل باید از خانه های شان از طریق دروازه دلکش با عمارت گلخانه آورده شوند . عمر جان میگوید با فامیل خود منزلش را ترك نمیکنند اگر خودت او را آورده بتوانی خوب خواهد شد . باین گفته باوی یکجا داخل اطاق شدیم، بعضی از اعضای کابینه نیز در آنجا دیده میشدند . زنگ تلفون دوام دار به صدا بود و قطع نمی شد . تلفون ها از هر طرف بعضی بغرض دادن اطلاعات و بعضی بغرض گرفتن احوال در جریان بود . درین هنگام تلفون از حضرت «مشهور به شیرآقا جان» آمد و میگفت برتیس صاحب جمهور عرض کنید که اگر کدام امری باشد من برای کمک حاضر هستم . جواب : «تشکر، هروقت ضرورت بود بشما میگویم.» همچنان تلفون رئیس مصئونیت ملی، جنرال محمد اسمعیل ، رسید که میگفت همین اکنون طیاره های جت بطرفداری از دولت پرواز آغاز کردند که امید است در چند لحظه دیگر بماجرا خاتمه داده شود. وقتی این اطلاعرای شنیدیم آواز غرش طیارات در فضا طنین انداز بود .

ساعت حوالی بین دوالی سه بعد از ظهر را نشان میداد ، میخواستیم بمنزل بالا بروم که عمر داود را در اخیر زینه روبرو شدم با او احوال پرسسی کرده وجویا شدم که او چرا بگلخانه نمی آمد . او گفت من باتفنگ در خانه خود قرار داشتم و هرکی تجاوز میکرد باو فیر میکردم . من از اطلاع رئیس مصئونیت ملی برایش گفتم ولحظه باهم صحبت کردیم . او گفت این جنجال که بگذرد با یک پاک کاری در حکومت مسایل باید بسیار جدی گرفته شود .

حال دیگر اعضای فامیل همه به گلخانه انتقال یافته و در اطاق های عقب دفتر رئیس جمهور جاداده شده بودند . مرحوم محمد نعیم، وزیر مالیه، وزیر داخله و یک یا دو نفر دیگر (نه اعضای کابینه) در اطاق رئیس جمهور با آن مرحوم یک جا بودند . ایشان از طریق تلفون با وزارت دفاع در تماس ولی اوضاع بسیار مغشوش بود . من در دهلیز نزدیک دروازه درآمد عمارت ایستاده و بفکر فرو رفته بودم ، دیدم که وزیر مالیه از زینه با یک قبضه کلشنیکوف بد ستش پایان آمد و هر دو ما از عمارت بیرون شده در چمن مقابل گلخانه ایستاده شدیم. به کلشنیکوف اشاره کرده پرسیدم این را چه میکنید ؟ او گفت برادر گفته نمیشود، اقلأ از خود دفاع کرده بتوانیم . درین موقع یک افسر گارد (عبدالحق علومی که بعداً پرچی کلان از آب بیرون شد) بمانندیک شده و گفت ” تا از سر سینه ما کسی نگذرد، بشما نزدیک شده نمیتواند.“ بعد از چند لحظه هر دو ما دوباره داخل عمارت شدیم ، او بزینه بالا شد و من در پایان ماندم . درین اثنا دیدم معجد یاور (پسر باز محمد خان) از زینه به بسیار عجله پایان شده و از کلکین که در نیمائی زینه قرار داشت و بطرف باغ دلکشا باز میشد ، بسوی طیارات جت با کلشنیکوف دست داشته خود فیر میکند . خود را باو رسانیده و پرسیدم گپ چیست ؟ او بدون اینکه بمن نگاه کرده باشد گفت آنها بر خلاف ما عملیات میکنند . این کلمات وی امیدی را که با اطلاع رئیس مصئونیت ملی خلق شده بود بیأس مبدل کردانید . در حین وقت از کلکین بیرون دیدم که برج ساعت دلکشا هدف راکت طیاره قرار گرفته است .

وقت هنگام عصر است و آفتاب آهسته آهسته رو بنزول میرود. آواز فیرتفنگ یکه یکه و آواز غرش طیارات که از شدت عملیات آنها کاسته شده است کنده کنده بگوش میرسد . اعضای کابینه همه در اطاق کوچک در پهلوی اطاق مجلس جمع شده و همه خاموشانه بیکدیگر نگاه میکردیم . دیدیم دروازه اطاق باز گردید و رئیس جمهور داخل شد . همه از جا برخاسته از وی پذیرائی کردیم . او در یک چوکی بازو دار قرار گرفته معنویا تش خیلی خوب و حتی از چهره شان لبخندی هویدا بود . رئیس جمهور آهسته شروع بسخن نموده و گفتند که ” او تمام مسؤلیت را بدوش خود میگیرد و این حالت را تصور نمیکرد.“ همه خاموش ماندیم . بالاخره من گفتم ” ماهمه همکارهای شما هستیم ، آنچه مسؤلیت شماست ، مسؤلیت

ما نیز میا شد . “ دیگر هیچگونه آوازی بلند نشد. رئیس جمهور بعد از لحظه گفتند ”قوای گارد بسیار کوچک است ببینیم چه میشود.“ در همین وقت بود که دروازه طاق باز گردید و یک پیش خدمت بایک پطنوس که روی آن ساندویچ چیده شده بود داخل شد . اول مرحوم محمد داود که او هم تمام روز نه چیزی نوشیده و نه خورده بودند، از پطنوس یک ساندویچ را گرفته و دیگران هم شروع بخوردن کردیم .

هوا تاریک شده بود و از فیر های مسلسل دیگر چیزی بگوش نمیرسید. رادیو افغانستان شروع بنشرات نموده بود. دو نفر صاحب منصبان بنام های اسلم و طنجار و عبدالقادر بزبانهای دری و پښتو ابلاغیه رانشر کردند که در آن از انهدام و نابودی “والاحضرت سردار محمد داود” و حکومتش سخن رانده میشد . وزیر مالی تمسخر کنان گفت ، تو بین این وطنجار را ! رادیوی بی بی سی از کودتای کمونستی در افغانستان خبر داد ولی گفت که سر نوشت رئیس جمهور و حکومتش هنوز نامعلوم است .

درین فرصت رئیس جمهور در دهلز پیمان گلخانه نشسته بودند . محترم محمد نعیم، اعضای کابینه و بعضی دیگر از اعضای فامیل بدور و پیش او قرار داشتند . وحید عبد الله برئیس جمهور پیش نهاد کرد که شما باید بقندهار بروید . آن مرحومی از قوای مهتاب قلعه و قوای مقر و قلات در عرض راه تذکر داده و گفتند که تا آخرین لحظه این جارا ترک نخواهم کرد . عمر داود صدا کرد که “بابه ، من هم بهمین فکر هستم” . وحید عبدالله گفت از برای خدا سر نوشت افغانستان چه خواهد شد ؟ من که در نزدیکی مرحوم محمد نعیم ایستاده بودم ایشان با آواز نرم که خاصه شان بود بمن گفتند “امروز از اول مرحله باید درین مورد فکرمی شد .“

بدون اینکه کدام فیصله درباره رفتن بقندهار اتخاذ شده باشد به صاحب جان هدایت داده شد تا یک عراده موتر برای رفتن بقندهار سرشته کند و بگمان غالب این هدایت از طرف وحید عبدالله داده شد . بسیار وقت نگذشته بود که صاحب جان آمد و از آماده بودن موتر اطلاع داد . بمجرد این اطلاع وحید عبدالله نزدیک زینه رفته و به آواز بلند روبه بالا صدا زد که بیائید . همین بود که تمام اعضای فامیل بشمول خورد و کلان، زن و مرد دوان دوان از زینه بعجله پایان شدند . خانم رئیس جمهور، میرمن زینب که پیشاپیش دیگران قرار داشتند از رفتن بقندهار اطلاع یافتند و برئیس جمهور گفتند من نمی روم تو برو که مهم است و مقصد شان این بود که وجود خودشان باعث سهولت نخواهد بود. بعد از چند مرتبه تکرار این گفت و شنود مرحومی دل نادل از جای خود برخاسته در حالیکه بالا پوش خود را پوشیده و کلاه بسر میگذاشتند ، زیاد پریشان بنظرمی رسیدند .

ایشان از دروازه برآمدند و در عقب شان همه کسانی که آن جا حاضر بودند روان شدند . چون موتر در نزدیکی دروازه ایستاده بود لذا کسی از در برآمده و کسی هم هنوز بداخل دهلز مانده بودند . من در جمله کسانی بودم که در نزدیکی رئیس جمهور بودند . هنوز دروازه موتر باز نشده بود که از طرف مسجد ارگ که مقابل عمارت گلخانه قرار دارد ، از بین درختها یک فیریکه و باز یک فیریکه تفنگ بدیوار سنگی گلخانه عقب ما اصابت نمود . شنیدم که مرحوم محمد داود گفتند « اولاً، وبه عجله دوباره بطرف دروازه گلخانه در حرکت شدند و ما هم از عقب ایشان . در حالیکه چند شلیک دیگر تفنگ شنیده میشد همه دست و پاچه از عقب ما بدروازه هجوم آورده و برای اینکه از گوله باری به امان بمانند بطرف راست و چپ دهلز جای می پالیدند . درین حال شلیکهای مسلسل شدت گرفته از طریق درآمد دهلز، زینه و دیوار زینه تحت آتشباری شدید قرار گرفت و چراغ دهلز پارچه پارچه شده هر طرف پاشان گردید. دیدم بهره دار زمین افتاد، عمارت تاریک شد و قیامت برپا گردید . بعد از لحظه که گوئی پایان ندارد فیرهای ماشیندار قطع گردید . فرصتی ضرورت بود تا اراده از دست رفته دوباره اعاده گردد . همه در روشنی خفیفی که از طریق کلکین ها می تابید در جستجو شدیم تا ببینیم بکی چه صدمه رسیده است ؟

از نظام الدین غازی که دیدم در نزدیکی ام ایستاده است پریشان بهرسو نگاه میکند و در تلاش است به مجروحین کمک کند ، پرسیدم رئیس صاحب جمهور چطور و بکجاهستند ؟ گفت شکر خوب و در اطاق عقبی میباشد . درین اثنا آواز میرمن زینب داود را شنیدم که میگفتند بگریید کمک کنید . نظام الدین غازی فوراً جستیده و پیغله زرلشت داود را که از پا معرج شده بود دریغل برداشت . وزیر داخله را دیدم که ماشیندار کوچک دست داشته خود را بالای طاق بخاری دیواری میگذارد و ازدستش خون جاری است . افکار همه متلاشی بود و من نمیدانستم چه کنم و از کی در کجا احوال بگیرم . نمیدانم چه واقع شده بود که من جان سلامت مانده بودم . در تاریکی گاهی ایستاده و گاهی بروی زمین نشسته و ماحول خود را کمتر درک میکردم . نمیدانم چقدر وقت بهمین منوال گذشت ، مایوسی سراپایم را فرا گرفته و احساس میکردم همه چیز ازدست رفته است . درین لحظه ملتفت شدم مرحوم محمدنعیم از برابرم گذشته و به یک چوکی که در نزدیکی کلکین بود بتکلیف نشستند . من با قدری تأمل بایشان نزدیک شده و پرسیدم چه باید بکنیم ؟ آیا بیرق سفید را بلند کرد؟ ایشان بامایوسی کامل و آواز بسیار ضعیف گفتند هر چه دلتان باشد بکنید ! بسیار دیرتر فهمیدم ایشان هم مجروح شده بودند .

هنوز در افکار درهم و برهم گرفتار بودم که دیدم صاحب جان قوماندان گارد که تمام روز یونیفورم در برداشت اکنون با لباس ملکی ایستاده است . فوراً خود را باو رسانیده و پرسیدم جریان از چه قرار است ؟ او در حالیکه لبخندی تلخی چهره اش را استیلا کرده بود ، گفت حال که خیانت از داخل گارد شروع شد دیگر از دستم چیزی پوره نیست (کسی که آتش باری را مرتکب شده بود یکی از افسران گارد بود و عبدالمجید نام داشت که من از آن در محبس پلچرخی اطلاع یافتم) . او گفت من این موضوع را بر رئیس صاحب جمهور عرض کردم و با سر خود بطرف اطاقی اشاره نمود که آنجا تشریف داشتند . این را گفته بامن دست داد و خدا حافظی نموده از در برآمد .

صاحب جان انسان خوب ، راستکار و صادق بود . او باقوای دست داشته خود یعنی گارد جمهورییت از اول صبح الی آخرین لحظات آن شب در برابر دشمنان ملک و ملت با شدت تام مقاومت نمود . یک زنجیر تانک را که عزیز نام برادرزاده عارف خان جنرال با آن میخواست بد روازه ارگ حمله کند باراکت طعمه حریق کرده بود . مجروحین گارد هم زیاد بودند .

بعداز اینکه قوماندان گارد از دروازه برآمد از زینب بالا رفتم تا از اطاق رئیس صاحب جمهور با منزل تماس تلفونی گرفته و از احوال اولاد ها اطلاع بگیرم .

شبکه تلفون شهری قطع گردیده بود . من در عقب دفتر کار رئیس جمهور یک مرکز کوچک تلفون نصب کرده بودم که از شبکه شهری جدا بوده و ایشان میتوانند از طریق آن با چند نفر از همکاران نزدیک خود از دفتر و از منزل تماس بگیرند . ازین لحاظ این تلفون فعال بود . هنگامیکه به اطاق دفتر داخل شدم دیدم میرمن زهره نعیم آنجا ایستاده اند . ایشان بمن گفتند عقب عمارت یک جای میسوزد . به اطاق عقبی رفتم از کلکین دیدم یکی از پیاده خانه های ارگ که از گوله باری آتش گرفته بود ، میسوخست .

بخانه خود تلفون کردم ، دختر دومی ام که هنوز ده سال داشت گوشی را گرفت . از او پرسیدم چه حال است او گفت هستیم ، دیگر چه حال باشد؟ بخاطر ندارم با کسی دیگر مکالمه کرده باشم .

از دفتر برآمدم و از زینب پایان شدم . در دهلیز ، در اطاق مجلس و اطاق پهلوی آن که دروازه هایش باز بود ، کسی ایستاده و کسی نشسته بنظر می رسید . من چهره خاص را تشخیص نکردم ، صرف متوجه شدم که مرحوم محمدنعیم هنوز بجای خود نشسته اند . با خود می اندیشیدم که رئیس صاحب جمهور را ببینم فکر کردم که ایشان را در کجا خواهم یافت و آیا باعث اذیت نخواهم شد؟ و برای شان چه بگویم ؟ با همین افکار در اطاق کوچک پهلوی اطاق مجلس داخل شدم از

روشنی بیرون تمام چهره ها شناخته میشدند . دیدم چند نفر از اعضای کابینه آنجا میباشند . چون اطاق کوچک بود لذا کسی ایستاده و کسی هم نشسته بودند . چند دقیقه همه خاموش بودیم بعد با توابع جان آصفی وزیرمعدن و صنایع بیرون عمارت رفتیم . نمی دانم همه و یا صرف چند نفر، بتعقیب ماروان شدند . لحظه دراطراف عمارت گشتیم وقت درحوالی ۱۲ بجه شب بود کسی ، بشمول عساکر پهره دار دیده نمیشدند . شب (تاجائیکه بخاطر دارم) مهتابی ، هوا ملائیم و هیچ آوازی بگوش نمیرسید . احساس میکردم این خاموشی پیام آور بدبختی بزرگ وحادثه هولناکی باشد . اکنون دیگرمایوسی کلی همه را پیچانیده بود . شب گوئی پایان نمیگرفت . عدم تمرکز فکری و متلاشی بودن افکار محیط را فرا گرفته بود . در تاریکی شب هرکی، کسی در منزل پایان، کسی در منزل بالا، کسی در داخل عمارت و کسی هم در بیرون آن نشسته ، افتیده و یا هم در حال گشتن منتظر آنچه بودیم که بوقوع خواهد پیوست . بهمین حالت روشنی صبح دمید و محاصره شکسته بود . کمونست ها داخل ارگ شدند و در قدم اول وزرای کابینه را در حبس گرفتند . وزیر مالی و وزیر داخله که مسلح بودند با رئیس جمهور ماندند . درین ضمن قطعه عسکری بچمن بین مسجد و گلخانه رسیده و به سیل شادیانه بیک فرمانده فیهوائی کرده داخل قصر گردید .

لحظه بعد جرس يك گوله باری تکان دهنده که گوئی جاغوره های چند قبضه کلشنیکوف همزمان خالی شده باشد و متعاقب آن خاموشی مرگبار، سرآغاز بدبختی کشور بود .

از همین دقایق تا امروز افغانستان تاریکترین روزهای تاریخ خود را که پایان آن معلق است ، میگذراند . باین ترتیب کلاترین قربانی در راه محبت بوطن در تاریخ کشور ، بروز ۸ ثور ۱۳۵۷ در حوالی ساعت ۷ صبح ثبت گردید که دونفر مردان پزرگ تاریخ افغانستان با عزیزترین وابسته گان شان آن را متقبل شدند . درین خونریزی ۱۸ نفر از فامیل مرحوم محمد داود ، بشمول خود شان، بشهادت رسیدند . روح شان شاد وجنتترین جای شان . لست اسمای شهدا در ضمیمه این صفحه مطالعه شود .

سید عبدالاله نیز جان خود را درین آتشباری از دست داد و عبدالقدیر وزیر داخله که در آتشباری شب گذشته نیز سخت مجروح شده بود بعداً در شفاخانه چارصد بستر اردو جان بحق سپرد . عمر داود و خالد داود در آتشباری شب گذشته مجروح و فوت کرده بودند .

روز روشن و آفتاب همه جا را گرفته بود ولی من فکرمی کردم اطرافم را تاریکی عمیق فرا گرفته و زندگی همه مفهوم خود را از دست داده است . ازینکه اکنون چه واقعه در انتظار ما است برایم بکلی بی تفاوت بود .

در اطاق مرکز تلیفون ارگ که در آنجا تحت نظارت قرار گرفته بودیم ، خاموشانه یکی بدیگری نگاه میکردیم وهمه متلاشی ، مایوس و وحشت زده بودیم . گوئی اکنون از سرعت وقت کاسته شده ودقایق بسیار بکندی می گذرد . دیدم عبدالقیوم وزیر سرحدات که بایک نفر عسکر همراهی میشد داخل اطاق گردید و گفت که او با صاحب جان قوماندان گارد در داخل حرمسرای بود . بعداً يك مرد قوی اندام داخل اطاق گردید ، همه را از نظر گذشتانده و اطاق را ترك کرد . دیر وقت بعد همان شخص (بعدامعلوم شد که اسداله سروری نام دارد و کسی بود که رئیس ضبط احوالات تره کی بنام « آگسا» مقرر گردید و هزاران هزار اشخاص بی گناه را به کشتارگاه فرستاد) بایک صاحب منصب قوای هوایی که چشمانش از حذقه بیرون و کاملاً سرخ شده بود، داخل شدند . صاحب منصب با کلان نشینیکوف دست داشته خود که برچه بر آن سوار بود در گوشه اطاق قرار گرفته و ماراهداف گرفت و گفت دست ها بالا ! او که بسیار زیاد عصبی معلوم میشد از عزیزالله واصفی وزیر زراعت ، پرسید که چرا بمهمانی باختری صاحب که در فارم هده داده بود (دروقتیکه واصفی والی ننگرهار بود) نیامدی؟ واصفی گفت برادر این رابکسی چه غرض ، دلم نخواست نیامدم . در ضمن این گفت و شنود سروری شروع کرد بتلاشی هر یک از ما.

دکتور عبدالمجیدخان را وزیرصاحب دربار خطاب کرد من تصحیح کرده گفتم وزیردولت او گفت پروا ندارد هردو از هم فرقی ندارند و باین تذکر میخواست گفته باشد که جمهوریت شما و نظام شاهی باهم تفاوت نداشتند . به تو اب آصفی سردار صاحب خطاب کرد و گفت بیاد دارید که من پیلوت هلی کوپتر شما بودم (کدام وقتی آصفی را بر فراز مناطق غربی پرواز داده بود). نزد من که رسید گفت شما چرا به داودخان نگفتید که تسلیم شود؟ او همیشه گفته شما را میشنید (این گفته وی بگو شمش آشنا آمد چه یک مرتبه عبدالقیوم که وزیر معادن و صنایع بود بمن گفته بود که رهبر سخن شما را می شنوند . برق آسایفکرم رسید که قیوم باین ها رابطه داشته باشد؟ در ایام حبس در زندان پلچرخنی اطلاع یافتم که عبدالقیوم با خلقی ها و خانمش میرمن معصومه وردگ مستقیماً باتره کی ارتباط داشتند). من بکلی خاموش بودم و چیزی نگفتم . از جیب عبدالله عمر که پهلوی من ایستاده بود کلید موتر بنز را گرفته و گفت حالا نوبت ماست که موتر سواری کنیم . در همین حال دیدم شماری چند از اعضای فامیل، کسی مجروح و کسی سالم ، از برابر دروازه میگذرند و میرمن سلطانه نور، خانم سردار محمد عمر « نور»، در پیشروی دیگران قرار دارد . ذهرا و داود، فرزندان نظام الدین محمود غازی را دیدم که هردو مجروح شده اند . میرمن سلطانه نور وقتی چشمانشان بمن افتاد مکث نموده با اشاره دست بسوی من گفتند ، گناه ازین هاست ، این هارا چاند واری کنید ؟ چه او که همشیره محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان و خشوی ولیعهد سردار احمد شاه بود فکر می کرد ، من یک تن از عاملین عمده قیام ۲۶ سرطان هستم .

بعد از تلاشی سروری با محافظین از اطاق رفت و مادیری در انتظارماندیم . دیدیم سروری باز داخل شد و به دونفر ما که نزد یک دروازه نشسته بودند بدست اشاره نموده گفت شما و شما و هردو را با خود برد . بهمین ترتیب او هر ده الی پانزده دقیقه آمده یک یا دونفر را با خود میبرد . همان بود که نوبت بمن و دکتور نوین رسید . از اطاق که برآمدیم بسواری موتر بعمارت وزارت دفاع انتقال یافتیم و راساً بیک اطاق زیرزمینی که معلوم میشد کدام اطاق دفتر است رهنمائی شدیم ، دیگران هم آنجا بودند.

آنچه درین نوشته ازان روز سیاه ۷ و صبح ۸ ثور ۵۲ بیان گردید ، آنست که قلم توان نوشتن آنرا دارد و آنست که در خورتوان و حوصله بازگویی ازان خون ریزی ناحق بدست فروخته شده گان ننگ تاریخ کشور، بیان شده می تواند . در ساعات قبل از ظهر سروری دومرتبه به اطاق آمد و بامن بصحبت شروع نمود. از سروری پرسیدم از ولایات چه احوال است ؟ او گفت کابل مرکزاست ، کابل که تسلیم باشد ولایات گپی ندارند . از او که پرسیدم شهیدان چه وقت دفن میشوند، گفت اول داودخان و نعیم خان در غیاب محاکمه میشوند. او نظام الدین غازی رانمی شناخت وقتی او را معرفی کردم گفت حیف جوانی وی . سروری گفت نعیم خان یک نفر از رفقای ما را شدیداً مجروح کرد . او ادامه داده گفت، صاحب جان قوماندان گاردرا که پرسیدم چرا مقاومت کردید گفت خبر نداشتم شما(بمعنی کمونست ها) دست اندر کار هستید . او در اخیر بسیار جدی تذکر داد که اگر امروز تسلیم نمی شدید در نظر بود یک بمب ۵۰۰ کیلوئی بالای ارگ پرتاب شود. میدانید یک بمب ۵۰۰ کیلوئی چه میکند ؟ خاک ارگ را بهوای بلند میگرد!

سروری را بعد ازان روز دیگر ندیدم . مدتی بعد توسط یک نفر که او را میشناختم و او دوره عسکری خود را میگذر شتاند، اطلاع گرفتم که اجساد شهدا بتیّه مرنجان انتقال یافته و در آنجا بخاک سپرده شده اند . حیات جاودان نصیب شان باد . عسکر موصوف در جمله پهره دارانی بود که برای انتقال شهدا مؤظف بودند.

در حوالی ساعت یک بعد از ظهر ۸ ثور بیک اطاق کلان برای نان چاشت رهنمائی شدیم . اشخاصی زیادی از مامورین عالی رتبه ، افسران اردو و پولیس که محبوس شده بودند، آنجا دیده میشدند . شخصی که جلب توجه مرا کرد جنرال محمد عظیم بود که بارف تعادبعیث قوماندان قول اردوی قندهار مقرر شده بود. من مدت چندماه قبل از ۷ ثور بقند هارسفر کرده بودم،

ضمن بازدید از تعمیر قشله جنرال عظیم بمن میگفت ، سرمن فدای رهبر است و بادست بسینه خودمیزد. اکنون يك قول اردوی مکمل رادراولین فرصت بدون کوچکترین مقاومت، با وجود اصرار ایوب عزیز والی قندهار بر مقاومت ، بدشمنان مردم و کشور تسلیم داده بود .

درطول روز ابراهیم مجیدسراج ، غوث الدین فایق که درپکنیا بود و وحید عبدالله که شب با تیمورشاه آصفی و مجید یاور،(پسریازمحمدخان) از ارگ برآمده بودند، نیز با ما علاوه شد ند. وحید عبدالله بمن گفت ، شب بخانه فرید رشیدرفتم و میخواستم بپاکستان بروم ولی چون بسیارخطرناک بود ، نشد .

روز بهمین ترتیب گذشت طعام شام دراطاق نان وزارت دفاع ترتیب شده بود . درآنجا اشخاصی دیگری که درین روز ۸ ثور ۱۳۵۷ محبوس شده بودندهم حاضر بودند درجمله محمدرحیم ناظم پادشاه سابق که بالاپوش خواب دربرداشت جلب توجه کرد ، ولی جان یوسف درلباس خواب دیده میشد . شب برای خواب کردن با طاق بزرگی رهنمائی شدیم . برای همه محبوسین کمپل های عسکری توزیع گردید و همه بزمین افتادند تا اگر میسرگردد بخواب بروند . فردای آن برای صرف صبحانه باز با طاق طعام رفتیم و بعد ازان باطا قهای زیر زمینی برگشتیم . شست و شو و رفع ضرورت زیاد مشکل بود چه تانک های آب عمارت وزارت دفاع دراترشلیک توپ بجناح چپ عمارت صدمه برداشته بودند و وضع نظافت درتشناب ها زیاد خراب بود.

هفته اول بدین منوال سپری گردید . درظرف روز اکثراً بعضی از خلقی ها و پرچمی ها باطاق ما آمده به سفسطه سرائی کمونستی می پرداختند . وقتی برای صرف چای صبح و طعام چاشت به اطاق نان میرفتیم از کلکین های اطاق که مشرف بدروازه ارگ بود ، دیده میشد که مردم دسته دسته به ارگ داخل می شوند چه کمونست ها دروازه ارگ و دلکشاه را بروی مردم باز کرده بودند . از طریق رادیو شنیده میشد که راپورترها در داخل ارگ بمردم میگویند این جاکاخ ظلم واستبداد بود و چند عدد زنجیر و زولانه را که بصورت قلابی آن جا بنمایش گذاشته بودند ، بمردم نشان میدادند و علاوه میکردند که اکنون دیگر محبوسی درین جا نیست . دردلکشاه میگفتند تا هفته گذشته درین قصر مجالس شب نشینی و پای کوبی برپا بود . این راپورترها که حلقوم خودراچند روزی قبل برای جمهوریت پاره می کردندحالا برای دشمنان مردم و ملک نعره می کشید ند . جمعه محمد محمدی که خودش عضو کابینه بود به بدگوئی می پرداخت (او با خلقی ها ارتباط داشت) .

جنرال شاهپوراحمدزی که زیاد مورد اعتماد رئیس جمهو ر قرار داشت و بحیث قوماندان حربی پوهنتون مقرر بود ، دیده می شد که با کمونستها همکیش شده است . خلاصه اینکه هرچه دیده و یا شنیده میشد ، تأثر آور و اندوه گین بود . روز شنبه ۱۶ ثور دکتور عبدالمجید، ابراهیم مجید سراج و محمد خان جلال مرخص شد ند (دکتور عبدالمجید بعدازچند وقتی دوباره محبوس گردید وتامدتی باما درپل چرخ می بود). صدیق محیبی وزیر تعلیمات عالی در روزدوم یا سوم رخصت شده بود . درهفته دوم روز سه شنبه ۱۹ ثور بعد ازظهر عبدالعلی صاحبمنصب که آمرکلوب عسکری بود و اکنون تره کی وی را بحیث قوماندان امنیه ولایت کابل مقرر کرده بود، باطاق ما آمده و ضمن سخن ازهرطرف ، گفت او مامور بود برای گرفتاری داودخان به ارگ برود ولی تره کی درلحظه اخیر اورامانع شد وگفت کسی دیگری را میفرستم تا بتو صدمه نرسد . اوگفت امروز چارعصر درصدا رت شورای انقلابی جلسه دارد و راجع بسرنوشت شما تصمیم گرفته می شود . (موصوف درلوگرازطرف مجاهدین بقتل رسید) .

شب بعد از اینکه از نان شام با طاق آمده بودیم درحوالی ساعت ۹ دروازه اطاق بازگردید و کله خلیل، یکی از رفقای دکتور حسن شرق ، عضو کمیته مرکزی وقوماندان توپچی غند مهتاب قلعه ، ظاهرشد (روز ۷ ثور بقوماندۀ او قصرته تاج بیگ ، مفر قوماندانی قوای مرکز، تحت آتشباری قوای توپچی قرار گرفته بود) . او به وزیرعدلیه و فعیع الله سمیعی که دراطاق

قدم میزد گفت وزیرصاحب شما بیاید و بکس خود را نیز بگیرید . وحید عبدالله گفت «خلیل جان اینه و زیرمخابرات هم این جاست» و مقصدش این بود که اگر مرا ندیده باشد بامن سلام علیک کند. وحید عبدالله میخندید و فکر میکرد اکنون همه رخصت میشوند . هنوز از رفتن سمیعی دیری نگذشته بود که خلیل باز در را باز کرده و این بار به وحید عبدالله اشاره کرده و گفت معاون صاحب شما بیاید و بکس خود را نیز بگیرید. وحید عبدالله خنده کنان از جای خود برخاسته و از در وازه برآمد . شام بعد در یک مصاحبه رادیویی با تره کی شنیدیم که وحید عبدالله در مقاومت در ارگ کشته شده است . باین ترتیب اولین دسته از محبوسین که وحید عبدالله ، وفیع الله سمیعی، جنرال عبدالله روکی ، جنرال عبدالقدیرخلیق، محمدرحیم و تعدادی دیگری از محبوسین ، به کشتارگاه فرستاده شد ند. محمد موسی شفیق، غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ، جنرال عبدالعزیز لوی درستیز، جنرال عبدالوهاب قوماندان قوای کار در روزهای اول کودتا اعدام شده بودند . صاحب جان قوما ندان گارد جمهوری روز ۸ ثور بعد از اینکه محاصره ارگ پایان یافت اعدام گردید . بعد از دو الی سه روز دیگر سائیر محبوسین و ما به محبس پلچرخ انتقال گردیدیم . روزگار در پلچرخ و تقریباً دو سال حبس در قید کمونست ها در تحت رهنمائی روس ها داستانی است جداگانه .

روزهای بسیار دشوار زندان پلچرخ

وقایع روزهای تاریک زندان پلچرخ درین نوشته بصورت کرونولوجیک و جزوادرچ نگردیده بلکه پیش آمد های بسیار عمده که تأثیر بس عمیق خود را در روح من گذاشته و تا حیات باقی است همراهی خواهد نمود، درین جا بیان می گردد.

از ۸ ثور ۱۳۵۷ اضافه از دو هفته در وزارت دفاع تحت نظارت قراردادستیم . کشتار دسته جمعی تعدادی از محبوسین وزارت دفاع بتاریخ ۱۶ ثور بدست کمونست های قاتل انجام پذیرفت . در روز ۱۸ ثور، بعد از صرف غذای شام که دوباره باطاق های زیرزمینی عمارت رهنمونی می شدیم ، دیده می شد که در راه زینه ها و دهلیزها ترتیبات امنیتی بیشتر اتخاذ گردیده بود. درحوالی ساعت ۹ شب بود که بما امر شد تا اطاق را ترک گفته و بدلیز برویم . بهمین ترتیب همه محبوسین که در اطاق های زیرزمینی وزارت دفاع جای داشتند بدلیزها رانده شده بودند . ترتیبات امنیتی بسیار شدید بود و عساکر مسلح با درشتی و عجله محبوسین را این طرف و آنطرف تپله و گذار می کردند. در عقب عمارت وزارت دفاع که مشرف بدروازه های برآمد از زیر زمینی بود، بسهای سبزرنگ عسکری یکی عقب دیگر توقف داشتند . محبوسین دسته دسته بطرف بس ها رانده می شدند . همین که محبوسین همه در بس ها جای گرفتند، درحالیکه از طرف موتوهای جیب با عساکر مسلح و تانکها همراهی می شدند به حرکت آغاز گردید. پهلوی من بداخل بس جمعه محمد محمدی نشسته بود. همچنان دیگر وزرا ، مرحوم نوراحمد اعتمادی و یک تعداد از مامورین عالی رتبه بشمول بعضی از صاحب منصبان اردو درین بس جای داشتند. هیچ کس نمی دانست رونده کجا هستیم . قطار بطرف پل محمودخان و بعداً بطرف یکه توت در حرکت بود. در مقابل مسلخ امر توقف داده شد و یک مرتبه دیگر در اتخاذ ترتیبات امنیتی تلاش ها بعمل آمد. من روحاً بسیار نا آرام بودم

در روشنی چراغهای مقابل مسلخ که بدیگران نظرانداختم ، دیدم حالت دیگران از من بهتر نبود. از محمدی که پرسیدم چه گپ خواهد بود، مانند اینکه می‌خواست مرا دلداری کند ، گفت پروانکن ، چیزی گپی نخواهد بود. بعد از توقف درین جا که بسیار زیاد طول نکشید، قطار راه یکه توت ، هودخیل و پلچرخ را درپیش گرفت .

وقتی قطار نزدیک قرارگاه قوای چهار زره‌دار رسید سمت حرکت را تغییر داده، از بالای پل گذشت . من درین منطقه بلدی تکامل داشتم چه درین جا دستگاه جدید فرستنده رادیو را نصب کرده بودم و هم می دانستم محبس جدید زیر نظر وزرات داخله در همین منطقه تحت ساختمان قرار داشت . تقریباً دو ماه قبل بدعوت وزیر داخله چند نفر از اعضای کابینه برای دیدن از پیشرفت کار، ساختمان محبس اینجا آمده بودیم .

چون قطار سمت حرکت را بدین سو گرفت ، فهمیدم مارا بکجا انتقال می‌دهند . لحظه بعد بس ها همه در نزدیک احاطه محبس توقف کردند . از بازدید قبلی بخاطر داشتم که عمارت محبس نا تکمیل بود. صرف پلستر روی کار و بین اطاق ها تکمیل شده ، ارتباط آب ، بد رفت ها و دیگر لوازم ضروری اکمال نیافته بود. مواد ساختمانی از قبیل خشت ، چونه ، سمنت و غیره هر طرف انبار شده و خوازه های کار نصب عمارات بود.

عراده که ما دران نشسته بودیم از چند بس دیگر عقبتر قرار داشت . مدت طولانی را دربرگرفت تا به این بس اجازه دخول به احاطه محبس داده شد. هنگام دخول به احاطه محبس عراده ها بطرف راست یعنی بطرف دروازه دخول عمارت رهنمونی می شد ند، ولی بسی که مادران جای داشتیم، برخلاف بطرف چپ رهنمائی شده در مقابل بلاک شماره چهار که از بازدید با وزیر داخله بیامده بود، توقف داده شد . قرار توضیحات وزیر داخله بلاک شماره ۳ که در داخل آن نور نفوذ نمی کرد برای محبوسین محکوم به اعدام پیش بینی شده بود و کسی اگر دران عمارت داخل می شد دیگر بزندگی ازان خارج نمی گردید . ممکن توقف بس در مقابل این عمارت به اندازه نیم ساعت را دربرگرفته باشد ولی من فکر می کردم این وقت پایان یافتنی نیست . نمی دانم چرا بس حامل ما آنجا توقف داده شد و چرا این بس آخرین عراده بود که مانند دیگر بسها در مقابل دروازه دخولی عمارت بلاک اول تخلیه گردید.

درین وقت ساعت نیمه شب رانشان می‌داد . هوای داخل عمارت بسیار خفه کن بود. افراد و افسران اردو کمتر بنظر می رسیدند. معلوم می شد درین جا قطعات پولیس اداره امور را در دست دارند. محبوسین همه در دهلیزها بهم فشرده شده مانند رمه گوسفندان پیش پای خود را کسی دیده نمی توانست . عمارت بلاک اول که ما اکنون دران قرار داشتیم سه منزل داشت . افراد و افسران پولیس زیاد بهرسو در تلاش بودند و هیچ کس نمی دانست سخن از چه قرار است . بالاخره دروازه های حجرات که در دو طرف دهلیز قرار داشتند باز گردید و افسران پولیس محبوسین را گوسفند وار به حجره زندان گذارنموده و دروازه آهنی عقب شان مسدود می گردید. من با جمعه محمد محمدی ، تواب آصفی ، غوث الدین فایق و قیوم وردگ که نزدیک هم ایستاده بودیم ، بیک حجره گذار شده و همچنان در بعقب ما مسدود گردید. حجره زندان که صحن آن فرشی نداشت هنوز نیمکاره بود. دو کلکین که هر کدام آن بیش از تقریباً ۳۰ در ۳۰ سانتی متر نبودند ، بطرف شمال باز میشد ند. دروازه آهنی بارتفاع دید چشم انسان دارای یک شیشه تخمینی ۱۵ در ۱۵ سانتی متر بود که برای مراقبت از دهلیز پیش بینی شده بود. ما دیری درین اطاق ایستاده ماندیم و اگر محمدی بمشکل کلکین هارا باز نمی کرد، همه ما نسبت نبودن هوای کافی خفه می شدیم . بالاخره در باز گردید و دو افسر پولیس بسوی هریک دودو شال عسکری یک یک بالشت و یک یک توشک را پرتاب نموده در را دوباره بستند . توشک ها و بالشت ها که جدیداً از صحن کوره اکمال شده بودند بداخل آن ها پنبه های هلاجی نشده جای داده شده بود و چنان معلوم می شد که گوئی در بین یک جوال چیزی انداخته شده باشد. شب ناوقت شده بود و ما هم زیاد خسته بودیم و درصدد آن شدیم تا سر بخواب بگذاریم. از یک تخته شال

عسکری بحیث فرس روی کانکریت صحن اطاق کارگرفته بمشکل پنبه های توشک و بالشت را تاجائیکه امکان داشت هموار نمودیم . از تخته شال دومی بحیث لحاف استفاده نموده وبخواب رفتیم .
درحوالی ساعت ۶ صبح دروازه اطاق بازگردید و یکی از افراد پولیس کمی چای خشک و چیزی بوره باخود آورده وگفت اگر آب جوش کارداشته باشید برای تان می آورم. برای دست و روی شستن و رفع ضرورت می توانید به پایان بروید .
حوالی این بلاک بادیوارهای مرتفع سنگی احاطه گردیده دریک طرف آن مبرز های چوبی احداث گردیده و تقریباً بفاصله بیست متر ازان چند عدد بیرلهای آب قرارداشت که ازان برای نوشیدن و غیره ضرورت باید استفاده بعمل می آمد. چون کارعمران محبس هنوز تکمیل نشده بود لذا کمونست ها درطرف دوهفته همین قدر کرده بودند که ارتباط برق را تهیه نمایند. عمارت این بلاک (شماره یک) بطول از شرق بغرب و به عمق از شمال بجنوب قرار داشت . جناح شرقی عمارت برای مردان که اعضای کابینه جمهوریت ، مامورین بلند رتبه ملکی ، افسران عالی رتبه اردو و اشخاصیکه با مرحوم محمد داود نزدیکی وارتباط داشتند، تخصیص یافته بود. درجناح غربی عمارت طبقه اناث اعضای فامیل شاهی و اطفال کوچک محبوس بودند . مردان و زنان در اوقات مختلف برای رفع ضرورت بحویلی محبس بیرون می شدند .

چند کلمه در قسمت ساختمان محبس :

اساساً محبس پلچرخی بحیث یکی ازتاسیسات بزرگ درچوکات وزارت داخله پیشبینی شده بود. چون محبس دهمزنگ کابل درمرکز شهر قرار داشت ، صرف نظر از اینکه ساحه آن محدود بود، فقدان وسایل و احتیاجات ضروری نظربه ایجابات زمان نیز مشکل بزرگ را بمیان می آورد.
در نقشه محبس برای هرعمارت احاطه خاصی پیشبینی شده بود. بلاک شماره ۱ مخصوص محبوسین سیاسی درنظر گرفته شده و باید باتمام وسایل مورد احتیاج یک محبوس سیاسی ازقبیل اطاقها با تشناب های جداگانه متصل اطاق محبوس ، کتابخانه و اطاق مطالعه، اطاق دیدار از پای واز، ساحه قدم زدن درداخل احاطه وغیره مجهز می بود.
بلاک شماره ۲ که اطاقهای آن برای چهارنفر،هشت نفر و دوازده نفر محبوس درنظر گرفته شده بود، همچنان باید نظر بتعداد محبوسین با وسایل مورد نیازمجهز می بود. بلاک شماره ۳، محبس عمومی بودکه مطابق بآن با ید نیز تجهیز می گردید.
بلاک شماره ۴ قراریکه درشروع تذکررفت برای محبوسینی تکمیل می گردید که محکمه حکم اعدام شان را صادرمی نمود .
برعلاوه تاسیسات محبس باید دارای کارگاه های اهل کسبه ازقبیل نجاری، فلزکاری ، خیاطی وغیره می بود که یک محبوس می توانست هنگام ایام حبس دران مهارت مورد علاقه خودرا بیاموزد تابعد ازان بیکار نماند .
کمونست ها این ساختمان ناتکمیل را مورد استفاده قرارداده درهر بلاک ودرهرحجره ، آن تعداد محبوسین را جای دادند که سرحد امکان اجازه می داد . دراطاق ما که اساساً برای یک نفر پیشبینی شده بود در بعضی اوقات الی هشت نفر گنجانیده می شد .
روزهای اول درمحبس قید و قیود زیاد نبود. افسران پولیس که مؤظف محبس بودند هنوز بسوی ما بنظر احترام می نگرستند . در روزاول آمر پولیس محبس با یک نفر افسر اردو که رتبه وی از اول بریدمن بالا تر نبود، به اطاق ما آمده و اورا بنام سید عبدالله و قوماندان محبس درچوکی جنرالی معرفی نمود. سید عبدالله آدم سیاه چهره قدکوتاه بود که به لهجه قندهاری صحبت می کرد. معلوم می شد او هم هنوز از وزرا و افسران بلند رتبه اردو حیای حضوردارد .

درحویلی محبس و دردهلیزها با همکاران و آشنایان صحبت می کردیم و با اشخاص نوشناخت آشنائی حاصل می شد. افسران پولیس نظارت می کردند ولی ممانعتی نمی کردند. هنگام ظهر دیده شد که چند نفر عسکریک دیگ شوربارا بایک زنبیل که روی آن پارچه های گوشت گاو میش قرارداشت وخیل مگس آنرا همراهی می نمود، بداخل احاطه حمل کرده و افسران پولیس صداکردند، بروید به اطاق های تان که وقت نان است! شوربا با گوشت گاو میش درکاسه های حلبی کپ وکُلپ با لکه های سیاه ونان سیلو توزیع شد. رنگ تاریک شوربا ولو هرقدر گرسنگی زیاد می بود، بکلی باعث سقوط اشتها می گردید. من ازهمین روزاول الی آخرین روز که درمحبس بودم ازشوربا و گوشت گاو میش بدهن نکردم. در بعضی روزها برنج و سالن، یا قورمه کچالو و یا قورمه لوییا توزیع می گردید که بصورت نسبی خورده شده می توانست.

بعداز ظهر یک نفر ازافراد پولیس به اطاق آمده وگفت که اوبشهر می رود و اگر ما چیزی ضرورت داشته باشیم برای ما باخود می آورد. محمدی تنها کسی بود که پول نقد نزدش موجود بود و فکر می کنم مبلغ دوصد افغانی برای پولیس داد تا برای ما کاسه، بشقاب، قاشق و پنجه، آفتابه و غیره و سائل ضروری حجره محبس تهیه شود.

روزها یا هفته های اول بهمین ترتیب بدون قیدوقیود زیاد گذشت، پای وازهای محبوسین اخیر هر هفته می آمدند و غذای پخته ولباس پاک برای محبوسین می آوردند. از فضای محبس چنین برمی آمد که گوئی اداره محبس بکلی مطمئن نیست با محبوسین چه رویه رادپیش گیرد.

درین مدت که از ۷ ثور چهارالی پنج هفته می گذشت نسبت عدم وسایل، امکان نداشت سر و تنه شسته شود. محبوسین، ظهر روز که آفتاب بلند و بیرلهای آب گرم می شد، از فرصت استفاده کرده در کنار دیوار که روبآفتاب بود، بجان شوئی و سرشوئی می پرداختند. در یکی از روزهای اوایل جوزا من نیز باین کار پرداختم. چون آب باندازه کافی گرم نبود لذا شب همان روز دچار تب شدید گردیدم. فردای آن چون هنوز تب من شدید بود تو اب آصفی آمر پولیس محبس را به اطاق آورده و وضع مرا برایش توضیح کرد. او وعده کرد که موضوع را به اطلاع مقامات بالا می رساند تا داکتور ودوا محیا گردد. چون تب من بسیار شدید شد من دیگر از خودبی خبر ماندم. فردای آن که از خواب بیدار شدم احساس کردم که کمی بهتر هستم و تب نیز دیگر آنقدر شدید نیست. همان بود که در ظرف روز تب بکلی رفع گردید. بعد از ظهر که آمر پولیس را دیدم گفت من بمرکز از مریضی شما اطلاع دادم ولی متاسفانه جوابی نگرفتم. در اخیر هفته که پای واز آمد برای حفظ ماتقدم چند ادویه ضروری را خواستم.

الی روز ۲۳ جوزا کدام تغییری قابل توجه درجریان روزانه رخ نداد. شام این روز همه مانند هر شب بخواب رفتیم. آواز رفت و آمد دردهلیز، آواز موترها در دروازه دخولی محبس و صدای گپ و قومانده های عسکری مارا از خواب بیدار نمود. هنوز درک نکرده بودیم که حال از چه قراراست که قفل دروازه باز گردید و آمر پولیس داخل اطاق شد. اوبسیاربعجله گفت کسی از شیشه دروازه و کلکین اطاق حق ندارد بیرون نگاه کند و اطاق باید تاریک باشد. این را گفته و دروازه را دوباره قفل کرد. ساعت دویجه شب رانشان می داد. بعد از تقریباً نیم ساعت دهلیزهای محبس تخلیه گردید و سر و صدا خاموش شد. هنوز چند دقیقه بیش نگذشته بود که از عقب محبس (چون اطاق ما بسمت شمال واقع بود و دخول محبس نیز بهمان سمت بود، لذا هر آواز بخوبی شنیده می شد) آواز شلیک های پیهم مسلسل و لحظه بعد آواز چند فیر یکه بگوش رسید و بعد آن خاموشی مرگبار فضا را درقید خود قرار داد.

این شب هولناک پایان رسید. صبح آن شب محبوسین همه درحویلی محبس بودند ولی ازهیچ کدام آوازی شنیده نمی شد. هر کی می دانست چه کسانی را شب گذشته اعدام کرده بودند و سرنوشت زنده ماندگان چه خواهد بود. اکبر رئیس دفتر، بازمحمد خان حاضرباش رئیس جمهور و سه پسر جوانش حسن، مجید یاور و سربلند (پسر کوچک بازمحمد خان

بنام قاسم که در محبس بود، در قید حیات ماند) و يك تعداد ديگر همه بقتل رسیده بودند.

هنوز يك هفته ازین واقعه المنك نگذشته بود که پیش آمد تازهٔ محبوسین را باز تکان داد و آن اینکه در بعد از ظهر يك روز برای صلاح الدین محمودغازی و عبدالرشید قوماندان امنیه قندهار خبر داده شد که شما امروز شام رخصت می‌شوید. در حوالی ساعت ۳ عصر بود که عبدالرشید از عقب شیشه دروازه اطاق با اشاره دست و چهره خندان از من خدا حافظی نمود. ساعت ۸ شب این هردو از احاطه محبس کشیده شدند و روز بعد شروشت تاريك این دو جوان بهمه معلوم شد.

تقریباً همه روزه از طرف صبح وقتی برای رفع ضرورت و شست و شو بحویلی محبس می‌برآمدیم با چهره‌های محبوسین جدید که شب گذشته آورده شده بودند، برمی‌خوردیم. شب‌ها سرویس‌های سبزرنگ اردو با پرده‌های سرخ در احاطه محبس آورده می‌شدند تا در بین شب اجل‌گرفتگان را بکشتارگاه نقل دهند. صبحانه دیدار چهره‌های جدید و شبانه انتقال محبوسین بکشتارگاه، جزو جریان روزمره محبس گردیده بود و هیچ شخصی مطمئن نبود که او بکدام سرنوشت دچار خواهد شد؟ برای مدتی همه روزه اسداله سروری رئیس آگسا بعد از ظهر بمحبس آمده و حسب الخواش از محبوسین بتحقیق می‌پرداخت. از قطار ما دکتور نوین چند مرتبه به تحقیق کشانیده شد. وی چنان زجر و شکنجه گردید که روزها به پا ایستاده شده نمی‌توانست. قراریکه دکتور نوین بعداً برآیم بیان نمود در اطاق تحقیق در پهلوی سروری چند تن دیگر، غالباً از آگسا، حاضر بودند. بدون اینکه موضوع مشخص باشد، به دکتور نوین گفته می‌شد « بگو! » وقتی نوین می‌پرسید چه بگویم؟ دیگر فرصت داده نمی‌شد و شکنجه آغاز می‌گردید.

صبح یکی از روزها دیده شد که تمام محبوسین قضیه پنجشیر که در وقت جمهوریت گرفتار شده بودند باین بلاک که ما در آن در حبس بودیم، انتقال داده شده‌اند. قد و قامت با چهره‌های ظاهری این‌ها با ریشها، لنگی و البسه ملایمی از دور هویدا بود. اینها که بامامورین بلند پایه جمهوریت روبرو شدند بدون تأمل بمشاجره و بدگویی پرداختند. ما که وخامت وضع را درک کردیم آصفی، فایق و من باهم مشوره نموده و فایق حاضر شد تا بهر شکلی که شده بتواند موضوع را با قوماندان محبس در بین گذارد. بهمین ترتیب قوماندان حساسیت جریان را درک کرده و با مرکز تماس گرفت که در اثر آن اليك ساعت ديگر محبوسین اخوانی به يك بلاک ديگر انتقال یافتند و بحران خاتمه پذیرفت.

تغییر عمده در جریان اداره محبس وقتی رخداد که سروکلۀ روسها پدیدار گردید و اداره محبس را غیر مستقیم بدست گرفتند:

- آمدن پای باز از اخیر هر هفته قطع شده گاه هر ماه يك مرتبه و یا هر دو هفته يك مرتبه اجازه داده می‌شد.
- نوع خوراك که آورده می‌شد از طرف محبس قبول و یا رد می‌گردید.
- محبوسین اجازه داشتند صرف روزدومرتبه برای رفع ضرورت، قبل از ظهر و بعد از ظهر بصورت دسته جمعی، سلول محبس را ترك کنند. صرف نیم ساعت اجازه بود در حویلی محبس توقف گردد ولی هیچ کسی حق نداشت با شخصی دیگری صحبت کند.
- از طرف شب ترك حجره محبس اجازه نبود. کسی که می‌توانست پنهانی برای رفع ضرورت از بوظل کار بگیرد، مجبور بود صبحانه آنرا تخلیه نماید.
- مدتی هم صحبت در بین اطاق اجازه نبود.
- تلاشی در اطاقها و بسترهای محبوسین همیشه صورت می‌گرفت.
- هیچ محبوس اجازه نداشت براديو گوش کند. رادیوهای كوچك دستی که بعضاً در نزد محبوسین بود، همه جمع آوری شدند.
- توشك‌ها همه جمع آوری گردید و محبوسین باید روی زمین می‌خوابیدند.

قوماندان محبس سید عبدالله دراتکا بروسها تغییری عجیبی کرد . او دیگر شخص محبوب و پسرفته نبود . اوشخص جسور، بدزبان ، بی پروا و بی تربیه از آب بیرون شده بود. او هرچه می خواست برمحبوسین روا می داشت. محبوسین را مانند اطفال کوچک مکتب بقومانده از اطاقها بیرون می راند و بعدازساعتی چتیا و یاوه سرائی درباره شوروی و سوسیالیزم، همه راخموشان بدون اینکه اجازه داشته باشند سرخودرا با لاکنند دوباره به اطاقها می کشانید. اومی گفت صلاحیت دارد الی ۱۲ نفررا بدست خود و با تفنگچه خود اعدام کند .

آمرپولیس محبس دیگر هیچگونه صلاحیت نداشت . یاور قوماندان که يك نفر خوردضابط بود باصلاحیت بیشتر نسبت به آمر پولیس اجرات می نمود.

اکنون فصل تابستان روبه ختم و هوا روبه سردی نهاده بود . برای کسانیکه ازافتاب کنار دیوار و آب به اصطلاح زهر شکن برای جان شستن و غسل کردن استفاده می کردند کم کم فرصت ازدست می رفت . من بعد ازمریضی که عاید حالم گردید ازجان شستن بکلی صرف نظر کرده بودم و صرف در بعضی اوقات با شستن موهای سرم اکتفامی کردم .

درفضای سیاسی درکشورا اختلافات بین خلق و پرچم شدت گرفت و پرچمیان از دستگاه حکومت رانده شد ند . مابین اطلاعات را بصورت پنهانی از طریق رادیو می شنیدیم . سرگله های پرچمیان هر يك بنام های سفرا فرار شرق و غرب گردید ند. آ نا نیکه مانده بودند بعد ازمدتی دريك توطئه گرفتار و به محبس پل چرخ آ ورده شدند . يك تعداد از وزرای پرچمیان جدا از دیگر محبوسین درجنه غربی بلاک جابجاگردیدند وباقی آنان که یکی بعد دیگری آ ورده می شد ند درجنه شرقی بلاک با دیگر محبوسین یعنی با ما يك جادرقید قرارمی گرفتند ولی باهمد یگر هیچ سروکاری نداشتیم لاکن ازدیدن ایشان در محبس خوش می شدیم .

درضمن سائر وقایع کمونست هادرقلعه جواد شبخون زدند، مردان فامیل حضرت را بقتل رسانیده و زن ها را به زندان پلچرخ انتقال دادند. يك پسرخورد سال که بازن ها بمحبس آ ورده شده بود جریان شبخون را بیان می کرد.

درجریان روزمحبس چنین پالیسی اختیارگردیده بود که اگر شب يك یا چند محبوس به کشتارگاه انتقال می گردید ، فردای آن قیدگیری کمتری بود تا محبوسین ازحالت وحشت زده گی دوباره سرحال شوند . با آن هم هیچ کسی ازتعقیب این افکار که « نوبت من چه وقت می رسد» رهائی نداشت و محبوسین دريك شکنجه روحی قرار داشتند . بهرصورت ، گاه قید و قیود زیاد و گاه هم کمتر، روزها بدون اینکه دانسته شود فردا چه خواهد بود می گذشت .

این هم يك جریان دیگر که ایام شوم محبس را برایم فراموش نا شدنی کرده است :

چون محبوسین همه دريك حالت و بحران قرارداشتند لذا خواهی نخواهی در يك نوع همبستگی باهم بسر می بردیم . شبها که آواز بی بی سی بصورت پنهانی شنیده می شد، فردای آن اخبار تازه با احتیاط لازم بسمع يك دیگر رسانیده می شد . دراطاق ما که با اعتمادی مرحوم ، فایق، آصفی ومحمدی یکجا بودیم ، محمدی يك رادیوی کوچک را بطور قاجاق درلابلای البسه ازخانه خودخواسته بود . درجواراطاق تشناب نا تکمیل قرارداداشت که ازان بدون اجازه بحیث پسخانه استفاده می کردیم . وقت نشرات بی بی سی بنوبت يك نفر به پسخانه رفته با گوشی اخباررامی شنید وبعداً باطلاع دیگران می رسانید . دربین محبوسین بی بی سی بنام بی بی مهر و شهرت یافته بود . بفا صله دو اطاق از اطاق ما دکتور عبدالله عمر، روشندل روشن و تاج محمد وردگ برادر روشندل روشن ، دريك اطاق باهم یکجا بودند . عبدالله عمر نیز بصورت قاجاقی يك رادیوی کوچک بدست آورده بود ومخفیانانه بادیگر هم اطاقهای خود از اطلاعات و اوضاع روز مطلع می گردید . ناگفته

نماند که بی‌بی‌سی جریان وقایع افغانستان و ایران را همه شبه بصورت مفصل می‌آورد و ما باین صورت از جریان روز باخبر می‌شدیم. بھر صورت، يك نفر از افسران پولیس که بصیر نام داشت از موجودیت رادیو در اطاق عبدالله عمر باخبر شد و بتلاشی اطاق پرداخت. رادیو را که از زیر تودهٔ ذوغال سنگ پیدانمود، به سید عبدالله قوماندان محبس برد و جریان را باطلاع وی رسانید. شام آن روزمانند، همیشه درهمچوموارد، دروازه‌ها مسدود گردید و صدای سید عبدالله بصورت بسیار بلند که دشنام می‌داد و فحش گوئی می‌کرد، بگوشها میرسید. او عبدالله عمر و اندیوال هایش رابا خود به اطاق قوماندانی محبس که با اقسام آلات زجر و شکنجه مجهز بود و تحقیقات هیئت آگسا نیز در همین جا صورت می‌گرفت، برد. بعد از گذشت تقریباً نیم ساعت باز آواز سید عبدالله بگوش رسید که می‌گفت «عطائی کجاست؟» متصل آن قفل دروازه اطاق باز گردید، قوماندان و یاورش داخل شدند و مراخطاب قرارده، سوال کرد که «رادیو کجاست؟». من چون غافل گیر شده بودم بکلی ساکت ماندم. او بلاوقفه آصفی، فایق و مرا با خود برد و در بین راه الی اطاق قوماندانی با آواز بلند که همه بشنوند به بدگوئی و دشنام پرداخت. خلاصه اینکه شب بسیار خراب گذشت و تصوراً ترا بتخیل خواننده می‌گذارم. و اما اینکه سید عبدالله مرا چطور باین تحقیق کشانید؟ تاج محمد وردگ در جریان تحقیق و شکنجه گفته بود که «عطائی نیز رادیو دارد و بارفقای خود همه و قته اخبار را می‌شنود». روز بعد عبدالله عمر جریان را بمن بیان نمود ولی من تا امروز موضوع را به تاج محمد وردگ یادآور نشده‌ام. او در جواب این سوال عبدالله عمر که چرا عطائی را بیلاغشته کردی، گفته بود که اگر نمی‌کردم خود ما از بلا خلاص نمی‌شدیم.

از محبوسین قضیه پنجشیر قبلاً تذکرادم که به بلاک دیگر انتقال داده شدند. و اما سرنوشت ایشان بکجا کشانید؟ در یکی از شب‌های هولناک زندان پلچرخ آواز پیهم دستجمعی «الله اکبر» مرا از خواب تکان داد. همین که چشم باز کردم دیدم دیگران هم متوهش روی بستر نشستند. یکی بدیگری سوال کنان نگریسته و از جابرخاستیم. در تاریکی از کلکین باقد بلندک بیرون نگاه کردیم. در روشنی چراغ معلوم گردید که در بین يك عراده موتر سرویس مردان باریش و لنگی همه بایک آواز نعرهٔ الله اکبر می‌کشند، افسران و افراد پولیس باعجله و دست و پاچگی گاهی بطرف عمارت و گاهی بطرف موتر سرویس در رفت و آمدند. دفعتاً آواز مهیب انفلاق بمب دستی از داخل عمارت همه را تکان داد و متعاقب آن موتر سرویس با سرنشینانش بایک پایه «مسلسل دهشکه» که در عقب بلاک ۱ قرار داشت، تحت آتش قرار گرفت و تا وقتی گلوله باری دوام کرد که دیگر هیچ جسد در بین سرویس حرکت نمی‌کرد. دیدن واحساس این عمل وحشتناک و غیر انسانی که اجرای آن خاصهٔ کمونست‌ها بود، يك بار دیگر همهٔ مارا بلرزه آورده و سکوت مرگبار فضا را تاریک و تاریکتر ساخت. سپیده دمید و آن شب وحشت بپایان رسید. افراد پولیس اجساد مقتولین را تلاشی نموده آنچه می‌یافتند بحیب می‌کردند. الی پایان شدن صبحانهٔ محبوسین اجساد و بقایای تخریب شدهٔ موتر سرویس از احاطهٔ بلاک ۱ دور شده بود. مقتولین آن اخوانی‌های بودند که در قضیه پنجشیر از طرف مردم دستگیر شده بودند و از طرف محاکم سه گانه بمدت‌های مختلف حبس محکوم گردیده بودند. کمونست‌ها این‌ها را درین شب از بلاک ۳ به بلاک ۱ یعنی قوماندانی محبس انتقال داده و خواستند بعداً بکشتارگاه ببرند. همه کسانی که به اعدام برده می‌شدند قبل از آن بقوماندانی کشانیده می‌شدند تا دست‌های شان از عقب و چشم‌های شان بسته می‌شد. محبوسین موضوع را درک نموده و بمقاومت پرداختند که در نتیجه يك تعداد ایشان در داخل اطاق بامب دستی و تعداد دیگرشان زیر آتش «دهشکه»، قبل از اینکه بکشتارگاه در قوای چهار زره‌دار برسند، جان سپردند.

سید عبدالله قوماندان محبس همه روزه جسورتر و پیش‌آمدش بامحبوسین درشت‌تر می‌گردید. او بهیچ چیز و هیچ کسی

اعتناء نمی‌کرد. او از سر سپرده گان شوروی و تره کی بود ولی بدون آنکه بداند اصل جریان از چه قرار است. سید عبدالله باغور عجیب در برابر محبوسین می ایستاد و هرزه گوئی میکرد مانند اینکه در مجلس نان خوری در نزد تره کی برنج برنگهای مختلف پخته شده و اونمی دانست که از کدامش اولتر بخورد ویا اینکه درمسکو هرکی می‌تواند بدون ممانعت با دختریک وزیر آشناشود و غیره. اوچنان وانمود می‌کرد که گوئی زندگی يك محبوس به اندازه زندگی يك مگس هم اهمیت ندارد تا اینکه يك روز چنین واقعه براه افتاد. چون ازغصب قدرت تقریباً يك سال می‌گذشت، مقاومت مردم افغانستان توسعه قابل ملاحظه یافته و شدت جنگ ها درجبهات روزافزون بود. از همین لحاظ تعداد بیشتر مجاهدین دستگیر می شدند و اکثر آن ها به زندان پلچرخ منتقل می‌گردیدند و در تعداد زندانیان همه روزه افزوده می‌شد. کمونست ها با وحشت تام محبوسین جبهات جنگ را اخوانی خوانده و بکشتارگاه می کشانیدند. در بعد از ظهر یکی از روزهای خزان دروازه ها همه قفل گردید و برآمدن محبوسین، ولو برای رفع ضرورت، منع قرار داده شد. از کلکین اطاق که مشرف بسمت شمال بود می توانستیم حویلی عقب بلاک، دروازه درآمد و هم تايك قسمت ساحه بلاک ۳ را مشاهده کنیم. در داخل ساحه بلاک ۱ چند عراده سرویس های اردو با پرده های سرخ توقف داشتند. اینکه محبوسین را بروز روشن بکشتارگاه انتقال می دادند، چیزی بود تازه. در بین اطاق که اکنون مرحوم اعتمادی بعد از رخصت شدن قیوم وردگ نیز باما يك جاشده بود، همه وحشت زده و سرسام بيك ديگر می‌نگریستیم و با نا آرامی کامل گاهی از کلکین نگاه نموده و گاهی از شیشه دروازه بدھلیز می‌نگریستیم. هر يك فکرمی‌کرد امروز نوبت او خواهد بود. وقتی من از کلکین بیرون نگاه کردم، دیدم از طرف بلاک ۳ يك گروه سه یا چهار نفری پا پهره دارهای مسلح اردو، بطرف قوماندانی محبس آمده می‌شوند و بعد از توقف چند دقیقه در داخل عمارت بلاک ۱، بگمان غالب در اطاق قوماندان، بيکی از موترهای سرویس جابجا می‌گردند. این سلسله مدتی دوام کرد و بعداً برای يك وقفه نسبتاً طولانی معطل شد. محبوسین که کلکین های شان مشرف به جنوب بود، می توانستند جریان را در داخل ساحه و درآمد بلاک ۳ مشاهده کنند. در مدت وقفه و سراسیمه دويدن عساکر، افراد و افسران پوليس گاهی بطرف بلاک ۱ و گاهی بطرف بلاک ۳ دیده شد که سید عبدالله بعجله تام داخل بلاک ۳ گردید. لحظه دوام داری طول کشید و دوباره دويدن ها و دستپاچگی شروع شد. فوراً تذکره داخل عمارت گردیده و روی آن محرومی از عمارت کشیده و برده شد. متعاقب آن سروری رئیس آگسا داخل عمارت گردید و دیری نگذشته بود که صدای چند فیر تفنگچه طنین انداخت و بعد آن خاموشی سنگینی حکمفرما گردید. ضمناً روز به پایان رسیده بود. آنانیکه در سرویس ها گنجانیده شده بودند انتقال یافتند و برای محبوسین اجازه داده شد تا برای رفع ضرورت بحویلی پایان شوند. از دیدار محبوسین باهم ديگر معلوم شد که چند نفری از بلاک ۱ نیز برده شده بودند.

در داخل بلاک ۳ جریان از طرف شاهدان عینی چنین بیان می‌گردید:

اسمای محبوسین از طرف افسر پوليس قرائت می‌شد و همیکه يك گروه ۳ یا ۴ نفری از ديگر محبوسین جدا شده بود، انتقال می‌یافت. بعد از انتقال تعداد زیاد محبوسین اسم یکی از بندى ها چندین مرتبه تکرار گردید ولی هیچ آوازی از وی شنیده نشد. موضوع بقوماندان محبس رسانیده شد و او شخصاً دشنام کنان به بلاک ۳ آمد. سید عبدالله گفت این بی شرف... کیست و چرا جواب نمی‌دهد؟ یکی از محبوسین صدا کشیده و گفت بی شرف و... خودت هستی! سید عبدالله بشدت بطرف او نزدیک شد. او هم فرصت را مساعد یافته از عقب يك دست را بگردن قوماندان حلقه کرده و بادست ديگر همراي يك كارد که قبلاً تهیه دیده بود، پیهم به بدن سید عبدالله حواله نموده او را شدیداً محروح کرد. رئیس آگسا سروری محبوس متذکره را با ضرب گلوله از پا درآورد.

سید عبدالله ازین جراحت ديگر سر حال نیامد تا اینکه با آوردن بريك بكابل توسط روسها بمرگ محکوم شد. یاور سید

عبدالله از طرف تنظیم ها درپشاور اعدام گردید .

از پایان رسیدن استبداد سید عبدالله ولو اینکه بقیمت جان يك انسان تمام شد محبوسین همه راضی بودند. بدون معطلی يك افسردیگر از اردو بحیث قوماندان محبس مقرر و بدون درنگ دربرخورد با محبوسین تجدید نظر بعمل آمد.

- دردهلیزها در منزل يك يك پایه تلویزیون نصب گردید و همه اجازه داشتند الی ختم پروگرام انشورات تلویزیون استفاده کنند .

- اطاق ها از طرف روز دیگر قفل نمی شد و همه اجازه داشتند چه درحویلی و چه دراطاق اقامت نمایند. حتی در رفتن به اطاق های يك دیگر ممانعتی نبود .

- با اجازه نامه فوق العاده از مرکز ، می شد که اعضای فامیل از محبوس خود دیدن کنند .

- در آوردن خوراك و لباس از طرف پای واز سختگیری نمی شد .

قوماندان جدید که معلوم شد از پیروان تره کی است نزدیکی بامحبوسین رامی جست و اوقات بیشتر بامحبوسین صحبت می کرد . درانتقال محبوسین به کشتارگاه پالیسی جدید درپیش گرفته شده بود و آن اینکه در بعضی روزها سر شب يك عراده بس اردو با پرده های سرخ بعقب بلاك ۱ توقف می کرد. بعد از ختم پروگرام تلویزیون همینکه محبوسین همه به اطاقهای خود رفته بودند، دروازه ها قفل می گردید و نفر یا نفرهای مورد نظر بکشتارگاه انتقال می یافتند . هنگامیکه بس با پرده های سرخ در احاطه بلاك دیده می شد ، همه محبوسین تحت فشار روحی قرار می گرفتند، چه هیچ يك نمی دانست چه کسی امشب بقتل می رسد تا اینکه اجل گرفته ازایشان جدامی گردید . آوردن و بردن محبوسین مانند دهل عردپایان نمی یافت و زجر کشیدن ایشان نیز پایان نمی گرفت .

روزها بهمین حالت در گذر بود تا اینکه دریکی از شب هادرتلویزیون اطلاعاتی مبنی بر اینکه تره کی نسبت مریمی از کارکنار رفته و حفیظ الله امین از امور دولت رسیدگی می نماید، بنشر رسید. هنوز نشرات تلویزیون بپایان نرسیده بود که محبوسین تازه ، همه زنها ، بمحبس آورده شد ند . فردای آن روز صبح وقت هر کی می دانست که محبوسین تازه وارد فامیل تره کی بود. چند روز بعد دريك مصاحبه مطبوعاتی ، حفیظ الله امین بجواب سوال يك خبرنگار خارجی که پرسید، تره کی چه مریمی دارد، گفت من طیب نیستم که مریمی وی رابدانم . او از طرف طبیبان معالج بدرستی تداوی می گردد. بعد از چند شب در اخیر اخبار بسیار به بی اعتنائی گفته شد، تره کی در اثر مریمی که عاید حالش بود در گذشت . بمجرد شنیدن این اطلاع فامیل تره کی ناله و فریاد بلند کرده بدشنام گفتن شروع کردند . افسران پولیس هم موقع را غنیمت شمرده به لت و کوب ایشان پرداختند .

باز بین رفتن استاد میدان بکلی برای شاگرد با وفا باصطلاح شغالی گردید. در بین محبوسین آن اشخاصیکه در قسمت آنها موافقه استاد و شاگرد حاصل بود، بدون چون و چرا بکشتارگاه انتقال داده شد ند. روی اشخاصیکه یکی ازایشان موافقه نداشتند اعدام شان بتعویق افتاده بود . اکنون شاگرد با وفا با اختیار کامل کسانی را که باین ترتیب تا آنوقت جان سلامت برده بودند ، یکی بی دیگری به کشتارگاه قوای چار زره دار کشانید . از همین لحاظ بعد از مرگ تره کی کشانیدن محبوسین بکشتارگاه دست با لا گرفت .

حفیظ الله امین باغروور کامل حکمفرمائی می کرد. دريك مصاحبه مطبوعاتی وقتی يك نامه نگار خارجی از وی پرسید، درباره امنیت شخص خود چه فکر می کند ، باتبسم بسیار مغرورانه گفت این کاررفقای من است . او در اعضای دفتر سیاسی تجدید نظر نموده اشخاص مورد نظر خود را جابجا نمود . همین که از شوروی خواست تا سفیر پوزانف را تبدیل کند، معلوم شد که مناسبات وی با آن دولت برهم خورده و سرنوشت وی معلق قرار دارد .

آخرین اقدام دستجمعی تره کی و حفیظ الله امین درازبین بردن اشخاص سرشناس این بود که بعد از ظهر يك روز افسر پولیس با طاق آمده و به اعتمادی اطلاع داد که ، شما امروز رخصت می شوید ، هرچه دارید جمع کنید و آماده باشید . او بمجرد شنیدن این احوال رنگ از رخسارش پرید و بسیار پریشان شد . ما هم حیران شدیم و باز فکر کردیم که ممکن در قسمت اعتمادی تجدید نظر بعمل آمده باشد . در همین حال سلطان عزیز ذکریا نیز به اطاق ما سرزد و با ما به اعتمادی دلداری داده و مشوره دادیم تا از اطاق قوماندان به خانه خود تماس تلفونی گرفته و این خبر خوشرا به آن ها مژده دهد . اعتمادی به اطاق قوماندانی مراجعه کرد و بعد از تقریباً نیم ساعت برگشت و گفت تلفون رخ نشد . درحوالی ساعت ۳ بعد از ظهر افسر پولیس آمد و ما از اعتمادی خدا حافظی نمودیم . من از کلکین اطاق بعقب بلاک سیل می کردم ، دیدم يك موتور کوچک روسی (ماسکوپیچ) بنزدیک دروازه توقف دارد و همین که اعتمادی از عمارت برآمد ، دونفر مردان قوی اندام که پیراهن تنبان بتن و لنگی بسر داشتند از موتور برآمدند و با او احوال پرسى کردند . سپس یکی از ایشان بکس دستی او را به تول بکس موتور گذاشت و با اعتمادی به عقب موتور نشست . شخص دومی بادیور به سیت پیشروی جای گرفته و موتور از احاطه محبس بسمت جاده عمومی، کابل - جلال آباد ، براه افتاد . محبوسین که از منزل سوم صحنه را تعقیب می کردند، دیده بودند که موتور حامل اعتمادی در قسمت پلچرخی راه سمت کابل را درپیش گرفته و نه راه سمت ماهی پررا که به کشتارگاه قوای چار منتهی می گردید . از این جریان تا اندازه خاطر ما آسوده گردید . ما با اعتمادی شفری دربین گذاشتیم و آن باین معنی که ترموز جای ویرانگاه کردیم و قرار بر این شد که روزپای واز برای ترموز نفر بفرستد و آنگاه ما می دانیم که اودر خانه خود رسیده است . روز نوبتی پای واز يك نفر پولیس که حکیم نام داشت آمد و گفت که اعتمادی برای ترموز جای نفر فرستاده است . باین ترتیب خاطر جمعی کلی حاصل گردید . چند روزی از این جریان گذشت و خانم سلطان عزیز ذکریا برای دیدن وی آمد . او گفته بود که اعتمادی بمنزل خود نیامده و هم هیچ کس نمی داند او بکجا ست . مرده و زنده مرحوم اعتمادی تا امروز نا پدید گردید و کلید خواستن ترموز هم مبهم ماند .

روزهای سرد ماه قوس سال ۱۳۵۸ برای ما زمستان دوم بود که درحبس بسر می بردیم . قوماندان دوم نیز تبدیل گردید و عوض وی يك افسر خورد رتبه اردو که از خلقی های حفیظ الله امین بود مقرر شد . آمرپولیس نیز تعویض گردید . قوماندان جدید دريك اطاق چند جلد کتابهای کمونستی را گذاشته و کتابخانه محبس را افتتاح نمود . او دربیانیه خود گفت که بهتر است شما این کتاب هارا مطالعه نمائید تا به حقیقت پی برده و بما ببینید. آمر پولیس که پیش آمد زیاد مهربانانه می کرد ، احتیاج اولی محبوسین رادرك کرده و دویایه کابین های چوبی که با بخاری گرم می شد برای جان شستن محبوسین درمیدان محبس ایستاده نمود. من بعد از تقریباً دو سال توانستم به حمام کردن بپردازم .

عنقریب سال ۱۹۷۹ بیایان می رسد و از واقعات مهم در سطح منطقه و بین المللی هما نا سقوط شاه ایران و بقدرت رسیدن خمینی است . ما، مانند کسی که در حال غرق شدن بهر خس و خاشاک برای نجات دست می اندازد، باتغیر وضع در منطقه برضد کمونیزم ، بهبود اوضاع رادرمیهن خود، امید می بردیم . متاسفانه خلاف آن ، اگر شوروی تا آن دم از گماشته گانش درملک ما حمایه می کرد، اینک بخاک ما بلشکر کشی آغاز نمود .

درروزهای اخیر برج دسمبر چند شب و روز بصورت مسلسل طیارات غول پیکر روسی از بالای محبس بمیدان هوایی کابل می نشستند و پرواز می کردند. یکی از دیگر اندیشه کنان می پرسیدیم و هیچ کس نمی دانست قصه از چه قرار است تا اینکه بزودی يك روز صبح قوماندان محبس اطلاع داد تا همه برای شنیدن بیانیۀ حفیظ الله امین بمیدان محبس جمع شویم . آواز رادیو افغانستان از طریق بلندگوهای تازه نصب شده بگوش می رسید ولی هر قدر انتظار برده شد بیانیۀ امین پخش نگردید . بالاخر قوماندان گفت که بیانیه بعد از ظهر نشر می شود. درحوالی ساعت ۳ بعد از ظهر باز همه بمیدان محبس جمع شدیم و

بازهم در ظرف تقریباً دو ساعت انتظار، بیانیه نشر نگردید. شام تاریک شده بود که دفعتهً حالت اضطرار محبس را فرا گرفت. پنجره های آهنی دهلیزها مسدود گردید ولی دروازه های اطاق ها را بازماندند. عساکر مسلح در اطراف محبس جابجا شدند. از نواحی پلچرخی و جاده کابل-جلال آباد آواز فیرهای مسلسل بگوش می رسید. ما بمشوره یك دیگر لباس های گرم راپوشیده فکر کردیم اگر واقعهً باشد که ما مجبوراً از عمارت بیرون کشیده شویم، برای دقایقی چند از سردی هوامحفوظ باشیم. از کلکین های مشرف به سمت شمال دیده شد که چند زنجیر تانک بطرف محبس روان هستند. دیری نگذشته بود که تانک ها به محبس رسیدند و در بین احاطه محبس تبادل آتش شروع شد و اما زیاد دوام نکرد. عساکر مؤظف خلع سلاح شدند و جای شان را عساکر جدید که بفارسی تاجکی صحبت می کردند، اشغال نمودند. قوماندان محبس که در بین یك بیرل خالی پنهان گردیده بود نیز گرفتار گردید. عساکر تاجکی بمحبوسین مژده می دادند و می گفتند، هیچ گپ نیست، برك آمد و فکر می کردند همه منتظر آمدن او بودند. بادیدن عساکر شوروی فهمیده شد که افغانستان مورد هجوم شوروی قرار گرفته است. در همین شب امین کشته شده و برك را روسها به اریکه قدرت نصب کردند. فردای آن تلویزیون باپخش فلم های تره کی بنشرات آغاز کرد که لحظه بعد قطع گردید. بعد از بدست گرفتن قدرت از طرف پرچی ها سرگله های شان از قید رها و در عوض غاصبین خلقی به محبس آورده شدند. در ظرف چند روز دیگر در فضای محبس نرمش قابل ملاحظه بوقوع پیوست. ژورنالستان، عکاسان و نماینده گان رادیو و اخبار بمحبس می آمدند و با هر کس صحبت می کردند. همچنان فامیلها می توانستند بدیدار وابسته گان شان بمحبس بیایند. من بعد از تقریباً دو سال بدیدن خانم و پسر موفقی شدم.

در همین حال بگوشها می رسید که بزودی محبوسین همه رخصت می شوند. چنانچه یك شب ضمن خبرها اعلان شد که مطابق صواب دید حکومت اشخاصیکه در حبس نگاه شده اند رها می گردند. دو روز بعد ازین اعلان که روز موعود بود هیأت رهائی به محبس آمد. آنچه فکر می شد که دروازه بروی همه بازمی گردد و هیچ کسی در قید نمی ماند، آنچنان نشد بلکه تعدادی منجمله اعضای حکومت جمهوریت در قید نگاه شدند. این حرکت پرچی ها در محیط انعکاس خوب نکرد و چنان تحت فشار قرار گرفتند که مجبور شدند در عمل خود تجدید نظر کنند. باین ترتیب بروز ۲۲ جدی ۱۳۵۸ دروازه محبس بروی دسته باقی مانده الی خلقی های تازه وارد و یك نفر دیگر که برك باوی مناسبات خاصی داشت، باز گردید.

دوره جمهوری در ارتباط با مردم

۱۹۷۳ الی ۱۹۷۸

نوشته آتی در کتاب "قدمهای آشتی و مسؤولیت ما افغانها" تالیف میرمن نسرین گروس بنشر رسیده است. میرمن گروس یك سلسله سوالاتی را بتفصیل مورد بحث قرار می دهند و جویا می شوند که دولت جمهوری دران موارد چه اجراتی داشته است. سوالاتی مذکور بسیار جزوار بوده و از توان این نوشته بدوراست تا بهمه آنها با تفصیل کامل جواب ارائه گردد. لذا مجموع آن سوالات در سه کتگوری آتی دسته بندی و هر یك آن بررسی می شود.

- جنگ، آشتی و برقرار داشتن آرامش در کشور

- امنیت و رفاه عامه

در اعلامیه جمهوریت آمده است که « نظام جمهوری از مردم و برای مردم بوده و مطابق به اساسات دین اسلام است » اعتماد بشخصیت مرحوم محمد داود و استقبال گرم مردم از نظام جمهوری با این اعلام فصل جدیدی در تاریخ کشور کشوده شد و دولت جمهوری در برابر وظایف بس بزرگی قرار گرفت . تمام نظام دولت باید روی این اساس که جمهوریت از مردم و برای مردم است، اعیار می گردید . ولی این نه بدان معنی که صرف دستگاه دولت با ذهنیت نوآشنامیشد بلکه مردم هم باید به آن بلدیت کامل پیدا مینمودند و میدانستند که ریاست دولت دیگر موروثی نیست و ملت است که باراده آزاد رئیس جمهور را انتخاب مینماید و همین مردم هستند که مکلفیت های هم در برابر جامعه خود بدوش دارند . همچنان مامور دولت باید پی میبرد که او حاکم نه بلکه در خدمت مردم قرارداد. نو سازی های باید در جامعه آغاز میگردد، عدالت اجتماعی برقرار، رکود اقتصادی رفع وجد و جهد در راه انکشاف و اعمار کشور دوباره آغاز می شد. خلاصه اینکه کشور در آستانه يك تحول همه جانبه قرار گرفته بود و البته پیاده کردن تمام این اساسات جمهوریت در جامعه ما که اکثر افراد آن از سواد بهره مند نیستند مستلزم وقت بود . با آن هم دولت توانست در مدت عمر کوتاه خود (پنجسال) يك سلسله اقدامات اساسی را برای زندگی نوین مردم افغانستان پایه گذاری نماید که در قسمت دیگری این نوشته از ان صحبت میشود .

جنگ، آشتی و برقرار داشتن آرامش در کشور:

از جنگ و صلح در دوره يك حکومت صحبت کردن بعقیده من موضوع را به سؤ تفاهم میکشانند زیرا کلمه جنگ برخورد باقوای اجنبی را افاده میکند و این حالت اضطرار است که در قانون تنظیم شده می باشد . در خط مش دولت جمهوری افغانستان (خطاب بمردم) چنین آمده است :

« ملت افغانستان از اقوام مختلف ولی برادر و برابر متشکل است » .

دولت این اصل مهم رامحترم شمرده و هیچگونه تبعیضی را در برابر هیچ فردی از ملت کشور ما مجاز نمی دانست . مردم افغانستان الی قبل از روز سیاه ۷ ثور ۱۳۵۷، همه باهم برادروار پهلوی همدیگر بسر میبردند. درست است که برخورد های در بین مردم بعضاً بوقوع میبوست ولی کلمه جنگ بآن اطلاق شده نمیتواند . در سیر تاریخ کشور چنین واقعات که مردم در برابر حکومت ها به جنگهای مسلحانه پرداخته اند، پیش شده است ولی اینکه مردم در مقابل همدیگر سنگر بگیرند به نحویکه وحدت ملی بخطر مواجه گردد مورد بحث نبود و لذا در دوره جمهوریت فکر آن نیز بد هن هیچ کسی خطور نمیکرد .

در تماس به حالت جاری در کشور که تصور میکنم از ان مطلب درین کتاب باشد، باید گفت که در قدم اول این حالت از عدم موجودیت يك حکومت باثبات، مستقر و ملی مرکزی چشمه میگردد. در صورتیکه يك حکومت ملی مرکزی مستقر باشد اصلاً چنین بحران و هم چنین حالتی که محرك اصلی آن دست های اجانب است ، بوجود نمیآید.

اما درین جا فکر میکنم ، مقصد از برخوردهای باشد، که در بین مردم رخ میدهد و بعضاً به مناقشات بین اقوام و قبایل منجر میشود . اسباب این جار و جنجالها و بعضی اوقات دشمنیها چیست و ریشه های آن در کدام عوامل جستجوی گردد ؟

يك بار بنیم دشمنی های فردی در افغانستان روی کدام عناصر دور میزند و چرا اصلاً بروز میکند ؟

درد بزرگ و عمده ترین عامل پسمانی چه در افغانستان و چه در سائر کشورهای عقب مانده همانا عدم سواد و تنویر افکار عامه است که در پهلوی آن ضعف اقتصاد مردم رول اساسی دارد .
چندی از عواملی که در وطن ما اکثراً باعث کشیده گی ها بین مردم میگردد بطورمثال بیان میشود :

- زمین های زراعتی و قلت آب (حق آبه) چون در اکثر مناطق کشور ما قلت آب حکمفرما است آبیاری زمین های زراعتی مربوط اشخاص انفرادی مطابق به نوبت یعنی حق آبه صورت میگیرد . بعضاً چنین واقع میشود که شخصی نوبت آبیاری شخصی دیگری را تصاحب نموده باعث جنجال و دعوا میگردد و حتی بعضی اوقات باعث قتل و قتال نیز میشود .
- تصاحب ملکیت عامه از طرف اشخاص

در مناطق ننگرهار ، کنرها و پکتیا جنگلات و در دیگر مناطقی کشور بعضاً زمین های زراعتی جز داری عامه بوده ولی از طرف اشخاص انفرادی خلاف قانون تصاحب میگردد . در سبقتجویی از هم دیگر ، اشخاص با هم تصادم نموده و چنین هم واقع میشود که قریه و قبیله مقابل هم قرار گرفته جنجال ، دعوا و سر و صدا بلند میشود .
- دعوی شفعه

در افغانستان اگر کسی بفروش جایداد خویش (حویلی و یا زمین زراعتی) اقدام میکند حسب معمول باید اول به همسایه خود مراجعه کند . در صورتیکه همسایه بخريد جایداد عرضه شده علاقه ندا شته باشد خریدار دیگری جستجو میگردد . گاه گاهی چنین پیش میشود که فروشنده جایداد بدون مراجعه به همسایه خویش در فروش ملکیت خود به شخصی دیگری اقدام میکند . ازین جاهاست که دعوا و جنجال بروز میکند . و در مناطق دوردست باعث برخوردها میگردد .
- ازدواج و انتخاب همسر

معمولاً فامیل پسر با فامیل دختر موافقه نموده و ازدواج صورت میگیرد . اما وقتاً فوقتاً چنین اتفاق می افتد که پسر و دختر پنهانی باهم موافقه نموده ولی اکثراً فامیل دختر موافق نمیشود . با آن هم دختر بخانه پسر پناه برده با اصطلاح « شنگری » میرود . در این جاست که فامیل دختر با فامیل پسر سردشمنی را گرفته و باعث جار و جنجال و جنگ و دعوا میگردد . و یا هم چنین واقع میشود که مثلاً شخصی فوت میکند و خانم جوانش را نظر بر رسم و رواج با ید برادر و یابردارزاده ولو مزدوج و یا هم صغیر باشد ازدواج کند . اگر بیوه جوان باین کار تمایل نشان ندهد همان است که سر دشمنی در بین دو فامیل آغاز میگردد .

- نامزد نمودن پسر و دختر در طفلی
دختر و پسر که در طفلی از طرف والدین برای هم دیگر وعده میشوند مکلف هستند همینکه نیمچه جوان شد ند باهم ازدواج کنند . وقتی هر دو ملتفت جان خود میشوند عدم سازش باهم باعث برخلافی ها نه تنها بین زن و شوهر بلکه بین فامیل ها نیز میگردد . من شاهد يك واقعه هستم که گمان میکنم تذکر آن بیجا نخواهد بود .

« در یکی از روزهای زمستان که در جلال آباد بودم يك زن نزد والی بعرض آمده بود و قضیه ازین قرار بود که شوهرش او را که از طفلی نامزدش بود و بعداً ازدواج کرده بود اکنون بمرد دیگری در برابر دومیل تفنگ تبدیل کرده است » و این حادثه در فامیل های شان نزدیک است به کشت و خون بکشاند .

.. میراث

گرچه حقوق میراث در دین اسلام تثبیت گردیده است باز هم این موضوع اکثراً باعث برخوردها میگردد .
این بود چند مثالی از اسباب برخوردها .

با ید تأکید کنم که عوامل متذکره اکثراً باعث اختلافات در بین افراد بوده و مصروفیت کلی واحدهای اداری، محاکم و پولیس را تشکیل میکند. یکی از دانشمندان ما گفته بود اگر سه مسئله که عبارت اند از «زن، زر و زمین» در بین نمیبود محاکم ما بیکار میماندند.

افغانستان يك کشور عقب مانده است. اکثر مردم از سواد بهره ندارند و انکشاف تنویر افکار عامه در مراحل ابتدائی قرار دارد. لذا دولت جمهوری عمیقاً توجه خود را معطوف بر آن داشت تا معارف، تعلیم و تربیه بیشتر از پیش تعمیم یابد و موسسات تنویر افکار عامه در تمام کشور انکشاف کنند. زیرا این یگانه راه بود که سراغ میشد تا مردم میتوانند علل پسمانی های خود را درک کنند، حقوق فردی و حقوق عامه شناخته شده و مورد احترام قرار گیرد.

دولت جمهوری برای تنظیم مناسبات در جامعه و بین افراد اقدامات آتی را بعمل آورد:

- قانون مدنی که در کشور ما سابقه نداشت تدوین، تکمیل و در معرض اجراء گذاشته شد. درین قانون حقوق افراد جامعه تعین و تضمین میگردد مثلاً قانون سن ازدواج و حق المهر را تعیین میکرد و پدران نمیتوانستند دختران صغیر خود را حسب دلخواه به شوهر بدهند و یا پول گزاف بحدیث طویانه طلب نمایند.

- قانون جزأ تدوین تکمیل و مورد تطبیق قرار گرفت تا افراد بدانند که در برابر کدام جرم انتظار چه جزای را داشته باشند و نشود که حسب دلخواه قاضی، مورد جزأ قرار گیرند. هم چنان مطابق بقانون، پولیس حق نداشت بدون حکم محکمه کسی را اضافه از ۴۸ ساعت تحت نظارت قرار دهد.

- توسط رسانه های تبلیغی، خبری و اطلاعاتی ب مردم توصیه میگردد تا از تعیین اسمای فامیلی که بقوم، منطقه، زبان و غیره اطلاق می شد و علائم تفرقه ازان بنظر می رسید، خود داری نمایند چه در برابر قانون همه افراد جامعه بدون تبعیض و امتیاز مساوی بودند.

- قانون اصلاحات اراضی و قانون مالیات مترقی اراضی که خاصاً حقوق دهقان را یعنی کسیکه شخصاً بالای زمین کار میکند، تنظیم می نمود و از نفوذ ملاکان که دهقان را استثمار می کردند می کاست، در معرض تطبیق قرار گرفت.

- پروژه های آبیاری و زراعتی از قبیل پروژه های نیمروز، هریرود و غیره در دست اجرا قرار گرفتند که البته استفاده کنندگان این پروژه هارا اکثراً دهاقین و زارعین کشور تشکیل میکرد.

چنانچه در بالا ذکر گردید اساس وزیر بنای پیشرفت يك جامعه را همانا سواد و تنویر افکار عامه تشکیل میدهد. در جوامع دیموکراسی یگانه حاکم امور قانون است و بس. قانون است که حقوق افراد، جامعه و دولت را تضمین میکند. افراد باید بدانند که حقوق شان را قانون چه نوع تنظیم نموده است. آنها باید بدانند که در برابر يك دیگر و در برابر جامعه چه مکلفیت های دارند. آنها باید بدانند که وظایف دولت در برابر ایشان چیست و ایشان در برابر دولت چه وظایفی را بدوش دارند. آنها باید از حقوق خود آگاهی یابند و این معمول وقتی برآورده شده میتواند که سواد تعمیم یافته و تنویر افکار عامه انکشاف قابل ملاحظه کرده باشد. از همین لحاظ دولت توجه عمده خود را معطوف بدان داشت تا معارف، تعلیم و تربیه و تعلیمات عالی تعمیم و تنویر افکار عامه انکشاف یابد.

در پلان هفت ساله انکشافی (حجم مجموع پلان بر بیش از چهار میلیارد دلار بالغ میگردد که بتناسب شرایط مالی افغانستان خیلی زیاد بود) در سر تا سر کشور احداث مکاتب ابتدائی و عالی به پیمانۀ زیاد تا جائیکه امکانات موجود بود، جاداده شده بود. در چوکات تعلیمات عالی اساس گذاری پوهنتون هرات و توسعه پوهنتون جلال آباد در نظر گرفته شده بود. مدارس دینی که تا آن وقت از طرف اشخاص انفرادی اداره میگردد، جزئ معارف دولت قرار گرفتند. همچنان انکشاف و وسایل تنویر افکار

عامه از قبیل موسسات نسوان ، کورس های سواد آموزی و غیره جای بخصوصی را در پلان انکشافی اخذ نموده بود ند. این بود قدم های که دولت در راه آرامی، فهم ورفاه مردم اساس گذاری نموده بود و اگر این اقدامات همه با فرصت کامل به پایه اکمال رسیده میتوانستند به یقین کمتر وقایع در جامعه و بین افراد رخ میداد که باعث برهم خوردن صلح و سلم میگردد.

امنیت ورفاه عامه

تا مین امنیت از وظایف دولت شناخته شده بود . دولت مکلفیت داشت تا امنیت رادر سراسر کشور طوری تأمین نماید که جان و مال مردم بدون استثناء در هر نقطه کشور که قرارداد داشت از دست برد، محفوظ باشد و بدارائی عامه صدمه وارد نگردد.

بی جا نیست اگر چند کلمه در قسمت دارائی عامه و دارائی انفرادی تذکر داده شود :

در دوره جمهوری اقتصاد کشور طوری تنظیم شده بود که همه سرمایه گذاری ها تاجا یکه مصارف هنگفتی را ایجاب میکردند و رفاه عامه را در برداشتند و توان آن از طرف سرمایه داران انفرادی بدور بود، از طرف دولت بدوش گرفته میشد، مانند احداث جاده ها، میدان های هوایی، فارم های زراعتی، پروژه های آبیاری، احداث دستگاه های تولید برق ، شفاخانه ها، پروژه های صنعتی عام المنفعه و غیره که همه دارائی عامه پنداشه میشد ند.

برعلاوه دولت نظر به احتیاجات مردم مواد اولیه ضروری را مانند شکر ، گندم، پترول و غیره وارد نموده و با سبسی با اختیار مردم قرار میداد تا مردم کم عاید توان خرید را داشته و موازنه نرخها در بازار برهم نخورده باشد.

احداث دستگاه های کوچک صنعتی، تأسیس شرکتهای نساجی، صدور و ورود امتعه و اموال استهلاکی، و غیره در چوکات سرمایه گذاری های انفرادی انجام میافت که دارائی های شخصی را تشکیل میکرد .

برعلاوه دولت در شرکت های عمده مثلاً شرکت هوایی آریانا، در پهلوی سرمایه گذاری های خصوصی سهیم میگردد تا منافع عامه حمایه شده میتوانست .

در جوامع دیموکراسی قانون است که نظم امور را در دست اجراء گرفته و حقوق عامه و فردی را تنظیم مینماید. دولت جمهوری با تصویب قانون اساسی حقوق عامه و حقوق فردی را در کل و قوانین متمم آن در جزو تعیین نموده بود .

اقامت اشخاص در هر نقطه کشور که خواست شان میبود، سفر به خارج از وطن، محرمیت پسته، محرمیت مخاربه، محرمیت حسابهای بانکی، خرید و فروش ملکیت شخصی، حق کار و غیره از حقوق فردی شناخته میشد و مطابق بقانون از تجاوز محفوظ بود . حفاظت و حراست دارائی های عامه از وظایف هر شخص پنداشته میشد .

برای تنظیم امور مردم ناشی از عوامل برخلافی ها که در بالا ذکر گردید قانون ولایات تصویب و در معرض اجراء قرار گرفت .

- وزارت داخله و پولیس با واحدهای اداری آن از قبیل ولایات، لوی ولسوالی ها، ولسوالی ها و علاقه داری ها وظیفه داشتند امور مردم رارسیده گی نمایند.

- وزارت عدلیه و محاکم عدلی وظیفه دار بودند تا عدالت برقرار گردد. حل موضوعات قابل اختلاف تا وقتیکه جرم واقع نشده بود، در قدم اول در جرگه های محلی و ولایتی که ریش سفیدان ورو شناسان و در صورت لزوم نماینده حکومت (نظر به اهمیت موضوع از والی تا علاقه دار) دران شامل بودند، مورد مذاکره قرار گرفته و قضیه فیصله میشد و به اصطلاح طرفین جنجال با هم آشتی میکردند. اگر طرفین مناقشه به مصالحه جرگه قناعت نداشتند آنگاه دعوی به محاکم عدلی کشانیده میشد و فیصله محکمه البته برای جانین قضیه قابل تطبیق بود.

حق شخص را صرف خود شخص می‌توانست ببخشد. تصرف در حق عامه مجاز شناخته نمی‌شد. حکومت می‌توانست آنچه را ببخشد که قانون حد و حدود آن را تثبیت نموده بود و دران رفاه مردم مضمّن می‌بود.

مثلاً یکی از اقدامات حکومت که اضافه از شصت هزار نفر را از جنجال و سرگردانی خلاص نمود در پایان توضیح می‌گردد: «در طول مدت تقریباً پنجاه سال قبل از ۱۳۵۵ یک مقدار باقیات نقدی و جنسی دولت ذمت اشخاص مختلف طلب مانده بود. این باقیات در ادوار مختلف و حکومت های مختلف در دفاتر نقل گردیده و مامورین تحصیلی حسب ایجاب وظیفه و یامامورین بی انصاف غرض سوء استفاده باقیده و یا ورثه وی را جلب نموده مخصوصاً در اطراف دوردست باعث سرگردانی افراد می‌گردیدند ولی حساب باقیات نظر بعوامل گوناگون فیصله نمی‌رسید. در اثر بررسی حکومت جمهوری معلوم گردید که باقیات متذکره غیر قابل حصول بوده و بجز از سرگردانی مردم حاصلی دیگری دربر ندارد. لذا حکومت فیصله نمود که تمام باقیات دولت ذمت اشخاص که مجموع آن از بیست هزار افغانی تجاوز نکند بخشیده شود.»

چون دولت جمهوری، دولت مردمی بود لذا همه افراد افغانستان در برابر قانون یک سان بودند یعنی تطبیق قانون در برابر هر شخص بدون تبعیض و امتیاز قطعی بود. دولت با اساس پرنسپ های جمهوری هیچ گونه نفوذ ملاکین، خان، ملک و اشخاص مذهبی را مورد قبول قرار نداد. دولت میکوشید تا بلاخره مردم از قید استعمار رهائی یابند.

آشتی ملی و حکومت آینده

بحران امروزی در کشور ما ناشی از تخریب های است که کمونست ها با استفاده از ان میخواستند ملت ما را در قید چنگال کمونیزم قرار دهند. تاریخ وطن ما نشان میدهد که مردم ما همیشه در صلح و سلم باهم دیگر بسر برده اند و در مقابل تجاوز بیگانگان متعهداً از ملک خود دفاع کرده اند. بسیار کم سراغ میشود که مردم در اثر تفاوت های نژادی، لسانی و یا منطقی بصورت مسلحانه در برابر هم قرار گرفته باشند. ولی از اختلافات مسلحانه اقوام و قبایل در برابر حکومت ها زیادت درج تاریخ است که اسباب آن هم تحریکات بیگانگان پنداشته میشود مانند جنگ ملای لنگ، اغتشاش بچه سقا و آخرین آنها اغتشاش کنرها که در سال ۱۳۲۷ بوقوع پیوسته بود. تقریباً الی دهه دوم قرن بیستم اکثرنا آرامی ها در مقابل حکومت در عدم فهم مردم برای امور انکشاف در کشور قابل سراغ است مثلاً مردم مناطق دوردست خوش نبودند که در حوزه های شان سرکها احداث گردد، خطوط مخابرات تمدید یابد و یا هم مکاتب و موسسات صحی بکار انداخته شوند. آنها فکر میکردند با این اقدامات حکومت محرمیت محیط زندگی ایشان برهم میخورد.

کمونست ها به پیروی از سرخط انگلیسها که «تفرقه انداز و حکومت کن» تفاوت های لسانی، منطقی، نژادی و قومی را در بین مردم ما به شدت بمیان کشیده و آتش اختلافاترا شدیدتر دامن زدند. ولی با آنها مردم بدون در نظر داشت همه این تفاوت ها دست بهم داده جهاد افغانستان را بیروزی رسانیدند و قوای شوروی را شرمسار آوارز خاک خود بیرون راندند. جهاد افغانستان جهاد مردم افغانستان است و از ان کسی انکار کرده نمیتواند.

آنچه بعداً واقع شده است همه شاهد آن هستیم که البته عوامل سیاسی و دخالت بیگانگان بعقیده من عمده ترین اسباب آن شمرده میشود.

اگر همین امروز مقامات بین المللی اقدام نمایند تا دخالت بیگانگان از ملک ماقطع گردد بیقین کامل وطن ما با یک گام بزرگی بطرف صلح نزدیک خواهد شد. اکنون موضوع آشتی ملی بحیث یک مشکل در برابر ما قرار گرفته است و این وقتی بررسی شده می‌تواند که یک حکومت ملی مطابق بخواست مردم استقرار یافته باشد.

من برای بوجود آمدن همچو یک حکومت نسخه جدیدی عرضه کرده نمیتوانم بجز اینکه تطبیق طرح اعلیحضرت محمد ظاهر شاه سابق افغانستان را تأیید نمایم.

در مورد گله مندی ها باید گفته شود :

در جهان تا امروز، حتی در دیموکراسی‌های پیشرفته، هیچ نظام سیاسی سراغ نمیشود که عاری از تنقید و گله مندی‌ها قرار گرفته باشد و یا بگیرد. باید دانست که تنقید و گله مندی بحیث يك نظر قبول شده میتواند و بس و نظریات در موارد مختلف متفاوت هستند. جمهوریت در کشور ما سابقه نداشت. این نظام باید جوان میشد و در رسیدن به هدف طی طریق مینمود تا تجارب کافی را حاصل میکرد. بدون شك در پیمودن این راه مشکل نارسائی های رخ دادنی بود. در دولت جمهوری منافع ملی و منافع عام بالا تر از منفعت شخص قرار داشت. بیقین کامل اکنون گله مند کسانی هستند که منافع شان در برابر منفعت عامه متضرر گردیده است. دولت جمهوری عبارت از یکد ستگاه بود که بشمول گله مند ها همه شامل آن بودیم لذا نمیشود خود را از آنچه خوب شد ستایش و از آنچه خراب شد، گوشه کنیم. مشولیت ما در برابر جامعه ما از ما دور نمی شود. کینیدی در یکی از بیانات خود گفته بود :

« سوال درین نیست که وطنم برای من چه کرده بلکه سوال درین است که من برای وطنم چه کرده ام » ؟

یقین دارم مردم ما بادرک اهمیت وحدت ملی و احساسات که در برابر آن دارند و با اعتمادیکه در یک حکومت ملی و مردمی که عاری از هرگونه تبعیض و امتیاز باشد در یک جریان آشتی ملی از هیچگونه مساعی و از خود گذری دریغ نخواهند کرد. حاکمیت ملی حاکمیت ملت است و مصالح ملی بالاتر از همه چیز قرار دارد. يك حکومت ملی میتواند صرف با مراعات این اصول اعتماد مردم را جلب کند. بآرزوی برقراری هر چه زودتر صلح در کشور.

مکاتبه با بنا غلی سید قاسم رشتیا

مکتوب اول : دسمبر ۱۹۹۶

شاغلی محترم سید قاسم رشتیا

شما روز ۲۷ دسمبر سال ۱۹۹۶ از طریق رادیو صدای امریکا بحیث مهمان در پروگرام میزمدور بحواب سوالات شنونده گان در موضوع «هجوم شوروی بر افغانستان» میپرداختید. در مقدمه سخن شما مسؤول بحران امروزی کشور ما افغانستان را اعلام نظام جمهوری تاریخی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ هجری شمسی دانسته و آنرا يك نظام لرزان و نا استوار خوانده اید و می گوئید سقوط نظام ۲۵۰ ساله شاهی چشمه این همه بحران تلقی میگردد و اما اینکه چرا نظام شاهی بسقوط مواجه گردید سکوت اختیار می کنید.

شما از جمله مؤرخین کشور ما بشمار می روید و يك مؤرخ وظیفه و مسؤ لیت دارد تا وقایع را حتی الا مکان قرین به حقیقت درج نموده تا باشد که نسل های آینده از جریانات کشور به آگاهی درست دستیابند.

در سال ۱۹۶۳ میلادی قانون اساسی جدید در افغانستان تسوید و جهت منظوری به لویه جرگه تقدیم گردید. ضمن مذاکره روی مواد مندرج مسوده قانون و قتی بحث روی ماده ۲۳ یعنی فامیل شاه صورت میگرفت شما متن مندرجه ما ده متذکره را نا کا فی دانسته اظهار کردید که مفهوم فامیل در محیط ما وسیع بوده پسران کاکای پادشاه و شوهران

خواهران وی نیز باید جزو کسانی قرار گیرند که در آینده نتوانند درامو سیاسی فعالیت کنند. مرحوم اعتمادی یگانه شخصی بود که باین امر عدم موافقت خود را اظهار نمود، چه او ملتفت بود باد بکدام سو میوزد.

با تصویب متن این ماده دو نفر اشخاص مدیر و سیا ستمداران با تجربه کشور یعنی مرحومان محمد داود و محمد نعیم در انزوا قرار داده شدند در حالیکه افغانستان به خدمات ایشان در آستانه تحول سیاسی سخت احتیاج داشت. باین ترتیب پادشاه افغانستان دو نفر از همکاران، مشاوران بسیار ورزیده با دردمند و صمیمی خود را از دست داد. چنانچه در بعضی از حلقهها همان وقت گفته می شد نظام شاهی که با لای سه پایه استوار بود اکنون دیگر به يك پایه ایستاده است.

در ده سال بعد آنچه در کشور می گذشت برای افغانستان سرنوشت ساز بود:

عدم تطبیق درست قانون اساسی، گرچه در آن چه در عمل و چه در نظر صلاحیت ها و مسؤلیت ها متوازن نبودند، سؤ استفاده ها از خلاهای قانونی، تعبیرهای غلط مواد قانون بفتح شخص و بازیهای سیاسی، کشور و نظام آن را هر روز بیشتر به بی ثباتی میکشانید. حکومتها میرفتند و میآمدند، مامور و وکیل در منفعت جوئی بجان همدیگر و هردو بجان مردم بی چاره می افتیدند. ترورهای سیاسی دست بالا میگرفت و هرج و مرج دیگر جزو زندگی روزمره گردیده بود. رشوه و رشوه ستانی دیگر حد و حدودی را نمی شناخت، حتی سفر به حج که خانه خداست در معرض خرید و فروش قرار می گرفت. قاچاق و قاچاق بری عواید دولت را قلیل و قلیلت می ساخت.

در نتیجه پلان های انکشافی به سقوط مواجه شد، سطح بی کاری بالا رفت عواید مردم تنزیل نمود و سطح زندگی ازان چه بود، پایانت آمد. همه این عوامل باعث گردید تا دار و دسته خلق و پرچم از یکطرف و اخوانیها از جانب دیگر ازین جریان هریک بفتح خود و بفتح جیره دهنده گان خود سؤ استفاده نموده زمینه را برای گسترش آرزو و آمل شوم شان هر چه بیشتر تیره و تیره تر سازند.

قانون احزاب موجود نبود ولی کمونست ها در چوکات منظم حزبی که از مسکو رهبری میشدند سر تا سر کشور زهر فشانی می کردند و نعره های ببرک، انا هیتا و غیره که انتخاب شان با پول گراف از مسکو تمویل می گردید، از تالار ولسی جرگه ساعت ها و روزها از طریق رادیوی دولت به تمام کشور پخش می شد ولی عواقب آن یا درک نمی شد و یا اینکه قصداً دولت به بی ثباتی کشانیده می شد.

مردم دبتر تاریخ کشور ما مرحوم محمد داود که جز ترقی و تعالی افغانستان آرزوی دیگری نداشت با بسیار خاطر پریشان ناظر این اوضاع بود و میدید که چگونه شیرازه کشور هر روز بیشتر از هم میپاشد. لذا برای اینکه از یک حادثه تاریک در تاریخ کشور ما همچو کودتای ۷ ثور جلوگیری شده باشد سررا بکف گرفته نجات کشور را در اعلام نظام جمهوری سراغ نمود که مردم همه ازان استقبال شایانی بعمل آوردند. چون نظام شاهی دیگر ثبات نداشت این تحول تاریخی بدون خونریزی انجام پذیرفت.

اینکه شما آن مرد با ایمان، صادق به مردم و وطن و یک مسلمان واقعی را در سقوط نظام شاهی با همدستی با کمونست ها (نوشته های نشر شده شما) متهم میسازید، ظلم است در حق شخصیت آن مرحوم که هیچگاه منفعت ملی را با سازگاری های سیاسی مورد بازی قرار نداده است. مثال واضح هما نا ملاقات اخیر آن مرحوم در کرملین در سال ۱۹۷۷ میلادی با برژنف است که در تاریخ قصر کرملین سابقه ندارد (به ضمیمه توجه کنید). برژنف فهمید که با همچو یک شخصیت ملی که منفعت مردم و کشورش نزد او با لاتر از هر سازگاریهای سیاسی قرار دارد مشکل است کنار بیاید. لذا روسها بران شدند تا فعالیت های اجیران خود را که در ده سال اخیر نظام شاهی در افغانستان ریشه دوانده بودند، تشدید بخشند.

نتیجه همان شد که تاریکترین ورق تاریخ کشور ما با کودتای شوم ۷ ثور آغاز گردید.

برقراری نظام جمهوریت بتاريخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی توانست واقعه همجو کودتای ۷ ثور را بتعویق اندازد ولی چون ریشه آن در هرج و مرج ده سال اخیر نظام شاهی قابل جستجو است ، ازان جلو گیری بعمل آمده نتوانست . زیرا آن زمان بود که زمینه را برای فعالیت های دارودسته خلق و پرچم از يك طرف و برای فعالیت های تریبه دیدگان کمپ های تروریستی لیبیا ، فلسطین وپاکستان از طرف دیگر بیش ازپیش مساعد ساخته بود . سوال این است که اگر نظام جمهوری اعلام نمی گردید آیا بازهم از واقعه همجو کودتای ۷ ثور جلوگیری شده می توانست ؟ جواب این سوال به یقین کا ملنظر به دلایل ذکر شده منفی است .

گرچه عمر نظام جمهوریت در افغانستان از پنج سال بیش نبود و گرچه دران نظام کوتاهی های وجود داشت و اشتباهاتی رخداد ، لکن در همین مدت کوتاه نظم و ثبات درکشور قایم گردید ، امنیت سرتاسری برقرار شد ، قانون مدنی ، قوانین ریفرم اراضی و مالیه مترقی ، قانون ولایات و یک سلسله قوانین دیگر که در نظم اجتماعی واداری درکشوراهمیت به سزای داشتند ، تسوید ، تصویب و درمعرض اجراء قرارگرفت . پلان ۷ ساله انکشافی متکی بر زیربناهای که در پلانهای انکشافی پنج ساله اول و دوم تحقق یافته بود و مصارف ۱۸۰ میلیارد افغانی را احتوا میکرد تکمیل گردید . حیثیت و اعتبار افغانستان در مجامع بین المللی اعاده گردید چنانچه منابع مختلف مالی برای سهمگیری در پلان ۷ ساله انکشافی اظهار آمادگی نمودند .

درچوکات پلان های انکشافی در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ هجری شمسی به بیش از ۲۲ میلیارد افغانی سرمایه گذاریها صورت گرفت . سطح بیکاری تنزیل نمود و سویه زندگی متناسباً بالارفت . عواید دولت دراخیر سال ۱۳۵۶ به اضافه از ۱۳ میلیارد افغانی و ذخیره اسعاری آن به بیش از پنجصد میلیون دالر بالغ میشد که این بذات خود درتاریخ کشور هیچگاه سابقه نداشته است . اولین اقدام روسها بعد ازتهاجم شان انتقال همین ذخیره اسعاری افغانستان به بانک مسکو بود . شما می بینید که نظام جمهوری استوارتر بود ازآنکه نظام شاهی درده سال اخیر بدان مواجه بود .

محترم وزیر صاحب !

ما همه عنصری بودیم ازعناصردستگاه دولت و ما همه درآبادی و برپادی آن به نحوی از انحاء سهم بودیم . لذا دوراز انصاف خواهد بود که خوبی های آنرا بخود و خرابی های آنرا به دیگران حواله نمایم . سردار شهید مرحوم محمد داود از جمله اشخاص بزرگ تاریخ ما به شمار می رود ، او شخص با تقوا ، سیاستمدار مدبر و یک شخصیت ملی بود که منافع علیای کشور را بالاتر از هرچیز حتی حیات اولاد خود قرار داده بود چنانچه خود و اولاد خود را درهمین راه قربان نمود .

ازشما انتظار نمی رود شخصیت مرحوم محمد داود را در روشنی نظرها قرار دهید ولی آن شخصیت ملی را متهم به این و آن نمودن ، ظلم است در حق قضاوت مردم . بگذارید مردم قضاوت خودرا صادرنمایند . قضاوت سالم مردم افغانستان را نباید تخمین غلط نمایم . ایشان همیشه از بزرگان ملی و ازخدمت گذاران حقیقی وطن خود قدردانی نموده اند . تاریخ ما امروزبنام های میرویس نیکه ، احمد شاه درانی و وزیرمحمداکبر خان افتخار دارد .

جریان حوادث در ۱۸ سال اخیر که بخون جان مردم ما تمام شده است این توانائی را به ایشان می دهد تا تشخیص کنند که خدمت گذاران واقعی کشور چه کسانی بوده اند .

به آرزوی اینکه مردم ما هرچه زودتر ازین روزهای تیره و تاریک تاریخ کشور ما رهائی یابند.

نا گفته نماند که محرك و بانی يك تحول سیاسی درکشورشخص مرحوم محمدداود بود که برایتحقق پذیرفتن آن از وظیفه صدارت عظمی کنارفرت . پلانهای پنجساله اول و دوم انکشافی وضع اقتصادی افغانستان رابهبود بخشیده و وقت آن

رسیده بود تا در بهبود وضع اجتماعی و سیاسی نیز توجه بعمل آید. لذا مفکوره آوردن يك ديموکراسی متوازن و موافق بحالت اجتماعی جامعه مادرمسوده ابتدائی يك قانون اساسی از طرف آن مرحوم بحضور اعلیحضرت پادشاه افغانستان تقدیم گردید (مکتوب عنوانی پادشاه در مطبوعات و رادیو بمناسبت اولین سالگرد نظام جمهوری بنشر رسیده است).

جواب بناغلی رشتیا: ۱۳ / ۱ / ۹۷

هموطن و همکار محترم انجینر عبدالکریم عطائی

نامه مملو از احساسات پاک و طندوستی و حقیقت جوئی شمارا گرفتم از خواندن آن بخود با لیدم که الحمد لله امروز در وطن ما جوانان شجاع و راستکاری وجود دارند که در پی دریافت حقایق و رد تلقیات نادرست بزعم خود صرف مساعی می نمایند.

در مورد تبصره کوتاه من در میزمدور صدای امریکا هر چند نظریه راکه در رابطه به کودتای سرطان ۱۹۷۳ ابراز داشته ام بیان يك واقعیت تاریخی است اما در آن از مرحوم سردار محمد داود اصلاً نام نبرده ام صرف آن واقعه را از دیدگاه تاریخ تحلیل نموده بودم زیرا مقام ایشان از لحاظ شخصیت، و طندوستی و خدمات ارزنده که در طول عمر خویش بوطن و وطنداران نموده اند نزد من و دیگر اشخاص واقع بین ثابت و قابل احترام میباشند. اگر ضیق وقت مانع نمیشد در همان گفتار نیز از این صفات ایشان ذکر میکردم اما اصل واقعه یعنی کودتا بمقابل يك نظام قانونی و دارای سلطه و ثبات کامل علاوه از اینکه در هر کشوری که باشد يك عمل نکوهیده بشمار میرود. تاجا یکه بتاریخ تعلق دارد تاریخ وقایع را از روی نتایج و پیامدهای آن ارزیابی میکند که در قسمت کودتای سرطان نتایج و عواقب آن از همان وقت تا امروز واضح و روشن است و هنوز افغانستان و افغانها بدر (عدم هویت) و (عدم مرکزیت) دوچار بوده ازان رنج میکشند که نتیجه از بین رفتن نظام کهن و قطع ریشه های عمیق و کثیر آن در جامعه میباشد. فراموش نباید کرد که در دو نیم قرن گذشته بزرگان افغانستان که شما هم از بعضی از آنها نام برده اید شالوده يك نظام قوی و متین و با مرکزیت را گذاشته بودند که پس از مؤسس اولی آن دیگر زمامداران هر يك خشتی برین بنا علاوه کرده اند تا اینکه در نیمه دوم قرن بیست شکل يك نظام قابل قبول و با ثبات عرض اندام نمود و هر روز قدمهای نوین در راه رشد و بهبود آن برداشته میشد که یکی از آخرین معماران این بنای ارزشمند خود سردار محمد داود بود که در دوره های ماموریت های مختلف مخصوصاً دوره صدارت خویش قدمهای استوار و بیسابقه در راه تحکیم و انکشاف این نظام برداشته بود. ازین رو از بین بردن این درخت کهن سال که ریشه های آن در اعماق تاریخ و عنعنه جامعه ما در سرتاسر کشور اخذ موقع کرده بود واقعاً مردم افغانستان را در يك (خلأ هویت) قرارداد که مساعی ما بعد خود سردار نیز نتوانست آن خلأ را پر نماید و نظامیکه محض با پشتیبانی حکومت عسکری بپا ایستاده بود و پشتوانه مردمی نداشت با ندک تکان در نصف يك روز از هم پاشید و همان مصیبتی که بقول شما برای جلوگیری از این اقدام ضعیف (کودتا) بعمل آمده بود بسرعت و سهولت بیشتر بر افغانستان نازل گردید.

در اینکه نیت سردار در اساس نیک و بخیر مملکت بوده شکی نیست اما وسیله که برای اجرای آن انتخاب کرد یعنی همدستی با کمونست ها که در حقیقت خطر واقعی را برای کشور، خود آنها تمثیل میکردند درست نبود این حقیقت از ترکیب شورای انقلابی و ترکیب کابینه که نصف آنها را پرچمی ها تشکیل میدادند و انتخاب والی ها، قوماندان های عسکری و حتی ولسوال ها بخوبی آشکار بوده و قابل تردید نیست اگرچه شما آنرا بسکوت گذشتانده اید اما کتاب دکتور حسن شرق جریان و تفصیل کامل آنرا ارائه نموده است. ازین رو میتوان ادعا نمود که اقدام کودتا بهر نیت و مقصدی که بوده از نقطه نظر خیر و مصالح حال و آینده مملکت يك اشتباه بوده است. اما اشتباه جزء زندگی انسان است و هیچ فردی از

سهو و خطا بری بوده نمیتواند البته اشتباه اشخاص متناسب بامقام و نفوذ آنها در جامعه است ولی درهیچصورت يك اشتباه مقام و منزلت و خدمات گذشته يك فردرا ازبین برده نمیتواند چنانچه نا پولیون بوناپارت با وجود اشتباهات بزرگ هنوز درنزد مردم فرانسه و جهان مقام برجسته دارد. ازینرو سردار محمد داود و خدمات طولانی و قیمتداراو و احساسات وطندوستی سرشارش که يك صحنه آن همان برخوردارتاریخی کرملین است شما بآن اشاره کرده اید هرگز ازبین رفته نمیتواند و من این واقعبت را درخاطرات خود چندین بار با امثله آن ذکر کرده ام که امید است بزودی نشر گردیده این طرزتلقی را که نزد شما پیداشده رفع نماید.

شما در جریانات لویه جرگه ۱۹۶۳ از بحث بر ماده ۲۳ قانون اساسی تذکر داده اید خود شما شاهد بودید که بجز مرحوم اعتمادی هیچیک از اعضای جرگه که تعداد آنها به ۳۳۰ نفر میر سید با اینکه هیچگونه فشار و اجبار در اظهار رای در مجلس وجود نداشت يك نفر دیگر باین ماده و الفاظ آن مخالفت نکرد و این نمایانگر آنست که در آن وقت مردم افغانستان خواهان بمیان آمدن دیموکراسی و آزادیهای مربوطه آن و مخالف تمرکز قدرت بدست افراد معین بودند و تذکرات من هم کدام جنبه شخصی نداشته بلکه برای هموار شدن راه برای نظام دیموکراسی بوده که قانون اساسی برای تأمین ارزش های آن ترتیب یافته بود ورنه چنانچه اشاره کردم من به هر دو بزرگوار احترام و بوطن دوستی ولیاقت و کاردانی شان عقیده راسخ داشته و دارم.

شما نوشته اید که برقراری جمهوری توانست واقعه همچو کودتای شورابه تعویق بیندازد و سوال کرده اید که اگر نظام جمهوری اعلان نمی گردید آیا باز هم از واقعه همچو کودتای شور جلوگیری شده میتوانست ؟

تاجا يکه اوضاع سالهای اخير دوره شاهی و اسناد انتشار یافته دولت شوروی مورد مطالعه قرار داده میشود در آن وقت زمامداران مسکومفکوره مداخله مستقیم و فوری را در افغانستان پیش خود قایل نکرده بودند و صرف بوسیله گماشتگان خود (کمو نست های محلی) از طریق مبارزه پارلمانی میخواستند جای پای در آینده نسبتاً دور در افغانستان باز نمایند و اگر چنانچه قانون اساسی بدرستی تطبیق میشد و قانون های متمم (احزاب و اجتماعات) نافذ گردیده از طریق قانون جلو فعالیت های خلاف قانون کمونست ها گرفته شده و در يك مدت معقول احزاب میانه رو ملی در جامعه رشد می یافت با غلب گمان کمونیزم تاسالهای دراز مجال انکشاف تا درجه ادعای قدرت راپیدا کرده نمیتوانست و از طرف دیگر درین فرصت بطوریکه در دوره انتقال فیصله و اقدام شده بود منابع امدادی متنوع و انحصار بالفعل شوروی قطع و بکشورهای دوست دیگر انتقال میافت . طبیعی است که موقعیت سیاسی افغانستان تدریجاً در بین جهان آزاد تحکیم یافته شوروی را آنطوریکه برایش زمینه فراهم شد ترغیب نمیکرد اما با روی کار آمدن جمهوریت و باز شدن بازهم بیشتر دست شوروی در امور افغانستان و انزوای سیاسی کشور ما طبعاً شوروی هارا بفکر استفاده از فرصت و پیش آوردن پلان های طویل المده شان تشویق نمود. البته ملتفت شدن سردار محمد داودخان بزیاده روی روسها و عکس العمل مردانه او تاریخ کودتا را نزدیکتر ساخت .

درباره لوزان بودن نظام جمهوری که شما آنرا رد نموده اید همینقدر کافیت گفته شود که بعد از واقعه پنجشیر و تصفیة قسمی عناصر کمونست ازدستگاه ، کشف اجساد و کشتگان درده خداداد، ترور وزیر پلان (که تا اخیر رژیم هویت حقیقی مجرم مجهول مانده مورد مجازات قرار نگرفت) و در ماهای اخیر بحران کابینه که در آن يك عده از وزراء بر تصمیمات وپالیسی رهبر علناً بمخالفت قیام نمودند و تلاشهای عجولانه برای جلب پشتیبانی کشورهای اسلامی و با لایحه قتل میر اکبر خیبر و تظاهرات خیابانی غیرمجاز کمونست ها و گرفتاری بی ترتیب سران آنها . . . همه اینها اگر شاهد لوزان بودن رژیم تلقی شده نتواند دلیل برای نظم و ثبات آن هم محسوب گردیده نمیتواند .

شما از امنیت سراسری در دوره جمهوریت تذکر داده اید . بلی امنیتی که تحت رژیم (نظامی حکومت عسکری) بلا وقفه

وسلب تمام آزادی های فردی بشمول آزادی بیان و قلم و مسافرت و حتی حق خرید و فروش جایداد شخصی و استفاده از دارائی های بانکی اشخاص تا مین گردد کارآسانی است . امنیت واقعی چنانچه شاهد آن بودیم در دوره باصلاح دیموکراسی قلابی بود که يك توریست زن میتوانست با موترسایکل تنها از یکسرتا دیگر سر افغانستان مسافرت نماید و کسی مزاحم او نشود و این يك واقعیت است که شما ازان انکار نخواهید کرد.

در مورد افزایش عواید و ذخایر اسعار باید در نظر گرفت که رشد نسبی عواید سالیانه از سالیان دراز خصوصاً پس از آغاز پلانگذاری انکشافی يك امر نورمال بوده و سال بسال مراحل ارتقائی خود را می پیمائید بر علاوه فروش گاز که در سالهای اخیر بعواید دیگر افزود شد و اسعاریکه کارگران افغان از ایران و کشورهای خلیج بدست می آوردند و از طرف دیگر ملی شدن بانکها مخصوصاً تصرف شدن سرمایه و ذخایر بانک ملی و بانک صنعتی عوامل دیگری این افزایش ها بشمار میرود.

جناب انجنیر صاحب، من در نوشته های خود عموماً از هر قسم مبالغه گوئی و قضاوت های یکجانبه و هتک حرمت اشخاص بالخاصه شخصیت های ملی همیشه احتراز نموده ام انشاء الله مطالعه خاطر اتم تا اندازه زیاد این واقعیت را بشما آشکار خواهد ساخت . بادعای ختم مصائب امروز و سر بلندی مردم نجیب افغانستان با احترام .

مکتوب دوم : فروری ۱۹۹۷

محترم وزیر صاحب شاغلی رشتیا

نسبت دوری از سویس نتوانستم بیشتر از این از گرفتن نامه شما و از حسن نظر که نسبت بمن ارزانی فرموده اید، اظهار امتنان نمایم . در نوشته من وزن سخن روی شخصیت های دو بزرگوار مرحومان محمد داود و محمد نعیم بود که يك عمر در راه اعتلای کشور از هیچگونه از خودگذری و فداکاری دریغ نکرده اند. اینکه شما بحیث مؤرخ و صاحب قلم توانای کشور ما شخصیت و خدمات ایشان را درج یاد داشت های خود نموده اید دل بر واقع بینی شما می باشد. امید دارم يك جلد از این یاد داشتها را با او توگرام شما دریافت نمایم .

مرا عقیده بر این است که کاوش در گذشته درد امروزی کشور ما را دوا نمیکند و نمیخواهم بادوام این مکاتبه وقت گرانبهای شما را تلف کرده باشم . ولی قبل از ختم کلام میخواهم جهت مزید معلومات و یاد آوری ، نقاط آتی را که در نامه شما بآنها اتکاء گردیده است، تذکردهم :

۳۳۰ نفر اعضای لوی جرگه . . . فشار و اجبار در اظهار رای

در جریان لویه جرگه طبق هدایت اعلیحضرت برای انتقال آواز از تالار سلامخانه به داخل ارگ ترتیبات تخنیکی گرفته شده بود تا ایشان جریانات مجلس را تعقیب کرده بتوانند. برای این منظور بالای میز آلات تخنیکی يك پایه میکروفون مقابل يك عدد لود سپیکر قرار داشت و میز در نزدیک قطار و کلا گذاشته شده بود.

محمد نوروز خان که شخص زرنگ و کنجکاو بود از همکار تخنیکی پرسید، آن میکروفون برای چیست ؟ او بدون درنگ جواب داد که این میکروفون آواز را برای پادشاه میرساند . محمد نوروز خان لحظه مکث نموده بعداً موضوع را بنفر پهلویش بیان نمود و همینطور در ظرف کمتر از ده دقیقه همه اعضای لویه جرگه میدانستند که پادشاه شخصاً جریان مجلس را تعقیب مینمایند و ناگهان سکوت مطلق فضای تالار را فراگرفت . علاوه بر آن این شائیعات که داود خان بحلسه خواهد آمد و به قوای امنی امر فریاده شده است فضای تالار را سنگینتر می ساخت . درین فضای خاموشی که گوئی از زمین صدامی آمد ولی از ۳۳۰ وکیل آه شنیده نمیشد، بدون اظهار نظر از طرف و کلا وبدون رای مخالف (الیك رای) ماده ۲۳ بتصویب رسید. در پی حقیقت یابی این وضع را چگونه باید تعریف نمود؟ آیا حقیقتاً و کلا ی ملت در اظهار رای خود آزاد بودند

بفرموده شما هدف این بود تا تمرکز قدرت بدست افراد معین قرار نگیرد (سلب حقوق سیاسی افراد معین). اما ما شاهد آن بودیم و دیدیم که قدرت غیر از پادشاه بدست فرد معین تمرکز یافت که با اشاره چشمش دستگاه دولت می چرخید و می استید. شما یقیناً بخاطر دارید که شاغلی دو کتور محمد یوسف وقتی در تالار ولسی جرگه از وکلای ملت طلب رایی اعتماد می کرد، در خارج آن تالار خون میریخت که کمونست ها از آن چه بهره برداری های بود که نکردند و مسئول آن واقعه تا امروز معلوم نگردید.

متا سفانه راه آن دیموکراسی از همان اول مرحله به بیراهه کشید و ده سال ما بعد آن شرایط را چنان بحرانی نمود (شما به عدم تطبیق درست قانون اساسی اشاره نموده اید) که اعلام جمهورییت نه تنها اشتباه (بزعیم شما) نبوده بلکه یگانه راه نجات از آن بحران و نیل بریک دیموکراسی واقعی و موافق بحال جامعه ما تلقی می گردید.

انزوای سیاسی کشور ما

اگر عینک بسیار تیره از دید نظر به جمهورییت افغانستان کنار گذاشته شود و بنظر آفاقی ارزیابی گردد، دیده میشود که دولت جمهوری افغانستان نه تنها در انزوای سیاسی قرار نداشت بلکه از هر وقت دیگر بیشتر در ساحات بین المللی فعال بوده است. شناسائی رسمی جمهورییت بدون استثناء از طرف تمام دول عضو ملل متحد، پشتیبانی افغانستان از اصل اصول عدم انسلاک و یافشاری در تطبیق معیارهای عدم انسلاک، اشتراک رئیس جمهور در کنفرانس کولمبو، تجویز دایر نمودن کنفرانس وزرای خارجه کشورهای غیر منسلک در کابل که متاسفانه وقت با آن یاری نکرد، سفرهای رئیس جمهور به ایران و عربستان سعودی، سفر اندراگانندی به کابل، سفر بوتو بکابل و سفر رئیس جمهور به پاکستان، بازدیدهای کیسینجر در سال های ۷۳ و ۷۴ از کابل، سفر سناتور پرسی (جمهوری خواه) و یک سلسله رجال دول دوست بکابل و سفرهای مامورین بلند پایه افغانی بخارج، پشتیبانی بانک جهانی و صندوق وجهی بین المللی از سیاست پولی افغانستان، کمکهای مالی مؤسسات پولی بین المللی و کشورهای دوست در پلان انکشافی که یک حجم تخمیناً چهار میلیارد دالر را احتوا می کرد و بالاخره مقرری نماینده افغانستان بحیث معاون بانک اسلامی. این چند مثال مختصر ممکن برای عدم انزوای سیاسی و اقتصادی جمهورییت افغانستان کافی پنداشته شود.

سازش با کمونست ها

شما از تقرر چند نفر چنین نتیجه گیری می نمائید که گویا در سقوط رژیم شاهی مرحوم محمد داود با کمونست ها سازشی بعمل آورده بود. شما هم پوره میدانید که او شخصیتی بود سرشار از وطن دوستی و باتمام معنی یک مسلمان واقعی و با ایمان کامل که هر سازش سیاسی خلاف مصالح ملی در قاموس وی اصلاً گنجایش نداشت. بی جا نخواهد بود اگر پرسیده شود که اصلاً چرا او این سازش را باید درپیش میگرفت و چه احتیاجی به آن احساس می شد؟ من شاهد صحبت ها و برخوردهای بودم که ذکر آن درین نوشته گنجایش ندارد ولیکن مطمئناً گفته میتوانم که هیچ سازشی وجود نداشته است. اگر خلاف مصالح ملی همچو سازشی در بین میبود پس چه مانع میشد که این سازش همچنان خلاف مصالح ملی با برژنف به پایه اكمال برسد؟

تقررچی ها در بعضی پست ها یقیناً یک اشتباه و یا تخریبی بود که عامل آن بنام دوست ولی در حقیقت وظیفه مارآستین را داشته و با سؤ استفاده از اعتماد آن مرحوم آنرا براه انداخته بود.

نظام کهن با ریشه های عمیق

شما میفرمائید: نظام . . . دارای سلطه و ثبات کامل . . . نظام کهن . . . ریشه های عمیق و کثیر آن در جامعه . . .

نظام قوی و متین . . . يك نظام قابل قبول و با ثبات

اگر در پی حقیقت یابی سراغ گردد که چرا نظامیکه با همه این صفات آراسته بود در ظرف چند ساعتی شب ۲۶ سرطان بسقوط مواجه گردید ممکن حقایق بیشتر تحلیل شده بتواند . اگر گفته شود که شخصیتی چون محمد داود در رأس آن قرار داشت باید بگویم که صبح ۲۶ سرطان ساعت ۷/۳۰ معلوم گردید که چه کسی در رأس قرار دارد در حالیکه شب قبل آن رژیم سقوط کرده بود میتوانست هر کسی و یا دسته در عقب آن قرار داشته باشد.

واقعہ پنجشیر . . .

شما خود میدانید که واقعہ پنجشیر يك قیام ملی نبوده بلکه توسط اجیران پاکستانی و تحریک بوتو براه انداخته شده بود. اما مهم این است که آن مخربین توسط مردم سرکوب گردیده قسماً بحکومت سپرده شدند و قسماً راه فرار رابسوی محرکین خود درپیش گرفتند. همین اجیران بودند که حین بازدید رئیس جمهور از پاکستان و بیانیہ شان در باغ شالیمار لاهور، در پاراچنار در قید نگاه شده بودند و همین اجیران بودند که شهر کابل را براکت بستند.

اجساد درده خداداد . . .

من دوسیه این قضیه را در وزارت داخله مطالعه کرده ام و قصه ازین قرار است که در زمان صدارت مرحوم اعتمادی هدایت داده شد تا اشخاص خلل دماغ را که در سرکها خاصتاً در نواحی زرغونه میدان برهنه در گشت و گذار میباشند در يك مرکز جمع آوری نموده و نگاهبانی نمایند . برای این مقصد اول در شهر يك حویلی بکرایه گرفته شد و بعداً در يك حویلی در قلعه زمان خان انتقال یافتند و از طرف يك افسر خورد رتبه وزارت داخله مراقبت و نگاهبانی میگردیدند. موضوع بهمین منوال الی زمان جمهوریت دوام داشت و دیگر سروصدای ازان شنیده نمیشد. در سال دوم جمهوریت هنگام ترتیب بودجه با قلم مصارف قلعه زمانخان موضوع مورد بررسی قرار گرفت و دیده شد که نگاهبان کسانی را که فوت می کردند بدون اطلاع به مقام بالاتر، در حویلی احاطه دفن نموده تا از استحقاق چای و بوره وغیره خود استفاده کرده بتواند. اجساد همه از کسانی بودند که به مرگ خود فوت کرده بودند و مطابق نظر طب عدلی هیچ کس به قتل نرسیده بود.

مرادم از توضیحات بالا این نبود که مسؤلیت این قضیه را به حکومت مرحوم اعتمادی (نیت او به یقین نیکبود) حواله نمایم بلکه میخواستیم بگویم که این چنین نارسائی های اداری و مانند آن صدهای دیگر به جمهوریت به ارث رسیده بود که عامل آن عدم فهم و سواد در توده بوده و درد امروزی بسا کشورهای رو به انکشاف است .

قاتل وزیر پلان . . .

هویت مجهول قاتل که گاهی به چپی ها و گاهی به راستی ها گرائیده بود و اقدام وی در حبس بخود کشی ، ایجاب تحقیقات دامنه داری رامینمود که مستلزم وقت بود . بهر صورت نتیجه محکمه در چند روز دیگر اعلان میشد که متاسفانه وقت یاری نکرد . باید متذکر شد که حکومت هیچگونه دلچسپی در مجهول نگاه داشتن قضیه نداشت .

تلاشهای عجولانه . . . کشورهای اسلامی

سفر رئیس جمهور به کشورهای اسلامی يك اقدام عجولانه نبود بلکه در پلان هفت ساله انکشافی چنین تجویز بعمل آمده بود تا منابع امدادی و انحصاری شوروی تقلیل یابد و صفحات شمال کشور که سالهای متمادی منحصراً به پروژه های اتحاد شوروی اختصاص داده شده بود ازین انحصار کشیده شود. قبل از سفر رئیس جمهور اکثر این کشورها در شروع پلان انکشافی کمک های مالی خویش را تعهد نموده بودند. رئیس جمهور با این سفرها میخواست امتنان و حسن نیت خود و دولت خود را به این کشورها ابراز نماید.

خرید و فروش جایداد و حساب بانکی . . .

شما از يك سلسله مسایلی سخن رانده اید که بصورت پائوشال در قسمت حکومت نظامی و دیکتاتوری صدق خواهد نمود ولی در قسمت جمهوریت افغانستان خاصاً بعد از تصویب قانون اساسی جمهوری صدق نمیکند. باید بگویم که چه قبل از تصویب قانون اساسی جمهوری و چه بعد از آن هیچگونه ممانعتی در دسترسی به حساب های بانکی و در خرید و فروش جایزاد های شخصی وجود نداشت . حتی در روزهای اول جمهوریت که زیاد مردم برای برداشت پول به بانکها مراجعه میکردند، هدایت داده شده بود تا در برداشت پول بهر مبلغی که باشد ممانعتی خلق نگردد. همچنان در خرید و فروش جایزاد مطابق به قانون هیچگاه ممانعتی وجود نداشته است.

افزایش عواید . . .

افزایش عواید آنقدر تصادفی که جناب شما وانمود میکنید نبود. در سالهای ۱۹۶۳ الی ۱۹۷۳ پلان های انکشافی تقریباً بر کبود مواجه بود (قرضه ۵۰ میلیون مارک المان تا اخیر مورد استفاده قرار نگرفت) و ازین لحاظ رشد سالیانه عواید نیز نهایت بطی بود. افزایش عواید بیشتر متکی بود بر قانون جدید مالیات بر عایدات ، قانون مالیه مترقی و جلوگیری از اتلاف عواید دولت خاصاً در قسمت گمرکات . در قسمت عواید گاز باید گفته شود که شورویها از تعیین نرخ در چوکات نرخهای بین المللی شانه خالی میکردند. حکومت هدایت داد تا در مذاکرات به طرف مقابل گفته شود که اگر در نرخ گاز مطابق نرخهای بین المللی تجدید نظر بعمل نیاید افغانستان به صدور گاز حاضر نخواهد بود. به همین صورت چون روسها جدیت طرف افغانی را احساس کردند در نرخ گاز تجدید نظر بعمل آوردند.

درست است که توسط کارگران افغان اسعار زیاد در بازار کابل سرازیر میشد اما دولت این توانرا داشت تا نرخ دالر را بصورت متوازن حفظ و ذخایر اسعاری را بلند ببرد.

در قسمت ملی شدن بانکها باید گفته شود که سرمایه بانک ملی از طرف دولت تصرف نگردید بلکه اسهام مشترکین خریداری گردید . من در افغانستان بانک در مجلسی حاضر بودم که در آن نرخ اسهام نظر به آخرین خرید و فروشهای بانک ملی تعیین میگردد. مرحوم رحیم مجید نماینده بانک ملی نیز حاضر مجلس بود.

وزیر صاحب محترم

من معلومات بالا را خدمت شما بعرض رسانیدم تا باشد که در ارزیابی های شما از گذشته ممد واقع شود. از اینکه کشور ما به این حال رقت بار کشانیده شده است، ولو عامل و یا عوامل آن هر چه باشد، من سخت متأثر و اندوهگین هستم .

به اجازه شما این مکاتبه را در همین جا ختم می کنم با تقدیم احترام

جواب بناغلی رشتیا : اول مارچ ۱۹۹۷

هموطن و همکار گرامی انجینر عطائی،

نامه دوستانه شما را گرفتم تاخیری ، که در فرستادن آن رخ داده برای من قابل فهم است.

از اینکه عقیده و اخلاص مرا نسبت به دو بزرگوار مغفور درك نموده اید مسرورم واقعاً هر دو در وطن دوستی سر آمد اقرا خود بودند و خدمات شایان بوطن و مردم خود نموده اند که یقیناً خداوند حق بین اجر آنرا در آخرت بآنها ارزانی خواهد کرد . اما در عین زمان ذاتی که در صحنه سیاست و اجتماع کشورها نقش های عمده بازی میکنند اساساً متعلق بمردم بوده نظر به اعمال شان مورد ارزیابی و احیاناً باز پرس قرار میگیرند که نباید بآن جنبه حب و بغض شخصی داده شود.

از اینکه بگذریم برای من جای خوشی است که اقلأ يك قسمت ملاحظات مختصر من چنانچه در نامه خود اشاره کرده

اید طرف تائید وقتاعت شما قرار گرفته است. از نصب میکروفون در تالار لویه جرگه البته اطلاع داشتم اما اینکه پخش این شایعه موجب سکوت و خودداری تمام اعضای لویه جرگه از اظهار رأی شده باشد قابل تأمل است زیرا بدون وجود میکروفون هم وکلای موصوف که نصف آنها وکلای دوره اخیر شوری بودند و از کم و کیف امور اطلاع داشتند پیش از پیش میدانستند که هر جمله گفتار آنها توسط نمایندگان حکومت که به تعداد کثیر در جرگه موجود بودند حتماً توسط تیپ یا شفاهی بگوش ارباب امور بشمول شخص شاه رسیدنی است. بر علاوه اقلأ ده فیصد آنها دارای شخصیت و شجاعت کافی بودند که در چنین موارد از اظهار رأی خودداری نمیکردند چنانچه در بسا موارد دیگر صراحتاً نظریات خود را اظهار و بر آن پافشاری نمودند که خود شما شاهد آن بودید. در هر صورت این طرز تلقی خدا نا خواسته توهینی بر مردم افغانستان تلقی میگردد که نمایندگان تمام اکناف و اقوام آن از هر صنف و از هر قشر درین مجلس حضور داشته و در مورد ماده ۲۳ با وجود تذکر آقای اعتمادی هیچکس از او پشتیبانی و یا تبصره نکرد.

این هم قابل تذکر است که اگر نظام سلطنتی در یک شب سقوط کرد نظام جمهوری نیز با وصف تجربه عملی که خود بدست آورده بود در نصف یک روز به سقوط مواجه شد که البته تمام کودتاهای نظامی در هر کشور به همین منوال بدون ارتباط باندازه استحکام و ثبات آن در ظرف چند ساعت آغاز و انجام می یابد و مثال های آنرا هر روز مشاهده میکنیم. درباره نکات دیگری که تذکر داده اید حرفهای موجود است اما برای جلوگیری از دوام این مناظره بطوریکه خود اشاره کرده اید از آنها خودداری مینمایم.

در اخیر قابل یادآوری میدانم که این ارزیابیها مخصوص و منحصر بمن نبوده بلکه بسا تحلیل گران داخلی و خارجی در طی سالهای اخیر آنرا بعین شکل در نوشته های خود اظهار نموده اند که اینک دونهونه آنرا که تازه و اتفاقاً نزد من موجود بود بضمیمه برای مطالعه شما تقدیم میدارم.

قبل از ختم کلام بشما اطمینان میدهم که من هم مانند شما و دیگر افراد با درد و با حس از اوضاع رقتبار کشور و حالت زار و زنداران بشدت رنج میکشم و مخصوصاً مشاهده این فاجعه عظیم و تباهی و بربادی کشور و مردم قهرمان آن برای شخصی که بیش از چهل سال با امیدواریهای زیاد در راه بهبود اوضاع وطن و اعتلای کشور از دل و جان، شب و روز تلاش و صرف مساعی نموده است درین شامگاه زندگی نهایت سنگین و طاقت فرسا ست. خداوند بزرگ باین مردم مظلوم و معصوم رحم فرموده آنها را از مصائب جانگداز فعلی نجات بخشد، آمین. انشاء الله یک جلد از خاطرات خود را همینکه به نشر برسد بشما اهداء خواهم کرد. با احترام

نظری به کتاب "خاطرات سیاسی"

تالیف سید قاسم رشتیا

قسمت اول: نومبر ۱۹۹۷

فاضل ودانشمند محترم شاغلی رشتیا

از اینکه خاطرات سیاسی خود را در یک جلد برایم لطف نموده ارسال داشته اید قبلاً ذریعه تلفون اظهار امتنان نموده ام. درین چند روز فرصت دست داد تا قسمتی از یاد داشتهای تان را مطالعه نمایم. آنها را میتوان بدو کتگوری تقسیم نمود،

یکی سرگذشت های شما است که فوق العاده دلچسپ و خواندنی هستند و دیگری هم نظریات شماست که طبعاً نظر اشخاص در هر مورد ضرور نیست يك سان باشد.

ليك درینجا میخواهم بموضوع دیگری تماس بگیرم و آن اینکه :

در صفحه ۲۰۲ یاد داشتهای شما تحت عنوان « ترتیبات نهائی لویه جرگه » شما از قول مرحوم شیرزاد مینوسید: « انجنیر عطائی همین کار را برای سرداران نیز انجام داده و آنها میتوانند جریانات و گفتگوهای لویه جرگه را بطور مسلسل تعقیب نمایند و ازین جهت در مدت لویه جرگه از خانه خارج نمی شدند». این اتهام نادرست و عاری از حقیقت بوده و من آنرا جداً رد مینمایم .

نمیدانم این فانتازی شاغلی شیرزاد از کجا چشمه گرفته است و او که دیگر در قید حیات نیست متأسفانه نمیتوانم از وی بپرسم ولی گله مندی من از جناب شما این است که چرا در موضوع از من طالب توضیحات نشدید. روابط شما بامن حینکه من همکار شما بودم، انشاءالله امروز هم، حسنه بود و هم از لحاظ اینکه یاد داشتهای شما روی حقایق استوار باشد و نقل قولها در یاد داشتهای تان مورد سوال قرار نگرفته باشد، ایجاب میکرد تا شما قبل از درج قضیه در زمینه از من جوئی توضیحات میشد ید تا این اتهام بیجا نه متوجه من میشد و نه مرحوم محمد داود به اتهام سؤ استفاده از موقعیت من در سایه ذهنیت های منفی قرار میگرفتند .

یقین کنید اگر چنان می بود همین قدر جرأت اخلاقی در من وجود دارد که ازان انکار نمیکردم . من هیچگاه روابط شخصی را بر رسمی ترجیح نداده ام .

چند کلمه هم در قسمت انتقال آواز از داخل تا لار سلامخانه : اعلیحضرت وقتی از افتتاح لویه جرگه به ارگ برگشتند ، مرحوم محمدرحیم با من تماس گرفته و گفت اعلیحضرت هدایت میفرمایند تا امکان آن فراهم گردد که ایشان از داخل ارگ جریانات لویه جرگه را تعقیب نمایند. چون انتقال آواز بداخل ارگ قبلاً پیشبینی نشده بود و من آمادگی نداشتم لذا کمی دست و پاچه شدم ولی با آنها بعد از تماسهای مکرر و عاجل با وزارت مخابرات توانستم در ظرف تقریباً دو ساعت و سایل را آماده نمایم . يك روز دیگر شاغلی دكتور محمد یوسف از صدارت با من تماس تلفونی گرفته و گفتند « میخواهم بحث روی فصل معارف را بشنوم، میتوانی گوشی را روی میز بگذاری؟». چون کوتاه مدت بود از نظر فنی باکی نداشت، گفته شان بجا شد.

بعزدرین دو مورد دیگر هیچ کس و یا هیچ مرجعی در جریان مباحثات داخل تالار سلامخانه راه نیافته است . صرف نظر از اینکه در پهلوی نصب و سایل از طرف من ، لین انتقال آواز باید از طریق وزارت مخابرات تهیه میشد و این هم يك مشکلی دیگری بود . این است حقیقت موضوع، اینکه شما آن را میپذیرید یا خیر کار خود شما است .

باید علاوه کنم، مرحوم محمد داود که از جمله شخصیت های برجسته ملی افغانستان بشمار میروند با بزرگواری و امانتداری که جزو کرکتر شان بود و حد فاصل بین رسمیات و شخصیات را پوره مراعات میکردند، بهیچ نوع ، نه مستقیم و نه اشارتاً، از من تقاضای فراهم آوری چنین امکانات را کرده بودند.

شما با ارتباط به همین موضوع مینویسید :

« بنا بر آن با تمام موشگافی ها باز هم حکومت نتوانسته بود جلو نفوس سرداران را در دستگاه دولت در هیچ يك از مواقع و مراحل بکلی مسدود نماید، که این ضعف در اوقات مابعد بیشتر نمایان و موجب تولید پروبلم های جدی برای حکومت های مابعد گردید.»

بر چنین ذهنیت های بی اساس حکومت داران وقت که جریان فوق بحیث مشت نمونه خروار شاهد آن است بجز اینکه

اظهار تا سف کنم تبصره ندارم .

امیداست شمارا با اظهارمراتب بالا که بیان حقیقت است رنجیده خاطر نکرده باشم زیرا شما خود از حقیقت و حقیقت گوئی دفاع می کنید .

در بعضی موارد دیگری یاد داشت های شما نیز گفتنی های وجود دارد ولی من از تبصره مزید بر آن ها خود داری میکنم .
باز هم يك مرتبه دیگر از لطف شما با ارسالی کتاب تشکر مینمایم . با امید صحت و سلامت شما .
نوشته بالا در موقعش عنوانی مرحوم رشتیا ارسال و هم در شماره . . . جریده « مجاهد ولس » بنشر رسیده است .

قسمت دوم : دسمبر ۱۹۹۷

بناغلی رشتیا در نامه تاریخی ۹۷/۱/۱۳ خود عنوانی من چنین می نگارند: « . . . ازینرو سردار محمد داود و خدمات طولانی و قیمتدار او و احساسات و طندوستی سرشارش که يك صحنه آن همان برخورد تاریخی کرملین است ، شما بآن اشاره کرده اید، هرگز از بین رفته نمیتواند و من این واقعیت را در خاطرات خود چندین بار با امثله آن ذکر کرده ام که امید است بزودی نشر گردیده این طرز تلقی را که نزد شما پیداشده رفع نماید.»

در سایه این بیان ، «خاطرات سیاسی» ذیلاً ارزیابی میگردد:

اگر این خاطرات از نظر مؤثریت و عاملیت شخص شان دیده شود باز هم دودسته فعالیتها جلب توجه میکند . یکی آن دسته فعالیت های هستند که در سیر زندگی سیاسی شان تأثیر داشته و دیگری هم آن دسته از مؤثریتها و عاملیتهای شان است که با سرنوشت کشور سر و کار داشته است .

مطالعه خاطرات بخواننده چنان احساس میدهد که نویسنده از سن شش سالگی الی اخیر حیات سیاسی شان در هر وقت و زمان و در هر حال و احوال همیشه از اطرافیان خویش ، چه آمر و چه مادون و چه در هر رشته، يك قدم پیشتر بوده اند و این دال بر توانائی و ذکاوت ایشان است که کمتر کسان از همقطاران شان ازان بهره مند بودند .

از نظر خواننده «خاطرات سیاسی» پوشیده نمیماند که مهمترین و برای افغانستان سرنوشت ساز، همانا فعالیت و صلاحیت های شاغلی رشتیا در برهه انداختن تسوید و تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هجری شمسی مطابق ۱۹۶۴ میلادی بوده که خواستم در زمینه سخنی چند صحبت کنم .

در صفحه ۱۵۰ خاطرات با اشاره به حکومت شاغلی دکتور محمد یوسف نگاشته میشود « . . . به عبارت دیگر در دوره های دیگر اگر بحیث عضو بازو در دستگاه دولت وظایفی را اجرایی نمودم ، درین دوره در رأس کارها و در جمله گردانندگان چرخ دولت قرار داشتم.»

گمان نمیکنم هیچ انسان آزاد منش بتواند از مزایای دیموکراسی چشم پوشی کند و این امر مانع بود که باید قانون اساسی متذکره برای مردم وطن ما در بر می داشت . البته تطبیق دیموکراسی در هر جامعه نظر بوضع ذهنی و فکری آن جامعه فرق میکند چنانچه جان کندی به اعلیحضرت پادشاه افغانستان چنین مشوره میدهد، صفحه ۱۸۸ خاطرات سیاسی : « هر چند شما احساس تعجب نمائید ، اما من وظیفه خود میدانم که اعلیحضرت را از مشکلات و خطرهای که درانتخاب و تطبیق دیموکراسی که در سر راه شما موجود است ، بر حذر دارم . اگر فقط به يك مثال اکتفا نمایم به شما گفته میتوانم که امروز پس از تقریباً دوصد سال هنوز هم از ناحیه آزادی مطبوعات و دیگر مظاهر دیموکراسی دچار مشکلات گوناگون میباشیم . شما باید درین راه با دقت و احتیاط قدم بگذارید .»

در جامعه ماکه در آن زمان هنوز بیش از نود درصد از سواد بی بهره بودند (سواد نه تنها بمعنی نوشت و خوان بلکه بمعنی فهم و دانش) تطبیق دیموکراسی نیز باید مطابق به آن پایه ریزی میشد. همین ملحوظ در تسوید مقدماتی یک قانون اساسی که از طرف مرحوم محمد داود حین کناره گیری شان از وظیفه صدارت بحضور پادشاه افغانستان تقدیم داشته بودند، در نظر گرفته شده بود. اگر آن تسوید روی بدینی ها بآن مرحوم و سؤاستفاده از اعتماد پادشاه از نظر انداخته نمیشد، روزگار مابین بدبختی ها نمیکشاید. نظریاد شاه که بصورت شفاهی به صدراعظم ابلاغ شده بود چنین بود، صفحه ۱۵۷ خاطرات سیاسی: « اعلیحضرت لازم نمیدانند هیچ نظر خاصی را در مورد شکل و محتویات قانون اساسی از طرف خود ابراز نمایند بلکه میخواهند به کمیته مطالعه قانون اساسی آزادی تام بدهند تا آنچه را برای امروز و فردای مملکت مناسب بدانند در قانون اساسی بگنجانند ».

«خاطرات سیاسی» بصراحت میرساند که عدم خوش بینی نسبت به برادران مرحومان محمد داود و محمد نعیم تا چه اندازه در تسوید قانون اساسی که هسته آنرا ماده ۲۳ تشکیل میداد دخیل بوده است. در سال ۱۹۶۳ میلادی قانون اساسی جدید در افغانستان تسوید و جهت منظوری به لویه جرگه تقدیم گردید. ضمن مذاکره روی مواد مندرج مسوده قانون وقتی در لویه جرگه بحث روی ماده ۲۳ یعنی فامیل شاه صورت میگرفت، شاعلی رشتیا متن مندرجه ما ده متذکره را ناکافی دانسته با بیانات بسیار جدی و طویل، در حالیکه تالار سلامخانه را سکوت مطلق فرا گرفته بود، چه از یک طرف آوازه چنین بود که شاعلی محمد داود به لویه جرگه خواهند آمد (صفحه ۱۹۱ خاطرات سیاسی) و به پولیس امر فیر داده شده است و از طرف دیگر وکلا درک کرده بودند که پادشاه جریان مباحثات تالار را ذریعه انتقال آواز مستقیماً تعقیب می نمایند، بگفته خودشان ماده ۲۳ را قایم بندی نمودند (صفحه ۲۰۵ خاطرات سیاسی). موصوف که ابتکار سخن را در دست داشت، می گفت که مفهوم فامیل در محیط ما وسیع بوده، پسران کاکای پادشاه و شوهران خواهران وی نیز باید جزو کسانی قرار گیرند که در آینده نتوانند در امور سیاسی فعالیت کنند وهم چنان شخصی که یک مرتبه به عضویت فامیل شاهی منصوب گردیده نمی تواند آنرا ترک و بفعالیت های سیاسی بپردازد. جای سوال است که چرا شاعلی رشتیا این بیانات خود را که از نظر تاریخ اهمیت زیاد دارد در خاطرات سیاسی درج نکرده اند؟ در حالیکه مشاجره لفظی خود را با استاد خلیلی با تمام جزئیات در قلم آورده اند (صفحه ۲۰۵). وهم تعجب درین است که موصوف چرا در کمیته تسوید و در کمیسیون مشورتی قانون اساسی این مطالب را در ماده ۲۳ نگنجانیده بود که در لویه جرگه این ابتکار را در دست گرفت. مرحوم اعتمادی یگانه شخصی بود که باین تسوید ماده ۲۳ عدم موافقت خود را اظهار نمود، چه او ملتفت بود که مطلب چیست؟

با تصویب متن این ماده دو نفر رجال مدبر و سیاستمداران با تجربه کشور یعنی مرحومان محمد داود و محمد نعیم در انزوا قرار داده شدند و حقوق سیاسی شان که حق مسلم شان بحیث یک فرد جامعه افغانی بود در اثر عدم خوش بینی سلب گردید در حالیکه افغانستان به خدمات ایشان در آستانه چنین تحول سیاسی سخت احتیاج داشت. باین ترتیب پادشاه افغانستان دو نفر از همکاران، مشاوران بسیار ورزیده بادر و صمیمی خود را از دست داد. چنانچه در بعضی از حلقه ها همان وقت گفته می شد، نظام شاهی که با لای سه پای استوار بود اکنون دیگر به یک پای ایستاده است.

طبیعی است که دیموکراسی از امروز بفردا در یک کشور تطبیق شده نمیتواند. برای تطبیق دیموکراسی انکشاف اقتصادی، و از همه اولتر انکشاف ذهنی و فکری یک جامعه ضرور است. باین معنی، دیموکراسی می تواند در یک جامعه وقتی مثر ثمر گردد که با سایر انکشافات در جامعه همگام عملی شود. اگر مسوده قانون اساسی مرتبه مرحوم محمد داود روی ملحوظاتی یک طرف گذاشته نمیشد و اگر ماده ۲۳ باز هم روی آن ملحوظات به اصطلاح نویسنده خاطرات سیاسی، قایم

بندی، نمی‌گردید و اگر بطور مثال يك شورای سلطنتی بشمول هردو شخصیت های ملی مرحومان محمد داود و محمد نعیم که در رأس آن پادشاه افغان نستان، از تطبیق يك قانون اساسی متضمن انكشاف دیموکراسی همگام با دیگر انكشافات در کشور، نظارت می‌کرد، بی‌یقین می‌توانست از هرج و مرج های که افغانستان را بعد از دوره انتقال به نیستی سوق داد، جلوگیری بعمل آید. اگر برای يك مریض اضافه از ایجاب مرض دوا تجویز گردد بی‌یقین عوارض جانبی دوا، ولو برای شفا هم باشد، وضع مریض را بحرانی می‌سازد. تطبیق قانون اساسی ۱۹۶۳ میلادی در وطن ما آئینه‌ای ازین مثال است. چنانچه نویسنده «خاطرات سیا سی» وقتی که حکومت داران وقت نمیتوانند اشخاص مورد نظر خود را کاندید شورا نمایند، در صفحه ۲۳۶ تحت عنوان «ماجرای لست کاندیدها» مینوسد:

« . . . و همان قسم شورای که همه ازان اندیشه داشتیم به میان آمد. یعنی اکثریت آن ملاکان، مامورین سابقه بدنام، منفعت پرست و قاچاقبر و دیگر عناصر مرتجع و مشکوک که بعدها . . . » چند سطر بعد از زبان شاغلی دکتر محمد یوسف نگاشته می‌شود « چرا که از حق نگذریم همین ها از اکثریت جامعه نماینده گی میکنند. » بلی این بود حقیقت تطبیق دیموکراسی و همین حقیقت بود که آنچه در ده سال بعد در کشور می‌گذشت برای افغانستان سرنوشت ساز بود:

عدم تطبیق درست قانون اساسی، گرچه در آن چه در عمل و چه در نظر صلاحیت ها و مسؤلیت ها متوازن نبودند، سؤاستفاده ها از خلاهای قانونی، تعبیرهای غلط مواد قانون بنفع شخص و بازبهای سیا سی، کشور و نظام آن را هر روز بیشتر به بی ثباتی میکشانید. حکومتها میرفتند و می‌آمدند، مامور و وکیل در منفعت جوئی بجان همدیگر و هردو بجان مردم بی چاره می‌افتیدند. ترور های سیاسی دست بالا میگرفت و هرج و مرج دیگر جزو زندگی روزمره گردیده بود. رشوه و رشوه ستانی دیگر حدود و حدودی را نمی‌شناخت، حتی سفر به حج که خانه خداست در معرض خرید و فروش قرار می‌گرفت. قاچاق و قاچاق بری عواید دولت را قلیل و قلیتر می‌ساخت. در نتیجه پلان های انكشافی به سقوط مواجه شد، سطح بی کاری بالا رفت عواید مردم تنزیل نمود و سطح زندگی ازان چه بود پایاتر آمد. همه این عوامل باعث گردید تا دار و دسته خلق و پرچم از یکطرف و اخوانیها از جانب دیگر ازان جریان هریک بنفع خود و بنفع جیره دهنده گان خود سؤ استفاده نموده زمینه را برای گسترش آرزو و آمال شوم شان هر چه بیشتر تیره و تیره تر سازند.

قانون احزاب موجود نبود ولی کمونست ها در چوکات منظم حزبی که از مسکو رهبری میشدند سر تا سر کشور زهر فشانی می‌کردند و نعره های ببرک، انا هیتا وغیره که انتخاب شان با پول گراف از مسکو تمویل می‌گردید، از تالار ولسی جرگه ساعت ها و روزها از طریق رادیوی دولت به تمام کشور پخش می‌شد ولی عواقب آن یا درک نمی‌شد و یا اینکه قصداً دولت به بی ثباتی کشانیده می‌شد.

بناغلی صباح الدین کشکی نطق و وزیر اطلاعات و کلتور حکومت مرحوم محمد موسی شفیق در پروگرام میزمدور رادیوی صدای امریکا بتاريخ ۹۷/۷/۱۷ میگوید: « هرج و مرج در ده سال دیموکراسی در کشور زیاد بود. احزاب در خفا فعالیت میکردند و مداخله خارجی ها زیاد بود. کروپشن بحد نهائی خود رسیده بود و خلاصه اینکه کشتی در حال غرق شدن بود. ما کوشش خود را برای نجات میکردیم ولی بجای نرسید. »

شاغلی رشتیا در يك مصاحبه با رادیوی لاس انجلس در تابستان ۹۷ میگوید: « اشتباه مهم که در دوره سلطنت رخداد خصوصاً در دوره اخیر که بنام دیموکراسی یاد میشود این بود که يك حکومت که قانون اساسی را تدوین کرده بود و گروپ اشخاصی را که نه تنها قانون را تدوین کرده بودند بلکه برای تطبیق آن پلان های بفکر خود داشتند، آنها را بدون کدام دلیلی واضح وقانع کننده بصورت دسته جمعی از صحنه خارج ساختند و کار را به اشخاصی دادند که آنها به کم و کیف قانون

وارد نبودند بلکه بعضی از آنها بالفعل مخالف قانون اساسی بودند». سوال درین است که باید تدوین کننده هم تطبیق کننده قانون باشد؟ دیگر اینکه کی کیرا از صحنه بیرون کرد؟ و آیا مرحوم دکتور عبدالظاهر، مرحوم اعتمادی و مرحوم موسی شفیق از جمله تدوین کننده گان قانون اساسی نبودند که زمام حکومت را در دست داشتند؟ و آیا مخالفت مرحوم اعتمادی با ماده ۲۳ مخالفت با تمام قانون تلقی میشود؟ و آیا بجز دو یا سه نفر که جبر زمان ایشان را از صحنه خارج ساخت دیگر تمام اعضای کمیته تسوید و کمیسیون مشورتی تا اخیر در دستگاه دولت موجود نبودند؟

اصل سخن درین است که قانون متذکره جامه بود که با قد و اندام جامعه سازش نداشت. عدم همگامی فهم و دانش جامعه و ذهنیت نا انکشاف یافته محیط با افکار مترقی اعلیحضرت امان الله خان باعث سقوط سلطنت وی گردید و ما ازین گذشته تلخ خود هیچ نیاموختیم.

ولو نگارنده در «خاطرات سیاسی»، چون آفتاب به دوانگشت پت نمیشود، بعضاً از خدمات و کارفهمی برادران مرحوم محمد داود و محمد نعیم یاد آور میشود لکن از خواننده خاطرات پوشیده نمیماند که نگارنده با وجود آنکه در رهنمائی آن دومردکاران به عوج سیر حیات سیاسی خود رسیده است (خاطرات سیاسی خود شاهد آن است) چندان به آن دوشخصیت محترم خوشبین نیست و این از تذکرات آتی در خاطرات بخوبی هویدا است:

- صفحه ۱۸۱، بحث جدی بین نویسنده و مرحوم اعتمادی در مورد ماده ۲۳ قانون اساسی میرساند که شاغلی رشتیا یگانه پشتی بان ماده ۲۳ باین وسعت بودند چنانچه در بحث در لویه جرگه موضوع بهتر معلوم گردید.

- صفحه ۱۹۲، تحریک يك عده وکلای لوی جرگه در برابر مرحوم محمد داود که احتمالاً اگر به تالار سلامخانه ظاهر میگرددند.

- صفحه ۱۹۶، تلاشهای آخری برای تعدیل قانون اساسی که در عقب آن نویسنده باز هم، سرداران را سراغ میکند.

- صفحه ۱۹۷، «باز هم مردم ازورای قانون اساسی جدید سروکله سردار صاحب را بهمان قسمی که معرفی و شناخته شده است مشاهده خواهند کرد».

- صفحه ۲۰۰، «سردار در هر حال مرام خودش را که احراز قدرت بلا معارض بود، تعقیب کردنی بود چه از راه قانونی و چه زیر پا گذاشتن قانون».

مرحوم محمد داود نه خود خواه بود و نه قانون شکن. او بجز از ترقی و تعالی کشور هیچ آرزوی دیگری نداشت. او يك مسلمان واقعی با ایمان راستکار و شخص يك پهلوی بود. او مردانه وار نظر خود را به پادشاه اعلام کرد و گفت «... و اگر مملکت را در خطر ببینم هیچکس و هیچ چیز مانع من شده نخواهد توانست...». و هم مردانه وار در موقعش بدان عمل نمود. او متأسفانه، چه در وقت تصدی صدارت و چه در زمان جمهوریت، قراریکه بعداً معلوم گردید، از کسانیکه بحیث دوست و همکار تلقی میکرد، از صداقت کامل شان بهره مند نبود.

پادشاه وقتی از طرف شاغلی محمد داود اطمینان حاصل مینمایند که ایشان خیال ندارند به لویه جرگه بیایند به نویسنده چنین میفرمایند. «خوب شد که این تشویش جزئی هم، اگر چه از اول من به آن اهمیت قایل نبودم، رفع گردید».

با وجود این فرموده پادشاه باز هم بناغلی رشتیا، میرحبیب الله را وظیفه دار نمود تا از سرداران مخبری نماید. و در صفحه ۲۰۲ مینویسد: «در حالی که از طرف دیگر میرحبیب الله مذکور از اول صبح مقابل دروازه سردار عقب درختان آبله شهید اخذ موقع کرده و يك آله واکی، تاکی کوچک هم به اختیار وی گذاشته شده بود». بعدتر نگاشته میشود: «بنا بر آن با تمام موشگافی ها باز هم حکومت نتوانسته بود جلو نفوذ سرداران را در دستگاه دولت در هیچ يك از مواقع و مراحل بکلی مسدود نماید، که این ضعف در اوقات مابعد بیشتر نمایان و موجب تولید پروبلم های جدی برای حکومت های مابعد

گردید». این چنین ذهنیت چقدر مایه تأسف است!

باید متذکر شد که این بدبینی ها خاصه حکومت داران بود که الی اخیر دوره انتقال جلود قدرت را در دست داشتند. با اشاره به جنگ هند و پاکستان از زبان يك عضو دیگر حکومت گفته میشود، صفحه ۲۳۳: « سرداران ازین بی حرکتی حکومت بهره برداری نموده و افکار عامه را بطرف خود جلب خواهند کرد».

خلاصه اینکه حکومت داران آن وقت را چنان واهمه فرا گرفته بود که در عقب هر واقعه و هر پیش آمد بجز از سرداران دیگر هیچ عاملی راسراغ نمیکردند، و اگر دوستان سرداران بدیدن شان میرفتند آنرا دسیسه سازی تلقی میکردند (صفحه ۱۹۵)، در حالیکه سرداران بابرگوارای و وسعت نظر که خاصه شان بود در هر حال بجز از تعالی و ترقی کشور اندیشه دیگری نداشتند.

بعد از پایان دوره انتقال حکومت ها چنان بجان خود و بحران گرفتار بودند که نمی توانستند جل خود را هم از آب بکشند چه رسد به اینکه در فکر رقابت با سرداران باشند.

صفحه ۳۳۷، سفر ناگهانی به مسکو و ملاقات مفصل با سفیر اتحاد شوروی. بناغلی رشتیا درین ملاقات خواستند اطلاع حاصل نمایند که مرحوم محمد داود حین يك سفر شخصی به مسکو با زعمای آن کشور ملاقت کرده اند یا خیر؟ اینچنین دیدار از طرف سفیر مذکور تائید نگردید ولی نویسنده خاطرات با شك و تردید باین سفر نگریسته و آنرا خالی از ارتباط با اعلام جمهوریت نمیداند. اگر کسی به کرکتر مرحوم محمد داود آشنائی دارد بخوبی میداند که اعلام جمهوریت بجز از يك حرکت ملی دیگر هیچ تفسیری در برداشته نمیتواند.

خاطرات سیاسی میرساند که نویسنده بگفته خودشان، از قایم بندی ماده ۲۳ قانون اساسی که اساس کشیدگی مناسبات بین پادشاه و پسران کاکای شان را تشکیل میداد و وضع کشور را به بحران کشانید، سخت نادم بوده و با خاطر نارام آرزو داشت تا زمینه تفاهم بین ایشان فراهم گردد. موصوف در صفحه ۳۵۰ خاطرات چنین می نگارد:

مساعی ناکام کشورهای غربی «... متاسفانه مساعی کشورهای غربی در آن موقع برای آشتی دادن بین شاه و سردار از جدیت کافی برخوردار نبود...» و صفحه ۳۵۱، که می نویسد «بهر حال، شاید این آخرین فرصت برای آشتی بین شاه و سرداران که اکثر رجال سیاسی افغانستان نیز برای سلامت کشور آنرا ضروری میدانستند...». سوال درین است که آن رجال سیاسی در وقت طرح ماده ۲۳ و پافشاری روی آن چرا سلامت کشور را در نظر نداشتند؟ و صفحه ۳۸۰، که نگاهشته میشود «در حالیکه در آن وقت ازین انکشاف یعنی امکانات نزدیکی مجدد شاه و سرداران قلباً خوشنود گردیده بودم...».

من به شاغلی محترم سید قاسم رشتیا بحیث يك دانشمند و مؤرخ کشور احترام دارم و آرزو ندارم توضیحات بالا شخصی تلقی شود. «خاطرات سیاسی» شمه از تاریخ کشور ما است و برای نسل های آینده منعکس کننده گذشته مامیباشد. لذا این گذشته ما باید روی حقایق و واقع بینی درج گردد تا نسل های آینده در قسمت گذشته کشور شان قضاوت سالم را اختیار کرده بتوانند.

این نوشته متاسفانه دیرتر تمام شد و نتوانستم آنرا برای مرحوم رشتیا در زمان حیا تشان ارسال نمایم.

« افشای اسرار کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ »

سپتامبر ۱۹۹۸

نظری به نوشته دکتر حسن شرق منتشره جریده شماره ۲۵۱ سال ۱۹۹۸ مجاهد ولس تحت عنوان بالا :

از نظر من این نوشته دوماو موضوع را احتوا میکند:

یکی اینکه بناغلی شرق خود را بکوچه حسن چپ زده و میخواید بکرسی بنشانند که نه خودش و نه آن کسانیکه بمرحوم محمد داود معرفی نموده بود هویت کمونستی داشته اند. دوم اینکه در نوشته خود میخواید بگوشها برساند که مرحوم محمد داود با رو برگشتاندن از اعضای کمیته مرکزی و مراعات علایق پادشاه زمینه سقوط جمهوریت را خود آماده نمود. در قسمت هویت اشخاص باید بگویم ، اگر مراد دکتر شرق از درج اسمای اشخاص مورد بحث در لست احزاب کمونست باشد، ممکن است تاجائی حق بجانب باشد و اگر هویت اشخاص نظربه اعمال شان قضاوت شود، آنگاه حقیقت طوری دیگری جلوه گرمیشود. از همان آوانیکه کابینه جمهوریت تشکیل و اشخاص مورد نظر دکتر حسن شرق در حکومت جایجا گردیده بودند و ایشان به فعالیت آغاز نمودند، در شناخت هویت آنها دیگر شک و تردیدی وجود نداشت . تقرر کمونستهادارادارات دولتی که ولسوالها، قضات محاکم مامورین ، معلمین معارف ، استادان پوهنتون وغیره مثالهای برجسته آن هستند، تعویض یک سلسله مامورین بنام غرب زده با اشخاصیکه بعد از اقامت های کوتاه مدت و درازمدت از شوروی بازگشته بودند و با نظریات کمونستی بیشتر آراسته بودند نسبت به اصل مسلک شان، ترتیب دوسیه های فرمایشی توسط مفتشین صدارت و محکوم نمودن مامورین بلند رتبه توسط قضات کمونستی به حبس ، تخلیه اطراف دور و نزدیک رئیس دولت از علاقه مندانش که در عقب آن تکتیک کمونست ها نهفته بود، هویت کمونستی دکتر حسن شرق و رفقای به اصطلاح سرسپرده شان را برملا میسازد.

در اولین روزهای کودتای منحوس ۷ ثوردکثور حسن شرق در حساس ترین پست سفارت در دهلی جدید عزتتقرر حاصل نمود و هم چون روسها نظر به اعتمادیکه به این خدمت گذار خود داشتند او را به پست صدارت برگزیدند. اگر این همه اعتماد شوروی ها نسبت به این جناب دال بر هویت کمونستی وی نباشد پس درست است که او و رفقای سرسپرده رهبرشان بودند . دکتر شرق برای اینکه خواننده را اغوا کرده باشد در جای از کتاب خود ”پا برهنه ها .“ می نویسد که ”او با بعضی از وزراء و اعضای فامیل شاهی از محبس رهاگردید“، در حالیکه او اصلاً محبس را از داخل به چشم ندیده است . او خود بعد از رهایی اعضای فامیل نزد سردار تیمور شاه آصفی برای فاتحه رفته بود. اگر سقوط جمهوریت یک هزار عامل داشته باشد باز هم میتوان گفت که دکتر حسن شرق عامل عمده آن به شمار میرود. جریان تاریخ از وقایع نتیجه گیری مینماید، چنانچه هویت رفقای او از قبیل فیض محمد ، خلیل، ضیامجید، نعمت اله ، پژواک ، جیلانی باختری و غیره دیگر پوشیده نیست .

در یکی از روزهای اول قیام ۲۶ سرطان ضمن صحبت ضیاء مجید بمن گفت ” که من از نزد دیکان عبدالولی بودم و او در رسانیدن من به افسری اردو زیاد کوشش نمود و از تصورش بکلی بدور بود که من در برابرش قد علم کنم“. این گفته او مرا

بتشویش انداخت و این سوال را بخاطرم آورد که او وقتیکه در برابر مربی خود اقدام نمود پس چه مانع آن خواهد شد که در برابر رهبر خود هم اقدام نکند؟

در قسمت اعضای کمیته مرکزی هم حقایق طوری دیگری بود از اینکه دکتور شرق خواسته است آنرا بیان کند. آن ها با هم همبستگی نداشتند و هم آنقدر در تلاش جان خود بودند که بعضاً از وکلای ولسی جرگه در زمان شاهی نیز سبقت می جستند.

در تقریر دوستان، خویشاوندان و مخصوصاً شوروی دیدگان از هیچ چیزی دریغ نمیکردند. يك مرتبه پاچا گل وفادار وزیر سرحدات، بدون اینکه کدام شناختی با او در بین باشد، در رادیو افغانستان بمن تلفون کرد و به لهجه امر گفت "يك نفر را بشما میفرستم او را نطق رادیو مقرر کنید!"

دکتور حسن شرق استعفای پاچا گل وفادار را از وزارت سرحدات و کمیته مرکزی مشکل شخصی تذکر میدهد و میگذرد. اصل موضوع چنین است: وفادار از اینکه در مسکو خانمی داشت برئیس دولت اظهار نکرده بود. وقتیکه در بین اعضای کمیته مرکزی رقابتها دست بالا گرفت فیض محمد و تن دیگر از اعضای کمیته مرکزی بخانم وفادار از طرف وی اطلاع دادند تا بکابل بیاید. همینکه او بکابل رسید، وفادار جز اینکه برئیس دولت از ازدواجش اطلاع دهد چاره نداشت و باین ترتیب با استعفای او رقابیش مؤفق گردیدند. همین طور در اثر رقابت های شخصی عبدالحمید محتاط نیز به سقوط مواجه گردید.

تقریباً يك سال بعد از قیام ۲۶ سرطان يك روز عبدالقدیر نورستانی ضمن صحبت بامن از دکتور شرق و هم يك روز فیض محمد از سید عبدالاله له بدگوئی میکرد. غوث الدین فایق که ملا مشرب بود بدون پرده از اکثر اعضای کمیته مرکزی دل خوش نداشت. بعد از اینکه قانون اساسی جمهوریت بتصویب رسید حکومت سرکار باید کنار میرفت تا زمینه برای بمیان آمدن حکومت جدید آماده میگردد. در ختم اخیرین مجلس وزراء مرحوم دکتور عبدالمجید وزیر عدلیه بنماینده گی از دیگران کلمه چند بحضور رئیس دولت بیان نمود. مرحوم رئیس دولت از اشتراك کنندگان قیام ۲۶ سرطان سخت سرتکانی نموده با تأثر گفتند: "من متأسفانه تمام وقت مصروف آن بودم تا یکی را با دیگری پیوند دهم و بجز اینکه بشنوم، او این کرد و من آن کردم، چیزی دیگری بگوשמ نمیرسید" و باز به آواز جلدی "من مشکور احسان خدای خود هستم و مشکور احسان هیچ کسی نمیا شم".

تمام این روی دادها شاهد آن است که همبستگی و هم آهنگی که بناغلی شرق آنرا دریاده کردن او امر رهبر قیام ۲۶ سرطان در بهبود وضع زندگی مردم بیان میکند، اصلاً در بین آن سرسپرده گان وجود نداشته است. دکتور شرق سید وحید عبدالاله را اساس متفرق شدن کمیته مرکزی دانسته و چنین افکار را خواسته است تفهیم نماید که گویا وحید عبدالاله از لحاظ معاون وزارت خارجه مقرر گردید تا باعث خوشنودی اعلیحضرت پادشاه سابق شده باشد و همین وحید عبدالاله بوده که با دیگر هوا داران پادشاه زمینه سقوط جمهوریت را فراهم نمود. او از تذکر نامش در جراید و رادیو بحیث شخص دوم دولت یاد میکند و از اختلاف روی این موضوع بین رهبر و خواندگان سخن میگوید. تذکر اینکه او در ارگ شاهی زاده نشده است و..، يك باردیگر نما یا نگر آن است که او چقدر شخص پر عقده است!

اینکه در اخبار رادیو و جراید نام مرحوم محمد نعیم بعد از دکتور حسن شرق ذکر میشد بعقیده من درست نبود چه شخصیت او با شخصیت مرحوم محمد نعیم قابل مقایسه نبود. ازین لحاظ وقتیکه من برادری مقرر شدم يك روز با اصول يك خبر از آژانس باختر که در آن اسم مرحوم محمد نعیم بعد از دکتور حسن شرق ذکر شده بود، موضوعاً از طریق تلفون با وی در میان گذاشتم و او هم بامن موافقه نمود که محمد نعیم خان شخص محترم هستند و اگر نشر اسم شان قبل از نام او یعنی

دکتور شرق در نظر گرفته شود بهتر خواهد بود. درین زمینه هیچگونه هدایت، نه از وزارت خارجه و نه از وزارت اطلاعات و کلتور، به رادیو مواصلت کرده بود و رهبر اصلاً از این جریان هیچ اطلاعی نداشتند. دکتور شرق موضوع رادرنوشته خود صحنه سازی نموده میخواست خود را قربانی فراهم آوری خوشنودی پادشاه معرفی کند. اینکه اعلیحضرت او را کدام وقتی مارآستین تشخیص کرده اند فکر میکنم بسیار تشخیص بجا است.

دکتور حسن شرق درنوشته خود درلابلای کلمات میرساند که مرحوم محمدداود توجه خود را بیشتر به خوشبینان شاه مبدول داشته و سرسپرده گان ۲۶ سرطان را از نظر انداخته بودند و سید وحید عبدالله و همراگانانش (نمیدانم مطلبش از چه کسانی است) بودند که جمهوریت خواهان را از اطراف رهبرشان دورکنند. اگر وحید عبدالله که هویت اصلی این مردم را شناخته بود، آن قدر توان داشت که آنها را از اطراف رئیس دولت دور کند و طرفداران شاه رمانند موسی خان به کرسی بنشانند، پس معلوم است که او نسبت به شخص اول دولت بیشتر صاحب نفوذ بوده است؟

باساس بیان دکتور شرق، فیض محمد وزیر داخله صرف با اینکه از طرف وحید عبدالله غیر مستقیم کمونست خوانده میشود و بنا بران به پرچم میپیوندد، عبدالقادر که از وظیفه اش تبدیل میگردد (ازدوسیه اختلاس وی در مسلخ تذکری بمیان نیست) به خلق رجوع میکند، پس معلوم است که این سرسپرده گان آن چنان سرسپرده نبودند که دکتور شرق از آنها تعریف میکند. خلیل که تا اخیر در وظیفه اش بحیث قوماندان قوای توپچی باقی بود، چرا به پرچم پیوسته بود؟

حقیقت این است که این سرسپرده گان اصلاً از جمله اجیران شوروی بودند که هویت شان مخفی نگاه شده بود. بناغلی حسن شرق بر طرفی عبدالحمید محتاط و همدستی غلام حیدر رسولی، عبدالاله و عبدالقدیر نورستانی را هم دسیسه دست وحید عبدالله خوانده و او را هسته گذار حزب انقلاب ملی در وزارت خارجه میخواند.

تا جایکه بمن معلوم است و مناسبات من با وحید عبدالله صمیمانه بود، روابط بین او و سه نفر ذکر شده اصلاً نزدیک نبود و هم میدانم که رهبر در اساس گذاری حزب با وحید عبدالله مشوره و مفاهمه نداشته اند، چنانچه وحید عبدالله که بعداً بکمیته مرکزی حزب عضویت نداشت سخت متأثر بود. عبدالقدیر خودسرانه در وزارت داخله در تشکیل حزب اقدام کرده و حتی کمیته های حزبی را نیز فعال نموده بود. او بمن نیز مراجعه کرد و توقع داشت تا من هم بنوبه خود در زمینه اقدام کنم. من موضوع را بر رئیس جمهور بعرض رسانیدم. همان بود که ایشان ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی به اطلاع عامه رسانیدند باین معنی که در تشکیل حزب هیچگونه اقدامی بعمل نیامده و هیچ مرجع درین مورد حق ندارد اقدام کند. تشکیل حزب در موقعش به اطلاع عام رسانیده خواهد شد.

دکتور شرق از استعفای جنرال عبدالکریم مستغنی سخن گفته دلیل آنرا عدم بی اطاعتی تن چند از افسران اردو ذکر نموده و اظهار تأسف میکند ولی اینکه این بی اطاعت کننده گان از جمله کسانی بودند که هویت اصلی شان مخفی نگاه شده بود و میخواستند با کنار رفتن جنرال مستغنی، اردو در اختیارشان قرار داشته باشد، سکوت اختیار میکنند.

بناغلی شرق در پایان نوشته خود سقوط جمهوریت را دریای علاقه مندان شاه و خوشنودی خود شاه تاکید میکند بدون اینکه در نوشته طویل خود یک بار هم از اجیران شوروی که ملک و ملت رابه تباهی سوق دادند ذکری بمیان آورده باشد.

اشخاص معرفی شده دکتور حسن شرق از اول مرحله صرف در یک نقطه باهم یک نوا و همبسته بودند و آن اینکه از موقف خود سؤ استفاده کنند و هر روز بیشتر جمهوریت را تضعیف نمایند، بدون تفاوت اگر وزیر بود و یا عضو کمیته مرکزی. حتی سید عبدالاله، با آنکه برهبر قیام ۲۶ سرطان زیاد نزدیک بود، و عبدالقدیر نورستانی، کمونست های راکه در وزارت های مالی و داخله جاداده بودند الی کودتای ۷ ثوردر پستهای خود باقی بودند.

بعد از اینکه قانون اساسی جمهوریت به تصویب رسید مطابق به آن باید کمیته مرکزی منحل میگردد ولی با وجود حکم

صریح قانون رفقای دکتور شرق در کمیته مرکزی با اظهارعدم موافقت ، میگفتند که کمیته مرکزی باید بحال خودباقی بماند و هسته حزب "انقلاب ملی" را که درقانون اساسی پیشبینی شده است، تشکیل دهد. این موضوع زیاد باعث دردسر برای رئیس جمهورگردیده بود تا اینکه بعد ازجنجال زیاد کمیته مرکزی مطابق به قانون لغو گردید. اگر کمیته مرکزی بحیث هسته حزب انقلاب ملی، خلاف قانون قبول می گردید ، جهان برای اعضای آن گل وگلزار می بود!

بناغلی حسن شرق میگوید عبدالقادر، یکی از رفقای نزدیک وی ، بادرک نادرست از اهداف کمونستی شالوده کودتای ۷ ثور را با خلقیان گذاشت . آیا نادانی هم در راه خیانت بوطن معذرت شده می تواند ؟ دکتورشرق وقتیکه بنمایندگی از کمونست ها درسفارت دهلی بود گفته بود، غربیها موقف افغانستان را درک کرده نمی توانند یعنی خودش که درخدمت شورویها قرارداداشت این موقف را خوب درک کرده بود.

دکتورحسن شرق و همقطاراننش همه اصرار میوززند که کمونست نبوده اند ویا اینکه عذر می آورند، اهداف کمونیزم رادرست درک نکرده بودند ، می خواهند بخودبرائت دهند .

امکان دارد روزی يك محكمه ملی همه این اجیران بیگانه را که افغانستان را به تباهی کشانید ند بسزای اعمال شان محکوم نماید.

نظری به کتاب "سردار محمد داود"

تالیف دکتور عاصم اکرم

سپتمبر ۲۰۰۱ م

بناغلی محترم دکتور عاصم اکرم !

میرمن درخانی نور، نظر به لطفی که بمن دارد، يك جلد از اثر شما را که تحت عنوان " سردارمحمد داود " به نشر رسیده است ، بدسترسم قرارداد. من، نظربعلاقه و احترام که بشخصیت آن مرد بزرگ و برادر مرحوم شان دارم ، ازدیدن همچو يك اثر یکتا بسیار خوش شدم و آنرا بدقت وغورکامل مطالعه نمودم . درحالیکه از زحمات شما، مطالعات وتبعاتیکه درپیا ایستادن همچو يك اثرانجام داده اید ، استقبال نموده مؤفقت بیشتر شما را آرزو می برم . قطع و صحافت کتاب و متن آن که رویهمرفته تا اندازه از واقعیت ها برخوردار است، ازاحساسات ملی ومحبیت شمانسبت به بزرگوران تاریخ ما نمایندگی می کند. با این ملاحظات خواستم تا آنچه رامن میدانم و یا چشم دید من است ضمن این نوشته به اختیار شما بگذارم تا اگر خواسته باشید و چاپ دوم تالیف شما ضرورت افتد ، ازان استفاده نمائید . ضمناً ، من خورده گیر نیستم ونمی خواهم برای شما رنجش خاطر ایجاد گردد، يك تذکریبیساردوستانه داشتم ، گرچه خودم نویسنده نیستم، وآن اینکه اثربسیار پربهای شما از نظرمتن دری يك مرور دقیقتر را ایجاب می کند. باین تذکرنظریات آتی درقسمت کتاب شما زیر عنوان "سردارمحمد داود" ارسال است .

دیپلوم اینجینیر کریم عطائی

امید صحت، سعادت ومؤفقت بیشتر شما .

تذکر مجموعی :

- مواد آرشیفهای امریکا قراریکه دیده می شود بصورت عموم آوازه های به اصطلاح سرچوک را منعکس می کنند. اصلاً فکر می شود که چنین اسناد باید چقدر صاحب اعتبار باشند .

– يك تعداد از اشخاصی که از آنها نقل قول بعمل آمده است ، اساساً با مرحوم محمدداود از نزدیک آشنائی نداشته اند .

درباره متن کتاب بصورت جزوار :

صفحه ۲۰

« . . . اما برای جامعه افغانستان به طور عموم ، بدون اینکه فکرکنیم آن جامعه به جامعه شهرنشین کابل منحصرباشد، این واقعه حامل کدام تغییرعجیت و غریب و چشمگیر نبود. قدرت از دست يك پسرعم بدست پسرعم دیگر انتقال یافته بود توسعه همان سلسله پلان های پنج ساله بود که خود . . . و در جریان دوره مشروطه ادامه یافته بود. . . . فردای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ امنیت کشور برهم نخورده بود و موقوف . . . »

شاید در نظر اول مطلب ذکر شده درست بنظر برسد ولی اگر دقیقتر ارز یابی گردد تصویری دیگری بدست می آید. قیام ۲۶ سرطان اساس و تهداب گذار تغییرات بنیادی در جامعه بود چه با اعلام جمهوریت نظام ۲۵۰ ساله شاهی باتمام تاسیساتش فسخ قرار گرفت و راه برای ساختمان يك جامعه نوین باز گردید. و اما يك جامعه از امروز بفردا اعمار نمی گردد. دوره جمهوریت بسیار کوتاه بود. دشمنان نگذاشتند دوره طفولیت خود را که شروع کرده بود بجوانی و بعد به پختگی برساند. برای شما معلوم است که ساختمان يك جامعه نوین مستلزم وقت بوده و اگر چند نسل نباشد اقلأ يك نسل برای آن بکار است .

انتقال قدرت از دست يك زعیم بدست زعیم دیگر باتفاوت مطلق شخصیتها، کرکترها و با طرز تفکر جداگانه در امور اداره دولت و آینده کشور (ریفورم اراضی، انفاذ قانون مدنی و غیره . . .) و اینکه مردم از امروز بفردا دیگر در سایه يك دولت موروثی قرار نداشته و تعیین رئیس دولت را خود در اختیار داشتند، تغییری فاحشی بود در سرنوشت جامعه .
متأسفانه تطبیق پلان های انکشافی ، به اصطلاح شما در دوره مشروطیت ، ادامه نیافت و برکود مواجه گردید که آثار آن در سطح زندگی مردم از نظر اقتصادی هر روز بیشتر محسوس بود. در دوره جمهوریت انکشاف کشور دوباره پی ریزی گردید و تاثیر آن در دو سال اول تطبیق پلان (سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶) بکلی هویدا و آشکارا احساس می شد که این هم تحولی بود در جامعه ما .

این جمله « فردای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ امنیت کشور برهم نخورده بود و موقوف» اگر حذف شود و یا طوری دیگر انشاء گردد بعقیده من بهتر است زیرا (در ارتباط با جمله قبلی) چنین افاده می کند که اگر امنیت خراب می شد مقاطعه با رژیم قبلی معنی آن می بود.

صفحه ۲۶

– « . . . و روما تیزم مواجه بود. »

مرحوم محمد داود هیچ گاه از تکلیف روماتیزم شکایتی نداشتند . صرف چند وقتی از درک موره کمر بتکلیف بودند که با يك عمل جراحی در روم رفع گردید . ایشان تا آخرین لحظات حیات خود از صحت کامل برخوردار بودند .

– « . . . و قدم زدن در کوچه ها و بازارهای کابل بود. »

مرحوم محمد داود در سرك های کابل بگشت و گذار می پرداختند ولی در کوچه ها و بازارهای کابل قدم نمی زدند .

صفحه ۲۷

– « . . . که در داخل چوکات فامیلی، با وجود ترس که ایجاد می کرد، . . . »

استعمال کلمه ترس که باخوف و هراس همراه است درست نیست . بعوض ، کلمه وقار، حیثیت و یا رسپکت مفهوم را

بهرتر افاده می کند . اعضای فامیل آن مرحوم به او احترام بیش از حد داشته و او را تا سرحد مرگ دوست داشتند و این از ترس نبود .

– « . . . بدون شك دارای شخصیت متنوع و باجذ به بود.»

مرحوم محمد داود مردی بود باشخصیت و کرکتر ثابت . او مردی بود يك پهلوی و آنچه دردل داشت بزبان می آورد . او که ظاهر و باطنش يك سان بودهیچگاه نقابهای مختلف بچهره نمی کشید . لذا تذکرکلمه متنوع درقسمت شخصیت براننده آن مرد بزرگ قضاوتی است بکلی نا درست که یقیناً سؤ تفاهم ایجاد می کند.

صفحه ۳۲ ، صفحه ۱۷۳ و ۱۷۵

رشتیا حامی ماده ۲۳ نه بلکه مبتکر آن ماده بود . ماده ۲۳ درکمیسیون قانون اساسی باین شکل تسوید نگردیده بود . درلویه جرگه رشتیا مسوده کمیسیون را ، با آنکه خودش نیز عضو آن بود ، ناکافی شمرده و شکل اخیر آنرا پیش نهاد کرد . متن اخیر ماده ۲۳ درجریان لویه جرگه تسوید وتصویب گردید که در اثر پیشنهاد رشتیا و پشتیبانی محمد هاشم مجددی بمیان آمده بود . بد بینی رشتیا به سرداران برادر از نوشته های خاطرات سیاسی وی بکلی پیدا است .

مراعهیده براین است که ماده ۲۳ زاده افکاراشخاصی بود که بنظام سلطنت خوشبین نبودند و خواستند اتحاد و اتفاقی را که دررهبری دولت بین پادشاه و پسران عمش موجود و مؤفق بود ، برهم بزنند تا آن نظام متزلزل گردد . ازهمین جاست که بدبختی کشور و مردم افغانستان شروع می شود .

صفحه ۳۳

«داود خان ازسفری از ولایات برگشته بود و وقتیکه به نزد پادشاه رسید دستش را بوسید .»

مرحوم محمد داود با شخصیت و کرکتری که داشت هیچ گاه بدست بوسی کسی ولو پادشاه می بود ، حاضر نمی شد . درست است که او ، وقتیکه لباس عسکری بتن می داشت به پاد شاه رسم تعظیم بجا می آورد . حکایت راوی بعقیده من زیادتر نزدیک به فانتازی است تا بحقیقت .

صفحه ۳۸

« . . . يك تعداد مسؤولین آن وزارت برای هدایت گرفتن مستقیماً نزد داود خان می رفتند . . . »

از تجربه کاردردوره صدارت مرحوم محمد داود می توانم بگویم که آن مرحوم هیچ گاه درامورکار برادر خود دخالت نمی کرد . واگر فرضاً درکدام موضوع نظری متفاوت می داشت ، آنرا خودش بابرا درخود دربین می گذاشت .

صفحه ۳۰

« درزمان جمهوریت يك تعداد اجساد درمحل قلعه زمان خان درکابل پیدا شد که احتمالاً حکومت درقتل آن افراد مسؤلیت داشت .»

قرار دوسیه مربوطه سوابق اجساد قلعه زمان خان بیکی ازحکومات قبل از دوره جمهوریت ارتباط می گیرد . « . . . نقص کلان نعیم خان وحتی تا حدی از داودخان همین بود که بامردم – یعنی مردم عام – ارتباط نداشتند ونمی فهمیدند چطوربا آن ها رفتار کنند ، چه قسم پیشانی خودرا بگیرند ، به چه قسم گپ بزنند.»

مرحومان هردو برادران از سالهای اول جوانی عهده دارمسؤلیت های عمده درچوکات دولت بودندکه آنرا بمؤفقیت انجام می دادند و این بذات خود می رساند که خواه یا نا خواه بامردم تماسهای ایشان استوار می بود . البته حلقه های که ایشان با آنها درتماس بودند نظر به رشته های کار ایشان متفاوت بود . اگر مرحوم محمد داود با حلقه های نظامی ، با مردم از طریق جرگه های قومی و بازدیدها از نقاط مختلف کشور ، بامردم از طریق صدها پروژه های انکشافی که خود

همواره از آنها بازدید می نمود، بامردم در جریان کار روز و رجوع صدها نفر غرض شکایات شان ، وغیره، سروکارداشت ، تماس مرحوم محمد نعیم بیشتر با اشخاص امورسیاسی ، اهل مطبوعات ، اهل معارف ، شعرا، ادبا و زیادتربطه روشنفکر خلاصه می شد . او دارای استعداد عجیبی دررهمائی و وارد ساختن نوجوانان تحصیل کرده در امور دولت بود. بسیاری اشخاصیکه بعد ها از چوکات مطبوعات و معارف بمقامات برجسته در دولت رسیدند مکتب دیده « سردارنعیم خان » بودند . مرحوم محمد نعیم بادرک کامل ازقضایا و مسایل ، آنها را بصورت بسیارجذاب تحلیل و بیان می نمود. بهرترتیب، هردو برادر شناخت جامع از مردم و جامعه شان داشتند ومبالغه نخواهد بود اگر بگویم دارای همه صفات زعامت درکشور بودند. ایشان به نبض مردم و ملك خویش خوب آشنا بودند و خوب می دانستند با چه کسی چه نوع پیش آمد نمایند . يك دليل عمده که چرا قیام ۲۶ سرطان بدون خون ریزی انجام پذیرفت همان است که مردم با شخصیت مرحوم محمد داود آشنا ، و او شناخت کافی از مردم خود داشت . اگر چنین نمی بود، مورد همچو اعتماد خلق واقع شده نمی توانست.

صفحه ۱۳۰

« درناکامی نسبی پلان بنحساله اول حکومت سردارداود عبدالملك خان عبدالرحیمزی را ملامت دانسته درماه جولای ۱۹۵۷ میلادی او را برطرف نموده محبوس کرد.»

مرحوم محمد داود از موفقیت نسبی اولین پلان انکشافی، با وجود کمبودی های از قبیل عدم موجودیت کافی پرسونل فنی، عدم تجربه کافی در پلان گذاری، عدم موجودیت اعداد و ارقام و احصائیه هابرای يك پلان انکشافی و بالاخر عدم موجودیت منابع مالی کافی ، راضی بود. او شخص واقع بین بود و می دانست که موفقیت کامل يك پلان انکشافی روی کدام عوامل استواراست و ظرفیت کشور خوب برایش معلوم بود. او با فهم و درک که ازقضایا داشت هیچگاه همه مسؤولیت را که اگر موجود هم می بود متوجه يك شخص نمی دانست .

محبوس شدن عبدالملك عبدالرحیمزی، هر عاملی که داشت ، بیقین کامل با پلان انکشافی دخالتی نداشته است . دردوره صدارت دکتورمحمد یوسف تصمیم گرفته شد تا عبدالملك عبدالرحیمزی ازقید رها گردد و این فیصله توسط دکتور عبدالقیوم وزیر داخله در محبس به اطلاع عبدالرحیمزی رسانیده شد. او این فیصله را قبول نکرده و خواهان آن گردید تا از مرحوم محمد داود تحقیق بعمل آید که او چرا محبوس گردیده است ؟

وقتی مرحوم محمد داود از جریان اطلاع حاصل نمود گفت خوب است معلوم شود، چه کس و کدام عامل باعث حبس او گردیده است .

صفحه ۱۵۰

« رفع حجاب »

مرحوم محمد داود ماها قبل از جشن استقلال سال ۱۹۵۹ میلادی در قسمت ترك چادری اقدامات جدی را روی دست گرفته بود . او با دسته دسته از جوانان و مامورین عالی رتبه با وزرای مربوط در قصر صدارت دیدن می کرد و ضمن توضیحات در امور پلان های انکشافی از نهضت زنان سخن گفته و متذکر می شد که حالا وقت آن رسیده است تا زنان کشور که نصف جامعه ما را تشکیل می دهند در امور پیشرفت و انکشاف کشور سهم فعال بگیرند. او از ترك چادری یاد آور شده و می گفت خانم ها باید بتوانند، اگر خواسته باشند ، بدون چادری از خانه بدر شوند ولی هیچگاه نباید با آرایش و فیشن جلب توجه کنند . پوشیدن دستمال سر و روی جامه فراخ و ساده (بالاپوش) هرگونه ذهنیت منفی را خنثی خواهد نمود. دولت هیچگونه تخریب را در زمینه حوصله نخواهد کرد. بهمین سلسله یقیناً با اردو نیز دیدار یا دیدارهای صورت گرفته باشد ولی نه در روز اول جشن استقلال طوریکه در کتاب درج است .

معمولاً شام قبل از اول سنبله که روزاول جشن استقلال بود، صدراعظم بیانیه دررادیو ایراد نموده و ضمن آن پروگرامها و پیشرفت های حاصله را بسمع مردم میرسانید . مرحوم محمد داود درشب اول سنبله ۱۹۵۹ میلادی نیز همچو بیانیه ایراد نموده و یاد آور شد که با تکمیل پلان انکشافی اکنون وقت آن رسیده است که درراه تحول اجتماعی در جامعه نیز قدم های برداشته شود. او از رفع حجاب دربیانیه خود بصورت مشخص یاد آورنشد .

روز اول جشن پادشاه همه ساله درچمن حضوری بعد از معاینه قطعات اردو با بیانیه خود جشن استقلال را افتتاح نموده و برای قبول رسم گذشت عسکری به لوژ سلطنتی برمیگشت که دران سال نیز همچنان بعمل آمد. ظاهر شدن بعضی ازخانم های خاندان سلطنتی درلوژ رسم گذشت و بعداً ، شام روز اول سنبله ، حضوربهم رسانیدن پادشاه باملکه افغانستان ، اعضای خاندان شاهی و هیأت کابینه با خانم های شان درکمپ شاهی درمنطقه چمن چضوری، شامل پروگرامی بود که قبلاً مذاکره شده بود . ظاهر شدن خانم ها دران جشن استقلال برای پادشاه افغانستان غیر مترقبه نبود. با طرز تفکر و عمق نظر که مرحوم شهید محمد داود درامور اداره دولت داشت ، غیر ممکن بود، اساساً و بازهم درهمچوموضوع عمده، پادشاه را در برار يك عمل انجام شده قراردهد .

صفحه ۱۵۱

« بیست و یک تن از جمله متهمین قابل اعدام شناخته شدند.»

درقضیه مظاهرات قندهار هیچ کسی اعدام نگردید .

صفحه ۱۵۳

« الف ، هارون . . . »

هارون کیست و کتابش چیست ؟ اگرخلص توضیح شود !

صفحه ۱۶۷

« . . . اما درمورد خوداین نیازمندی درتحول را تطبیق نمی کرد : »

یعنی چه ؟ فهمیده نمی شود مطلب چه است ؟ مستلزم توضیح بیشتر است !

صفحه ۱۸۹

« . . . مفکوره کودتا دربدوالامر بعد از اعلان ختم و وظیفه صدارت سرداومحمد داود بمیان آمده بود . . . »

مرحوم محمد داود درکنار رفتن خود از وظیفه صدارت بقره نبود و نه آنگاه بسرنگونی نظام شاهی مفکوره داشت . تبلیغات حکومت که همه روزه ضد وی و دوره صدارتش شروع و شدت می گرفت ، او را ناراض و متاثر می کرد. دران زمان سید قاسم رشتیا عهده دار وزارت اطلاعات و کلتور بود . او آنوقت دریکی ازمجالس آنوزارت می گفت : «با کنار رفتن داودخان خلای بزرگی بمیان آمده است . وظیفه مطبوعات است تااین خلارا با تبلیغات دامنه داربنفع حکومت ، پرکند .»

آنچه مرحوم محمد داود را بیشتر ناراض و متاثر می نمود، جریانی است که بعد از تصویب قانون اساسی بمیان آمده بود . انارشی درکشور ، بی بند و باری دردستگاه دولت ، خرابی وضع امنیت ، برکود مواجه شدن پلان دوم انکشافی که متصل ختم پلان اول شروع شده بود، عدم توان پیاده کردن پلان سوم انکشافی درعمل که صرف روی کاغذ ازان نامبرده می شد (مثلاً درظرف ده سال يك قرضه ۵۰ میلیون مارک آلمان دراثر کشمکشها بین حکومت که در رفت و آمد بودند، و ولسی جرگه، مورد استفاده قرارگرفته نتوانست)، و درنتیجه خرابی وضع اقتصادی بصورت کل ، عواملی بودند که او را به خاتمه بخشیدن به نظام شاهی درکشور و استقرارجمهوریت وامی داشتند .

اگر وضع کشوربحرانی نمی شد و از طریق انکشاف و پیشرفت بازنمی ماند، با وجود ماده ۲۴ قانون اساسی ، که جنبه

اعلان جنگ رادر برابر آن مرحوم داشت ، او بازم به هیچ قیامی دست نمی زد، چه یگانه آرزوی وی اعتلای افغانستان بود و بس، ازهر طریق که میسر می بود. اوشخص پرعقدده نبود و خواست باقیام ۲۶ سرطان ازیک حادثه شوم مانند ۷ ثور که هرآن کشور راتهدید می نمود، جلوگیری نماید . آن مرحوم توانست آنرا بتعویق اندازد ولی متاسفانه نتوانست ازان جلوگیری نماید .

صفحه ۲۱۵

« . . . يك تعداد و شخصیت های دیگر را نیز متهم نموده ، بدون محکمه اعدام نمودند.»

گرچه کمونست ها ازهمان مرحله اول دردوران جمهوریت برای ناکام ساختن آن ازهیچگونه کارشکنی و دسیسه سازی خود داری نکردند، غیر ممکن است خودسرانه کسی را اعدام کرده باشند . مرحوم محمد داود کسی نبود که از همچویک جریان بی خبر ماند و بهمچو خودسری ها دردولتی که خودش دررأس آن باشد ، اجازه دهد . تمام اشخاصیکه در کودتای میوندوال متهم بودند همه نظر به اوراق تحقیق بمحاکمه سوق داده شدند ومطابق بحکم محکمه با آنها معامله بعمل آمد.

صفحه ۲۲۰

بیان نبی عظیمی درقسمت دستگیری میوندوال بکلی دورازحقیقت است چه رئیس دولت چرا وزارت داخله را گذاشته مستقیماً امرتوقیف را بیک افسر پایان رتبه بدهد که درقیام ۲۶ سرطان درحلقه اشخاص درجه اول شامل نبود و با رهبر قیام هیچگونه تماس مستقیم نداشت ؟ دیگر اینکه میوندوال وقتی ازخارج بوطن برگشت بارتیس دولت دیدارکرده بود چنانچه او ازان دیدارخود ، دراوراق تحقیق که بعداً نشرگردید، یاد آور شده است.

صفحه ۲۳۶

« این حلقه ، که دران . . . »

همچو يك حرکت وحلقه وجود نداشت ونه کدام جناح تصمیم به استعفای دسته جمعی اختیارکرده بود که با وساطت مرحوم سردارنعیم خان خنثی شده باشد . لذا فرضیه های بعدی نیز درست نیستند .

صفحه ۲۴۶

« عبدالحمید محتاط وزارت مخابرات را . . . »

محتاط درسال اول جمهوریت(۱۳۵۲) نظربمخالفت جدی دربین اعضای کمیته مرکزی از کمیته و وزارت مخابرات اخراج گردید.

عزیزاله واصفی، عبدالنواب آصفی، عبدالقدیر نورستانی وعبدالکریم عطا ئی درسال ۱۳۵۴ ضمن ترمیم کابینه بالترتیب بوزارت های زراعت وآبیاری ، معادن وصنایع ، داخله ومخابرات تعیین گردیدند. همچنان فیض محمد تبدیلاً بوزارت سرحدات که بعد از رفتن پاچاگل وفادار به لیبیا بحیث سفیر ، خالی بود، مقررگردید .

صفحه ۲۸۳

« . . . روان کردن کارگران افغانی را به ایران . . . »

باید تأکید نمودکه روان کردن کارگران افغانی درست نیست . دراثر خرابی وضع اقتصادی درکشور و بلند رفتن سطح بیکاری، مراجعه يك تعداد کارگران افغانی برای کاربایی بممالک خلیج و ایران که درزمان نظام شاهی(دوره مشروطه) شروع شده و در وقت جمهوریت نیز ادامه داشت ، بهیچ صورت روان کردن ومهاجرت پنداشته نمی شود و افغان های کارگر چنین مفکوره را هم نداشتند . چنانچه تعدادی ازان کارگران، وقتیکه پلان هفت ساله جمهوریت شروع گردید و زمینه کار روز بروز بهبودی حاصل می کرد، آهسته آهسته دوباره نزد فامیل های خویش بوطن بازمی گشتند. مهاجرت

افغانها به بیرون با بربریت خلق و پرچم و تهاجم شوروی شروع گردید.

صفحه ۲۹۳

« . . و در صورت لزوم با وارد کردن سالانه صدها هزارتن گندم از خارج . . »

در سال ۱۳۵۶ تولیدات گندم در افغانستان خود کفا بود و صرف ورود ۵۰ هزارتن گندم از هندوستان ، غرض جلوگیری از وقایع غیر پیشبینی شده ، در آن سال در نظر گرفته شده بود .

صفحه ۲۹۹

« . . او مصمم بود کرملین را وادار بسازد تا . . »

آنچه مرحوم محمد داوودی خواست با برژنف بصورت مشخص در میان گذارد پستی بانی مقامات و خاصتاً سفارت شوروی در کابل از کمونست های خلق و پرچم بود. اومی خواست از برژنف بداند که آیا او شخصاً ازین دخالت های صریح در امور افغانستان (یک کشور دوست با اتحاد شوروی) واقف است و یا خیر؟ تا با فهم آن بتواند سیاست دولت خود را اعیار کند .

صفحه ۳۱۱

« تظاهرات کمونست ها روز بروز زیاده شده می رفت و . . »

تظاهرات کمونست ها صرف دو روز بود و با آن هم سروصدای زیاد برپا کرد. یکی روز دفن خیبر و دیگر هم در روز فاتحه گیری وی .

صفحه ۳۱۶

« . . کشف اجساد درده مزنگ . . »

ممکن اجساد قلعه زمان خان مطلب باشد ؟

صفحه ۳۹۵

« اعضای کمیته تسوید قانون اساسی ۱۳۵۵ هجری شمسی »

بخاطرندارم اعضای کمیته تسوید قانون اساسی ۱۳۵۵ هجری شمسی چه کسانی بودند ولی بیقین قرین بحقیقت این اشخاص در کمیته تسوید قانون اساسی عضویت نداشتند :

غوث الدین فایق ، عبدالنواب آصفی ، محمد خان جلالر ، عبدالله عمر ، عبدالکریم عطائی ، عبدالقیوم ، عبدالرحیم نوین ، جمعه محمد محمدی ، علی احمد حرم ، غلام صدیق محبی .

مسوده قانون اساسی از مجلس وزرا گذارش یافت ولی منظوری آن از طرف کابینه لازم دیده نمی شد زیرا اعضای کابینه جزو اعضای لویه جرگه بودند.

صفحه ۳۱۹

« اشخاصیکه شهید شدند »

مرحوم عیدالقدیر نورستانی وزیر داخله و مرحوم صاحب جان قوماندان گارد جمهوری در جمله شهید شده گان قصر گلخانه نبودند. وزیر داخله که شدیداً مجروح شده بود بعداً در شفاخانه ۳۰۰ بستر اردو وفات نمود . قوماندان گارد از اطاقش در داخل حرمسرای گرفتار و بلا فاصله اعدام گردید. روح شان شاد باد!

نومبر ۲۰۰۱

بناغلی محترم دکتور عاصم اکرم

ضمن مکتوب تاریخی ۵ سپتمبر ۲۰۰۱ نظریات چند در قسمت کتاب تالیف شما تحت عنوان « سردار محمد داود » بشما ارسال داشتم که متأسفانه تا حال از طرف شما در زمینه جوابی دریافت نکردم . با اطمینان به پسته ، امید است شما آن نوشته را دریافت کرده باشید . متصل بآن تذکراتی را که از قلم مانده بود بشما می فرستم . فکر می کنم تاریخ نویس در حقیقت طلبی کوشان بوده و از معلوماتی که بدست آورده بتواند ، استقبال می کند .

بامید صحت و سعادت شما

صفحه ۳۰

« در زمان جمهوریت يك تعداد اجساد در محل قلعه زمان خان در کابل پیدا شد که احتمالاً حکومت در قتل آن افراد مسؤولیت داشت .»

در مکتوب تاریخی ۵ سپتمبر ۲۰۰۱ تذکر داده بودم که « قرار دوسیه مربوطه سوابق اجساد قلعه زمان خان بیکی از حکومت قبل از دوره جمهوریت ارتباط می گیرد .» لازم دانستم توضیحات آتی را نیز به اختیار شما بگذارم : تفصیل در صفحه ۱۵۶ این کتاب مطالعه شود .

صفحه ۸۰ پاورقی شماره ۳۷

« يك منبع معتبر به این بنده در مورد بعضی افواها از دست داشتن سردار داود خان در دسیسه منعکس شده بود اشاره کرده است . او به تاکید نظریه خود خاطر نشان می شود که خواجه نعیم در وقت قوماندانی امنیه کابل خود با سردار داود خان نزدیک بود و احتمالاً او وسیله دستوری برای پیشبرد این پلان شده باشد.»

لطفاً باتوضیحات آتی خود قضاوت موضوع را بعمل آورید !

- از کودتای خواجه نعیم و گاو سوار اکنون اضافه از پنجاه سال می گذرد و این بار اول است که از شایعه همچو يك افواه سخن بمیان می آید.

- مرحوم محمد داود، خود يك پایه مستحکم نظام سلطنت ، در تمام دوران کار خود الی قیام ۲۶ سرطان ، هرگز به این مفکوره نبود تا آن نظام بسقوط مواجه گردد و هم در آن زمان هیچ ملحوظی وجود نداشت که او بهمچو اقدامی دست بزند .

- در سال ۱۳۲۸ مرحوم محمد داود بحیث سفیر افغانستان در پاریس اقامت داشت . او در روزهای اخیر آن سال بکابل مراجعت کرد و در کابینه شاه محمود خان غازی برای باردوم عهده دار وزارت حربیه وقت گردید .

- کوچکترین تشابه فکری بین وی و دسیسه کاران درک شده نمی تواند و نه خواجه نعیم به سردار مرحوم آنقدر نزدیک بود که باوی طرح يك کودتا پیریزی شود ، چه رسد باینکه دستورات اجرای آن در حالی عدم موجودیت خودش در داخل کشور، بوی سپرده می شد.

- و بالاخره، سردار شهید خود رهبری خنثی نمودن آن کودتا را بدست داشت ، چنانچه آنرا در نطفه خفه نمود.

نوت : در صورتیکه که راوی به اظهار نظر خویش اطمینان داشته باشد پس چه ضرور است که خود را در عقب «يك منبع» و یا «ع. و. ص .» پنهان کند . روایت از راوی برای مؤلف عرضه حقایق است به خواننده اثرش . اگر این معمول بر آورده شده

تواند ، لزوم تذکر از راوی بصورت مجهول و روایتش چه خواهد بود ؟

یادداشت: بناغلی دکتور عاصم اکرم ضمن يك تماس تيلفونی از مکاتیب فوق اظهارامتنان نموده و بیان کرد که مطالب ذکر شده در چاپ دوم اثر شان اگر ضرورت بافتد، مراعات خواهد شد.

نظری به کتاب “سقوط افغانستان”

تالیف عبدالصمد غوث

نومبر سال ۲۰۰۱

بناغلی محترم ع. صمد غوث سابق معین سیاسی وزارت خارجه در دولت جمهوری افغانستان !
درین اواخر ترجمه اثر پرارزش شما (سقوط افغانستان) بزبان دری بد ستم رسید ، که آنرا باعلاقه فراوان مطالعه کردم . این تالیف که از دانش ، فهم و زحمات شما در بیا ایستاد کردن آن نمایندگی دارد، نوشته های تاریخ کشور ما را غنیتیر می سازد . تحلیل تاریخ سیاسی کشور از دید يك دیپلمات ورزیده مانند شما دارای ارزش فوق العاده است .
در تماس با قیام ۲۶ سرطان و جمهوریت ، بحیث یکی از ارادت مندان شخص مرحوم محمد داود، همکار در حکومت وی و شاهد عینی، بعضی تذکراتی دارم که می خواهم آنرا با شما در میان بگذارم تا باشد که آنچه به واقعیت بیشتر نزدیکی دارد، در چاپ آینده اثر شما ، اگر در نظر باشد و شما خواسته باشید ، مراعات گردد .
يك مرتبه دیگر از زحمات شما قدردانی نموده صحت و سعادت شمارا آرزومی برم .

دیپلوم انجینیر کریم عطائی

توجه شمارا بتذکرات آتی جلب می کنم :

بطور عموم باید اظهار نمود که متن دری ترجمه کتاب قابل دقت و اصلاح است .

صفحه ۲۱۵

« . . . برای سردار داود چیز قابل اندیشه و نگرانی ، نفوذ منظم شوروی ها در قطعات نظامی بود. این نگرانی از زمانی پیداشد که او در تفاهم دوامدار با حزب دموکراتیک خلق برای کودتا آمادگی میگرفت . . . »
حال که مدتی مدیدی از تاریخ شوم ۷ ثور می گذرد و جای احساسات را منطق و عقل سلیم اختیاری کند و حقایق آهسته آهسته برملا می گردد، دیده می شود که در براه انداختن قیام ۲۶ سرطان هیچ گونه تفاهم و یاتماسی از طرف شخص مرحوم محمد داود با خلق و پرچم وجود نداشته است . اینکه مار آستین خود در کمین کلچه زده بود، سوالی است جدا از شخص آن مرحوم .

من شاهد برخوردها و مذاکراتی بوده ام که بیان آنها را درین جا اضافی می بینم چه شما آنرا جانبداری خواهید پنداشت .
فاضل دانشمند عزیز نعیم سابق استادپوهنتون کابل و برادرزاده مرحوم محمد داود که شما وی را خوب می شناسید، در روزهای نه چندان دور از روز تاریخ ۷ ثور باریس جمهور فقید صحبتی داشت که بیانگر گوشه از افکار و شخصیت آن

مرحوم است . بناغلی عزیزنیم دريك قسمت از مصاحبه خود با جریده شماره ۲۳۱ سال ۱۳۷۶ مجاهد ولس چنین می نگارد :

« مرحوم محمد داودخان يك مسلمان راسخ و پاك عقیده بود. در سالهای (۱۹۷۳-۱۹۶۳) هم بريك كارمل و نیز نورمحمد تره کی از راه های مختلف آرزوی دیدار با محمد داودخان را داشتند . بعد از چندین درخواست بالاخره به تره کی موقع دیدار داده شد . آنچنانکه آن مرحوم به این نگارنده حکایت نمود، تره کی راجع به دین اعتراضاتی داشت و آنرا عامل پس ماندگی جوامع می خواند . باشنیدن این گفتار آن شهید سعید بلا وقفه تره کی را مرخص نموده و گفت : اگر در جهان هیچ مسلمانی نماند، من آخرین مسلمان خواهم بود .

در برابر يك پرسش این نگارنده در ۱۹۷۶ از رئیس جمهور مرحوم مبنی بر اینکه آیا در قیام ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ کدام تفاهمی باشوری و کمونستها بود یا خیر ؟ آن مرحوم خدارا شاهد آورد که هرگز پوشیده و آشکار همچو تفاهمی صورت نگرفته بود . ماهیت کمونستی تعدادی از افسران که در قیام ۲۶ سرطان سهم داشتند از مرحوم داودخان مخفی نگاه داشته شده بود .

بیقین کامل شما بامن همعقیده هستید که این بیان بناغلی عزیزنیم بهمان اندازه قابل اعتبار است که گوئی این گفتار از زبان شخص خود آن مرحوم شنیده شده باشد . لذا درین اثر پرارزش شما تذکری همچو يك مطلب دوراز واقعیت که « اودرتفاهم دوامدار با حزب دموکراتیک خلق برای کودتا آمادگی میگرفت » جای ندارد .

صفحه ۲۵۱

« . . . نخستین حادثه دوگانگی در کابینه بود. این درز وقتی آشکار شد که حزب بنام « غورخنگ ملی » از سوی اعضای کمیته اعلان شد. این حزب را داود ساخته بود و بر اساس قانون اساسی یگانه حزب قانونی بود. يك تعداد وزیران که در کمیته حزب شامل نبودند عکس العمل نشان داده و استعفا کردند. رهبر اپوزسیون سرپرست وزارت خارجه وحید عبدالله بود و وزیر زراعت عزیزالله واصفی ، . . . با تلاش محمد نعیم آن وزرا دوباره بوظایف شان رفتند . . . »

در کابینه دولت جمهوری روی تمام موضوعات مورد بحث بادر نظر داشت منافع ملی آزادانه بحث بعمل می آمد و شخص رئیس جمهور، چنانچه عادت شان بود، خاموشانه گوش می دادند و در آخر يك نظر و یا نظر دیگر را تأیید می کردند . اگر خودشان در زمینه نظری دیگری می داشتند آنرا بیان می نمودند . اینکه يك یا چند وزیر در امور شخصی باهم دیگر تماسهای بیشتر یا کمتر داشته اند فکرمی کنم امری است طبیعی و نباید آنرا دوگانگی یا چندگانگی پنداشت . برمی گردم به اصل مطلب :

تشکیل حزب « انقلاب ملی » که در قانون اساسی پیش بینی شده بود، هنوز در مراحل ابتدائی قرار داشت . يك کمیسیون باصلاحیت که در رأس آن شخص رئیس جمهور قرار داشت ، درپا ایستادن حزب مصروف کار بود. در نظر بود ساختمان حزب از قبیل کمیته مرکزی ، کمیته های فرعی و دیگر ارگان های آن قدم بقدم تحت غور قرار گرفته، در نامزد نمودن اشخاص بوظایف محوله اقدام بعمل آید و بعد آن در جذب اعضای حزب کار آغاز گردد. این مطلب که « حزب بنام « غورخنگ ملی » از سوی اعضای کمیته اعلان شد» خاصاً ، اعضای کمیته، قابل توضیح است .

هنگامیکه کمیته مرکزی حزب تعین و اعلان گردید روزی بعد مرحوم وحید عبدالله بامن تماس گرفته و تأثیر خود را، از اینکه در کمیته مرکزی تعین نشده بود، اظهار و باعصابانیت گفت که از وظیفه اش استعفا می دهد. من برایش مشوره دادم تا دست از پاچه خطا نکرده اول موضوع را باریس جمهور در میان بگذارد و ببیند که نظراو در زمینه چیست . البته در صورت عدم قناعت هرچه خواسته باشد به آن اقدام نماید . از طرف بعضی دیگر از دوستان در کابینه که او با آنها نیز تماس

بیشترداشت ، هم برایش چنین مشوره داده شد. او باریس جمهورمذاکراتی داشت و چنین معلوم بود که طی این مذاکرات رئیس جمهو از وحید آزرده خاطر شده است . من که از معاون وزارت خارجه جوپای احوال شدم بمن گفت که این کار خود او است و بکسی ربط نمی گیرد. وحید از جریان مذاکرات خود باریس جمهور، مرحوم محمد نعیم رامطالع نمود. این بود جریان موضوع . استعفای يك تعداد وزیران کابینه نسبت عدم شمول در کمیته مرکزی حزب (حتی شخص وحید عبدالله نیز استعفا نکرده بود) و تلاش مرحوم محمد نعیم که آنها دوباره بوظایف شان رفته باشند و همچنان وجود يك اپوزیسیون برهبری مرحوم وحید عبدالله و بناغلی و اصفی بصورت مطلق عاری از هرگونه واقعیت است.

صفحه ۲۵۲

« دومین حادثه پریشان کننده آن بود که در دارالمجانین نعش هفتاد و هفت نفر در حالی یافت شد که به اشکال مختلف کشته شده بودند . در اثر تحقیق معلوم شد که مسولیت این جرم را قوماندان آن شعبه دارد. آشکار شد ، او شخصی بوده که از آزار مردم خوشنودمی شده و بنای فکری اش مغشوش بوده است . او از میان زندانیان کسانی را جستجوی کرد که پایواز نداشته باشند . و آن هارا بشکل فجیع بقتل می رسانید. او چنان افعال تشویش آور را پیش از آمدن جمهوریت داشته است ، مگر بسیار از قتل هارا در سالهای آخیر انجام داده بود. مدت های مدیدی چنین گناه نابخشودنی جریان داشته است و مقامات ازان خبری نداشتند. این قابل بخشایش نبود و بوزارت امور داخله که در ساحت مسولیت آن چنین بدنامی اتفاق افتاده بود نیز سبب سر افکندگی شد .»

موضوع مورد نظر بحث قضیه « اجساد در قلعه زمان خان» را احتوا می کند و با دارلمجانین که در آن زمان تحت نظر ریاست مرستون یا شفاخانه علی آباد و یا هر دو اجرای وظیفه می نمود وزندان هم که ده مزنگ بود، ارتباطی ندارد.

من دوسیه این قضیه را در وزارت داخله مطالعه کرده ام و قصه ازین قرار است که در زمان صدارت مرحوم اعتمادی هدایت داده شد تا اشخاص خلل دماغ را که در سرکها، خاصتاً در نواحی زرغونه میدان، برهنه در گشت و گذار میباشند در يك مرکز جمع آوری نموده اعاشه، اباته و مراقبت نمایند . برای این منظور اول در شهر کهنه و بعداً در قلعه زمان خان يك حویلی بکرایه گرفته شد که از طرف يك افسر خورد رتبه وزارت داخله مراقبت و نگاهبانی میگردید. موضوع بهمین ترتیب الی زمان جمهوریت دوام داشت و دیگر در وزارت داخله سر و صدای ازان شنیده نمیشد. در سال دوم جمهوریت هنگام ترتیب بودجه در بر خورد با قلم مصارف قلعه زمانخان موضوع مورد بررسی قرار گرفت . بعد از غور بر سوابق دیده شد که نگاه بان کسانی را که فوت می کردند بدون اطلاع به مقام ذیصلاح در حویلی احاطه دفن نموده تا از استحقاق چای و بوره و غیره خود استفاده کرده بتواند. اجساد همه از کسانی بودند که، چه در دوره جمهو ریت و چه قبل ازان، به مرگ خود فوت کرده بودند و مطابق نظر طب عدلی هیچ کس به قتل نرسیده بود. این است صحت موضوع که شما ازان تذکراتی دارید.

مرادم از توضیحات بالا این نبود که مسؤ لیت این واقعه را به حکومت مرحوم اعتمادی (نیت اوبه یقین نیک بود) حواله نمایم بلکه میخواستم بگویم که این چنین نارسائی های اداری و مانند آن صد های دیگر به جمهوریت به ارث رسیده بود که عامل آن عدم فهم و سواد در توده بوده و درد امروزی بسا کشورهای رو به انکشاف است . کشف همچو واقعه بیقین متاثر کننده بود ولی برای رئیس جمهور بسیار تکان دهنده نبود زیرا او به کمبودی های ملك و مردم بکلی آشنا بود .

صفحه ۲۵۹ و صفحه ۲۶۱

« امروز هوا بی موسم سرد بود . ابرهای سیاه آسمان را فرا گرفته بود و نرم نرم باران می بارید. . . و بالهجه سرد

مخصوص خویش برای وزیران خود گفت که چاره خویش را بکنید. . . »

« محمدداوود به وزرا و کارمندان ریاست جمهوری گفته بود که خود را تسلیم نماید و بی‌جا زندگی خویش را به مخاطره نیندازید. غیر از عبدالاله و قدیر نورستانی که باریس جمهور باقی ماندند دیگران او را ترک کردند. »

روز آفتابی و معتدل ۷ ثور که جهان را بر همه تاریخ ساخته بود به پایان می‌رسید. هنگام آفتاب نشست رئیس جمهور اطاق کار خود را ترک نموده و در منزل تحتانی قصر گلخانه در یک اطاق کوچک که اعضای کابینه در آنجا دور هم جمع بودند، ظاهر گردید. او از حادثات روز خسته معلوم می‌شد ولی معنویاتش خیلی خوب و حتی از چهره اش لبخندی خوانده می‌شد. آن مرحوم آهسته شروع بسخن نموده روی واقعه آنروز شوم حرف می‌زدند و گفتند قوای گارد بسیار محدود است بینیم چه میشود. در همین وقت بود که دروازه اطاق باز گردید و یک پیش خدمت با پطنوس که روی آن ساندویچ چیده شده بود داخل شد. اول مرحوم محمدداوود که او هم تمام روز نه چیزی نوشیده و نه خورده بودند، از پطنوس یک ساندویچ را گرفته و دیگران هم شروع بخوردن کردیم. هوادر حال تاریخ شدن بود پرواز طیاره های جت از فراز ارگ قطع شده و از فیرهای مسلسل دیگر چیزی بگوش نمی‌رسید. رادیو افغانستان شروع بنشرات نمود. دوفنر صاحب منصبان بنام های اسلم وطن جار و عبدالقادر، بیزبانهای دری و پشتو ابلاغیه رانشر کردند که در آن از انهدام و نابودی «والاحضرت سردار محمدداوود» و حکومتش سخن رانده میشد. وزیر مالیه تمسخرکنان گفت، تو بین این وطن جار را! شاید او وی را می‌شناخت. رئیس جمهور مرحوم از جای برخاسته و بدهللیز که بعضی از اعضای فامیل و مرحوم محمد نعیم نیز در آن جا بودند، رفتند. رادیوی بی‌بی‌سی از کودتای کمونستی در افغانستان خبر داد ولی گفت که سرنوشت رئیس جمهور و حکومتش هنوز نامعلوم است. وزرا و اعضای فامیل همه به دور و نزدیک رئیس جمهور، کسی نشسته و کسی هم ایستاده یا آهسته باهم صحبت می‌کردند و یا با فکر و اندوه غرق بودند. در حوالی ساعت ده شب عمارت گلخانه از داخل ارگ (از عقب مسجد) تحت آتشباری شدید ما شیندا قرار گرفت. گوله باری از طریق دروازه درآمد سطح دهللیز و راه زینه را که بمنزل با لائی منتهی می‌گردید، احتوا می‌کرد. دیدم پهره دار بزمین افتید، چراغ آویزان از سقف با گوله پاش پا ش شده و جریان برق قطع گردید. آنهایکه در برابر دروازه درآمد قرار داشتند باعجله بطرف راست و یا چپ آن پناه می‌بردند. آتشباری لحظه بعد خاموش گردید و دیگر تکرار نشد. تعداد مجروحین زیاد بود. در تاریکی شب هر کس وحشت زده این سو و آن سو در دوش و تپش بودیم تا بمجروحین کمک شود. وسایل محدودی طبی که گارد جمهوری در اختیار داشت همه در ظرف روز بمصرف رسیده بود و بمجروحین کمکی بسیار قلیل صورت گرفته می‌توانست.

روشنی مهتاب از طریق کلکین ها بصورت بسیار خفیف می‌تابید. ساعتی نگذشته بود و هنوز در افکار درهم و برهم گرفتار بودم که دیدم صاحب جان قوماندان گارد که تمام روز یونیفورم در برداشت اکنون بالباس ملکی ایستاده است. فوراً خود را باو رسانیده و پرسیدم جریان از چه قرار است؟ او در حالیکه لبخندی تلخی چهره اش را استیلا کرده بود، گفت حال که خیانت از داخل گارد شروع شد دیگر از دستم چیزی پوره نیست (کسی که آتش باری را مرتکب شده بود یکی از افسران گارد بود و عبدالمجید نام داشت. این اطلاع را حین حبس در زندان پلچرخی حاصل نمودم). او گفت من این موضوع را برئیس صاحب جمهور عرض کردم و با سر خود بطرف اطاقی اشاره نمود که مرحومی آنجا تشریف داشتند. این را گفته بامن دست داد و خدا حافظی نموده از در برآمد.

اکنون دیگر مایوسی کلی همه را پیچانیده بود در تاریکی شب هر کس، کسی در منزل پایان، کسی در منزل بالا، کسی در داخل عمارت و کسی هم در بیرون آن نشسته، افتیده و یا هم در حال گشتن منتظر آنچه بودیم که بوقوع خواهد پیوست. بهمین حالت روشنی صبح دمید و محاصره شکسته بود. کمونست ها داخل ارگ شدند و در قدم اول وزرای کابینه را در حبس

گرفتند . وزیرمالیه و وزیرداخله که مسلح بودند با رئیس جمهور ماندند . لحظه بعد جرس يك گوله باری در منزل تحتانی قصر گلخانه که گوئی جاغوره‌های چند قبضه کلاشنیکوف همزمان خالی شده باشد و متعاقب آن خاموشی مرگبار، سرآغاز بدبختی کشور بود .

عمر داود و خالد داود در آتشباری شب گذشته مجروح و فوت شده بودند . وزیر داخله که در آتشباری شب گذشته نیز مجروح گردیده بود به شفا خانه چارصد بستر اردو انتقال یافت و در آن جا وفات نمود . وحید عبدالله که در ظرف شب گذشته ارگ را ترك گفته بود ، در طی روز ۸ ثور در وزارت دفاع باما پیوست . بیان بالا که قسمتی از جریان روز ۷ ثور و صبح ۸ ثور رادر داخل ارگ بازگوئی می کند و قلم توان نوشت آنرا دارد، شاهد آن است که تا آخرین لحظات همه با رئیس جمهور فقید بودیم و کسی او را ترك نگفته بود .

اروین کلیفورنیای جنوبی

جواب بناغلی عبدالصمد غوث

۱۱ فروری ۲۰۰۲ م

بناغلی محترم دیپلوم انجینر عبدالکریم عطائی ،

مکتوب پر از لطف تان را گرفتم . از اینکه در ارسال جواب تأخیر رخ می دهد امید وارم عفو نمائید . بنده برای مدت از اینجا دور بودم .

از خلال تبصره های تان مبنی بر نا درست بودن بعضی حصص ترجمه دری کتاب ”سقوط افغانستان“ چنین استنباط کردم که قسمت های متذکره حقیقتاً سبب ناراحتی شما شده است . ازینرو موجب درد سر گردیده مطالب چند تقدیم می کنم تا شاید جنبه های مختلف موضوع را روشنتر سازد . ضمناً تاحدی مرا نیز براءت دهد . من کتاب ”سقوط افغانستان“ را به انگلیسی نوشتم . پس متن اصلی و معتبر متن انگلیسی می باشد . کتاب را مؤسسه نشریات P. B. واشنگتن طبع و نشر نمود .

دو سه سال بعد از نشر کتاب یکی از دوستانم از پاکستان بمن اطلاع داد که کتاب متذکره از طرف شخصی به پشتو و توسط شخصی دیگری به دری ترجمه و نشر شده است . باید خاطر نشان ساخت که کتاب بنده بدون اجازه من و یا اجازه ناشر امریکائی در پاکستان ترجمه و نشر شده است . طوریکه می دانید بنا بر بی نظمی بزرگی که در پاکستان حکمفرما است کس قوانین و مقررات **Copy Right** را مراعات نمی کند و اکثراً از موجودیت آن هم اطلاعی ندارند .

اعتراف می کنم که از خواندن ترجمه دری کتاب ”سقوط افغانستان“ سخت تکان خوردم : مترجم در ترجمه از متن اصلی عدول نموده و در آن تصرفات بی جای نموده است . وی نظر به نا رسائی در انگلیسی و نداشتن معلومات کافی راجع به موضوعات مطروحه کتاب بعضی نقاط حساس و مشکل را که در متن اصلی با احتیاط تمام گنجانیده شده درست نفهمیده و در نتیجه ترجمه قسمت های متذکره شکل تفسیر را کسب نموده که معنی را ارائه نمی کند .

در بعضی جا ها تغییر کلمات شاخص مفهوم موضوع را کاملاً تغییر داده است . مثلاً ”خارجی“ را ”داخلی“ و ”داخلی“ را ”خارجی“ ترجمه نموده است . بموجب همین یاوه سرائی ها یکی از دوستانم به این عقیده است که مترجم خواسته است کتاب را **Sabotage** کند ! بهر صورت چیزی که واضح است این است که ترجمه قابل قبول نمی باشد . اگر کسی خواسته باشد از کتاب ”سقوط افغانستان“ چیزی بفهمد باید متن انگلیسی را مطالعه کند . من تنها مسؤول متن انگلیسی هستم

. باترجمه کتاب تعلقى ندارم .

درخاتمه با تجديد تشكر مى خواهم تذكر دهم كه درجريان سالهاى كار از لطف و مرحمت رئيس جمهور شهيد محمد داود خان مستفيد بودم و در اثر اوامر ورهنمائى هاى شان از امور و واقعات كشور بى اطلاع نبودم .
با تقديم احترام صحت و سعادت شما را آرزو دارم .

عبدالصمد غوث

نوت : بناغلى غوث بعد از مطالعه چاپ اول اين كتاب بصورت مى نويسند: خوب شد با توضيحات مندرج "مجموع نوشته ها" حقايق بروشنى كشانيده شد.

يادداشت

درين آوانكه درتاريخ كشورما فصل جديدى درحال گشودن است ، همه افغانان وبخصوص آنهايكه بوطن خود بيشتري علاقمند هستند ، با افكارخود شب وروز متوجه جريان امور درداخل افغانستان مى باشند.
درموافقتنامه بن تاكيد بعمل آمده است كه كار به اهل كار سپرده مى شود وتذكر رفته است كه تعيينات اشخاص در چوكات اداره موقت هم روى همين پرنسيپ استواراست . متاسفانه ديده مى شود كه درعمل منسوب بودن به تنطيم ها ازاهليت دركار بيشتري در اشغال چوكى ها مدار اعتبار قرار گرفته است . ممكن درين مرحله مجبوريته هاى باشد ولى اگر سنگ تهدياب كج گذاشته شد، راست كردن آن دشوار خواهد بود.
درروشهاى سياسى، چه بسطخ ملي وچه بسطخ بين المللى، نيز ممكن است مجبوريته هاى دخيل دركارباشد ولى هرچه باشد نبايد حقوق مردم افغانستان نادیده گرفته شود، چه جهاد افغانستان جهاد مردم آنکشور است وازان كسى چشم پوشى كرده نمى تواند.

با اين يادداشت ونوشته آتى فصول مندرجه اين كتاب ختم مى شود.

روابط جدید افغانستان با کشورهای جهان

افغانستان در قرن ۱۹ نظریه‌موقعیت جیوپولیتیکی خویش در کشمش‌های سیاسی و نظامی بین دو قدرت منطقه یعنی بریتانیای کبیر و روسیه تزاری شکل یک کشور حایل را بخود اختیار نمود. در دهه دوم قرن ۲۰ با انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷، اتحاد شوروی عرض وجود کرد و در وسط آن قرن در سال ۱۹۳۷، بریتانیا نیم قاره هند را ترک گفت. اتحاد شوروی مانند دولت تزاری روسیه خواب‌های رسیدن به آب‌های گرم را بسر داشت و جای برتانیای را کشور تصنعی پاکستان در همسایگی افغانستان اختیار کرده بود. جهان بعد از جنگ جهانی دوم بدو بلاک‌های شرق و غرب تغییر شکل کرده و افغانستان دیگر موقعیت یک کشور حایل را نداشت. شمول پاکستان به اتحادیه نظامی سنتو و پشتیبانی امریکا از آن کشور و جواب منفی بدرخواست افغانستان برای کمک، تمایل سیاست این کشور را برای انکشاف اقتصادی بطرف منابع از بلاک شرق کشانید. با آن هم دولت افغانستان بادرک احساسیت در روش سیاسی خود، گاهی هم تعادل بیطرفی را از دست نداده، بامهارت زیاد از رقابت‌های شرق و غرب خالصتاً در دهه پنجاه در اعمار اقتصاد کشور حد اعظم استفاده رانی نمود. بدبختی افغانستان درین بود که مانند اتحاد شوروی یک کشور دیو پیکر را در همسایگی خود داشت. اتحاد شوروی می توانست هر وقت که می خواست، هرگونه ضرر را متوجه افغانستان نماید. عملاً پستی بانی غرب از افغانستان، در صورت بروز خطر کارساده نبود و به اصطلاح تاتاریک از عراق می رسید، مارگزیده هلاک می شد. چنانچه همین طور هم شد و افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ مورد تجاوز قرار گرفت.

اتحاد شوروی که زعمای آن فکر می کردند با تجاوز به افغانستان، از طریق بلوچستان یک قدم به دهنه خلیج فارس نزدیک تر شده باشند و خواب‌های شان از رسیدن به بحر هند دارد جامه عمل ببوشد، در اثر مقاومت مردم افغانستان نه تنها بشکست مواجه شد، بلکه نام آن کشور غول پیکر از روی نقشه جهان برداشته شد. عوامل تجزیه اتحاد شوروی ممکن شمارهای چند باشد ولی عامل بزرگ آن شکستی بود که از طرف افغان‌ها بر آن تحمیل شد.

گرچه اتحاد شوروی در افغانستان شکست خورد (۱۹۸۹ خروج شوروی از افغانستان) ولی توانست در ظرف ده سال دوام جنگ درین کشور، انسجام اجتماعی، کلتوری و نظام معارف را از بنیاد تخریب کند و از همه مهمتر اینکه امکانات بوجود آمدن یک حکومت با ثبات مرکزی را بکلی درهم بریزد.

سقوط اتحاد شوروی و آزاد شدن کشورهای آسیای مرکزی با جد شدن از پیکر آن، حرص و آرزای ایران و پاکستان را در نظر شان نسبت به افغانستان بیشتر از پیشتر زنده نمود. هر یک ازین دو کشور در رقابت با هم در صدد آن بر آمدند تا برای تحقق بخشیدن منافع خود شان، منفعت ملی افغانستان را زیر پا گذاشته و در تخریب آن از هم سبقت جویند.

موقعیت جیوپولیتیکی افغانستان دیگر آن شرایطی اواخر قرن ۱۹ و نیمه اول قرن بیست نیست. لذا ضرور است تا در سایه شرایط جدید در منطقه، در موقف سیاسی افغانستان تجدید نظر بعمل آید.

واقع ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ در امریکا بسیار تکانه‌دهنده بود. این واقعه سیاست جهانی را دگرگون نمود و امریکا مجبور گردید تا واقعیت را درک نموده و بر خطای سیاسی خویش که سرنوشت افغانستان را بعد از شکست اتحاد شوروی به پاکستان سپرده بود، اعتراف نموده و در سیاست خود در منطقه بصورت عموم و در افغانستان بصورت خاص تجدید نظر نماید. اکنون که پاکسازی افغانستان از وجود تروریسم توسط امریکا و متحدین آن در جریان است، یک حکومت مرکزی در حال تکمیل و سهمگیری در بازسازی افغانستان از طرف دول جهانی به پیمان و وسیع وعده داده شده است، این امید زنده می گردد که قرار گرفتن دوباره افغانستان در قطار دول باعتبار و مستقل جهان در آینده نه چندان دور بحقیقت ببیوندد.

مردم افغانستان در کشاکش سیاسی دوران تاریخ کشورشان همیشه از شعور کامل سیاسی برخوردار بوده و در بحران بیش از دو دهه اخیر تجارب تلخ تاریخ را بهتر آموختند و خوب میدانند ، کی دوست حقیقی شان بوده و کی هم برای حصول منافع خود منافع ملی افغانستان را زیر پا گذاشته است .

سیاست خارجی افغانستان نوین دیگر سیاست يك دولت حایل بین دو قدرت بزرگ نخواهد بود. این سیاست در مناسبات با کشورهای جهان و همجوار روی اساسات منشور ملل متحد و روی روابط دوجانبه اعیار خواهد شد که سه اصل عمده تهداب آنرا استوار نگاه می دارند.

این سه اصل عبارت اند از:

- وحدت ملی

- تمامیت ارضی

- استقلال سیاسی

سیاست افغانستان با دولت روسیه که در منطقه در پی منافع خود علایقی خاصی را دنبال می کند، باید دوباره تنظیم گردد. بعد از انحلال جماهیر اتحاد شوروی ، کشور امروزی روسیه برای اعراض چوکی اتحاد شوروی در ملل متحد خود را وارث اتحاد شوروی اعلان نموده و متعهد گردید تا همه مکلفیت های آن کشور را بدوش گیرد . باین دلیل ، تجاوز اتحاد شوروی بر افغانستان که در دسمبر سال ۱۹۷۹ صورت گرفت ، تجاوز از طرف دولت روسیه نیز تلقی می گردد . پس درین که دولت روسیه دولت متجاوز بر افغانستان پنداشته می شود شك و تردیدی باقی نمی ماند. اینکه تحت کدام شرایط و از طرف کدام مرجع صاحب صلاحیت مناسبات سیاسی با روسیه از سر آغاز گردد ، قابل بحث است . امروز که نماینده ربانی در مسکو نشسته و یا اینکه روسها در کابل خیمه زده اند تا ب مردم محتاج کمک های صحی برسازند، معنی آنرا نمی دهد که مردم افغانستان تجاوز روسها را بر کشور شان فراموش کرده اند.

بعقیده من دولت روسیه اولتر از همه از مردم افغانستان طلب معذرت کند . در قدم دوم روسیه باید پرداخت غرامات جنگ را به افغانستان تعهد نماید.

مرجع صاحب صلاحیت که از سرگیری مناسبات سیاسی را با روسیه منظور می کند، آن اداره افغانستان خواهد بود که در چوکات يك قانون اساسی با تمام ارگان های خود مستقر گردیده باشد . آنگاه حکومت وقت خواهد توانست بعد از منظوری پارلمان در آغاز دوباره مناسبات دیپلوماسی با روسیه اقدام نماید .

تجاوز روسیه بر افغانستان تجاوز بر حقوق مردم افغانستان بود و صرف نماینده گان مردم می توانند در از سرگیری مناسبات با روسیه فیصله خود را صادر نمایند! متا سفانه هستند اشخاصی که دولت روسیه را از مسؤلیت در برابر افغانستان بری می دانند . اینها روسیه را در برابر دستگیری که از ایشان بعمل آورده می خواهند خوشنود نمایند، غافل از اینکه با این خوش خدمتی بر حقوق مردم خودشان پا می گذارند .

درین فرصت که :

هنوز تلاشها برای تشکیل يك اداره و حکومت با ثبات مرکزی در افغانستان دوام دارد، امنیت سر تا سری در کشور پوره قایم نگردیده، و خلاصه اینکه در افغانستان هنوز حالت انتقال در جریان است، هیچ مرجع صلاحیت ندارد تا خود سرانه وبدون فیصله نمایندگان مردم در از سرگیری مناسبات سیاسی با روسها و مراجعت دوباره شان به افغانستان تصمیمی اتخاذ نماید.

نوشته بالا در انترنت بنشر رسیده است . صفحه : www.e-ariana

پایان

خلص سوانح نویسنده

تاریخ تولد : ۱۲ ماه می ۱۹۲۹

محل تولد : کابل ، افغانستان

تعلیمات : ۱۹۵۰ فراغت از لیسه امانی

۱۹۵۵ دیپلوم انجینیری از پولیتیکنیک در مونشن درالمان

وظایف : ۱۹۵۵ الی ۱۹۵۷ بحیث انجینیر در کمپنی های تیلفو نکن وزیمنس درالمان

۱۹۵۷ الی ۱۹۶۲ بحیث انجینیر در ریاست تخنیک رادیو افغانستان

۱۹۶۲ بحیث رئیس تخنیک رادیو افغانستان

۱۹۷۲ بحیث معاون فنی ریاست ”دافغانستان دبرشنا مؤسسه“

۱۹۷۳ بحیث رئیس در ریاست رادیو افغانستان

۱۹۷۵ بحیث وزیر مخابرات در دولت جمهوری افغانستان

۱۹۷۸ الی ۱۹۸۰ تحت رژیم کمونستی محبوس سیاسی در زندان پلچرخ

۱۹۸۲ مهاجرت از وطن به پاکستان و سویس

۱۹۸۳ الی ۱۹۹۳ بحیث منیجر پروژه های تخنیک در بانک ، یو بی اس ، سویس زرلند

۱۹۹۳ نسبت کبر سن سوق به تقاعد.